

فرحة الزمراء

سلام الله عليها

تأليف

ابو علي اصفهانی

ترجمه این کتاب به پیشگاه مقدس  
حضرت ابوالفضل علیه السلام  
اهداء می گردد.

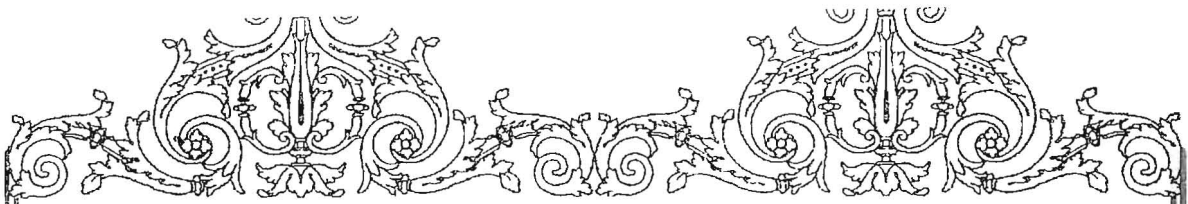
---

فرحة الزهراء عليها السلام

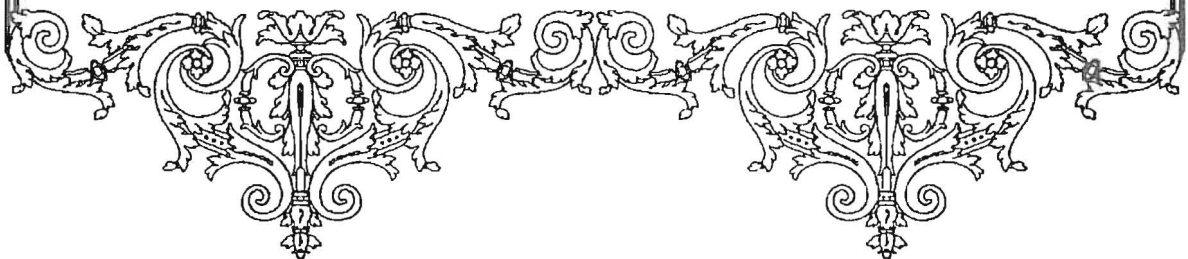
مؤلف: أبو علي اصفهانی

aboali \_ esfahani @ YAHOO . com





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ







## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم ومخالفهم أجمعين. أمّا بعد رساله‌ای که در پیش روی شماست دربر دارنده مطالب مهم و گرانبھائی است که سزاوار است هر شیعه‌ای که در خط مولایش امیر المؤمنین علی علیه السلام است شناخت به آن پیدا کند و این مجموعه را فرحة الزهراء علیها السلام نامیدم به امید آنکه خدای تبارک و تعالی آن را وسیله شادی دل حضرت زهرا علیها السلام و مرحمی جهت قلب داغ‌دار مولایمان حضرت بقیة الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار داده و ذخیره‌ای برای آخرت باشد.

خادم الزهراء سلام الله علیها

أبو علی اصفهانی

۱۴۱۸ هجری قمری



**مدخل**

امام رضا صلوات الله عليه از پدرانشان عليهم السلام نقل می فرمایند، که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند:

من أحبّ أن يركب سفينة النجاة ويستمسك بالعروة الوثقى ويعتصم بحبل الله المتين فليوال علياً بعدي وليعاد عدوه وليأتمّ بالهداة من ولده فإنهم خلفائي وأوصيائي وحجج الله على الخلق بعدي وسادة أمتي وقادة الأتقياء الى الجنة، حزبهم حزبي، وحزبي حزب الله عزوجلّ، وحزب أعدائهم حزب الشيطان!

هرکس دوست دارد سوار بر کشتی نجات شود و به رشته محکم و ریسمان استوار الهی چنگ بزند، پس بعد از من علی را دوست بدارد و از او پیروی کند و با دشمنان او دشمنی کند و امامان هدایت کننده از فرزندان او را پیشوای خود قرار دهد چرا که ایشان جانشینان و اوصیاء من و حجت های خدا بعد از من بر مردم هستند و بزرگان امت مند و آنها راهبران پرهیزکارانند به سوی بهشت، گروه ایشان گروه من و گروه من گروه خدای تبارک و تعالی است و گروه دشمنان ایشان گروه شیطان است.



## تولی و تبری

مقدمه بحث حول روایتی است که امام عسکری علیه السلام از جدّ بزرگوارشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌فرمایند که ایشان به اصحابشان فرمودند:

«یا عبدالله احبّ فی الله وأبغض فی الله ووال فی الله وعاد فی الله».

(ای بنده خدا محبت داشته باش در راه خدا و بغض و عداوت داشته باش در راه خدا و دوستی در راه خدا کن و دشمنی کن در راه خدا).

هنگامی که ما به نصوص و روایات و احادیثی که در شرع مقدس وارد شده و از معصومین علیهم السلام بما رسیده، نظر می‌کنم، می‌یابیم که عموماً مسأله ولایت که مطرح شده به دنبال آن مسأله براءت طرح شده است و هر جا که امر به دوستی شده در مقابل امر به دشمنی را به دنبال دارد پس هر مسلمان در هر زمان باید محبت به جهتی و نفرت از جهت دیگر و اطاعت نسبت به جانبی و عداوت نسبت به جانب آخری داشته باشد که آن اطاعت و محبت باید نسبت به اولیاء خدا و آن عداوت و



دشمنی نسبت به دشمنان خدا باشد.

چنانکه یکی از بزرگان علما می فرماید (اعلی الله مقامه الشریف):

رمز اعتقاد به هر مبدأ میل و محبت به آن مبدأ و نفرت و بیزاری نسبت به دشمنان و خالفین آن مبدأ است و کلام قرآن که می فرماید: ﴿ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت﴾، (خدا را بندگی کند و از طاغوت اجتناب کنید) همان شعار همیشگی است برای پیروان مکتب الهی که در زبان دین به آن تولی و تبری می گویند!

پس اگر برنامه تبری و تولی در برنامه هر مسلمانی نباشد در واقع مفهومی از دین برای او باقی نمانده چون به توحید واقعی نرسیده و حقیقت ایمان را درک نکرده است و طاعات و عبادات را به معنای واقعی انجام نداده است، چرا که نماز و روزه‌ای که بدون عشق و معرفت باشد، عبادت نیست.

لذا پیامبر اکرم ﷺ به دنبال روایت می فرمایند:

«فانه لاتنال ولاية الله إلا بذلك ولا يجد رجل طعم الإيمان وان كثرت صلاته وصيامه حتى يكون كذلك».

(پس برآستی که ولایت خدا شامل نمی شود مگر بواسطه آن (تولی و تبری) و هیچ شخصی مزه ایمان را نمی چشد و اگر چه نماز و روزه بسیاری انجام دهد الا اینکه حبّ و بغض در راه

۱. پیروزی مظلومهای تاریخ از آیه الله حاج سید احمد فقیه امامی اعلی الله مقامه الشریف.



خدا داشته باشد).

پس در ضمن این حدیث شریف پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درس تبری به مسلمانها می دهند و به آنها می فهمانند که اکتفاء به کثرت نماز و روزه نکنند و حال آنکه از ریشه و اصل غافل باشند بلکه باید آنها به کمال توحید و ایمان برسند تا حقیقت عبادت را درک کرده و لذت آنرا بچشند.

«وقد صارت مواخاة الناس يومكم هذا اكثرها في الدنيا عليها يتوادون وعليها يتباغضون وذلك لا يغني عنهم من الله شيئاً».

(و به تحقیق که ملاک برادری مردم امروزه غالباً دنیاست، دوستی و دشمنی آنها برای دنیاست و از جانب خدا اجری بر آن ثبت نمی شود).

و برای مرتبه دوّم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تأکید می فرمایند که آن حب و بغضی موجب کمال دین و عبادت با آن کامل می شود که برای خدا متعال باشد نه مانند دوستی و دشمنی خیلی از مردم که غالباً به حسب امور دنیوی است و خدا به چنین محبت و عداوتی ثواب نمی دهد بلکه مذمت به دنبال دارد.

«فقال له: وكيف لي ان أعلم اني قد واليت وعاديت في الله عزّوجلّ؟»

ومن وليّ الله حتى أواليه ومن عدو الله حتى أعاديته؟»

(شخصی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کرد: چطور من بفهمم که دوستی و دشمنی در راه خدای تعالی کرده ام؟





و ولیّ خدا کیست تا او را دوست بدارم و تبعیت کنم و دشمن خدا کیست، تا او دشمنی کنم؟).

آنان عد از اینکه پیامبر اکرم ﷺ به ما امر فرمودند که محبت و عداوت داشته باشیم بر ما لازم است که بدانیم اطاعت و عداوت در راه خدا چگونه است؟ و ولیّ خدا کیست تا از او تبعیت کنیم و محبت او را به دل جای دهیم و دشمن خدا کیست تا بغض او را در سینه قرار داده و با او دشمنی کنیم؟

جواب این سوالات در بیان رسول خدا ﷺ آمده است در حالیکه آن حضرت اشاره به امیر المؤمنین علیؑ داشته به یکی از اصحاب خود فرمودند:

«أتری هذا؟ فقال: بلی» (آیا این شخص را می بینی؟ عرضه داشت: بلی)

«قال: ولیّ هذا ولیّ الله فواله وعدوّ هذا عدوّ الله فعاده. قال: والٍ ولیّ هذا ولو انه قاتل أبیک وولّدک وعاد عدوّ هذا ولو انه أبوک أو ولّدک»<sup>۱</sup>.

(حضرت فرمودند: دوست این شخص دوست خداست پس موالات و دوستی نسبت به آن داشته باش و دشمن این شخص دشمن خداست، پس عداوت با آن داشته باش.

بعد فرمودند: دوست دار دوست علی باش ولو اینکه قاتل پدر یا فرزند تو باشد و دشمن دشمن علی باش ولو اینکه پدر یا فرزند تو باشد).



پس در خلال این حدیث شریف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای تمام مردم روشن کردند که پیشوای متقیان و امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلاة والسلام ولی خداست و اوست میزان در ولایت و طاعت و بندگی خدای تبارک و تعالی. اوست که باید دلها متوجه او شود و قلبها سرشار از محبت او و دوستان او شود.

و اوست که باید دلها پر از کنید و دشمنی نسبت به دشمنان او شود، حتی ولو اینکه خدای ناخواسته آن دشمن پدر یا فرزند ما باشد.

سؤال: دشمن امیر مؤمنان کیست؟

جواب: دشمنان او بسیار بوده و هستند، ولی سر سلسله آنها کسی است که او را اذیت کرد و به خشم آورد.

کسی است که همسر او را اذیت کرد و غضبناک نمود.

کسی است که در خانه او را آتش زد.

کسی است که همسر و فرزندان او را شهید نمود.

کسی است که حق او را غصب کرد.

کسی است که ظلم و ستم در حق اهل بیت او نمود.

کسی است که ریسمان به گردن او کرد.

کسی است که او را خانه نشین کرد.

کسی است که می خواست او و فرزندان او را به قتل برساند.

و کسی است که .....

و آن نیست مگر دو خبیث ملعون ابو بکر و عمر.

اللهم عذبهما عذاباً يستغيث منه أهل النار.



فضيلت روز نهـر ربيع الأول



## فضیلت نهم ربیع الاول

روز نهم ربیع الأوّل در نزد اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام فضیلت بسیاری دارد و ایشان این روز را عید می دانستند و جشن و سرور برقرار می کردند و به شیعیان و موالیان خود هم دستور می فرمودند به این که آنها هم عید بدانند و مانند بقیّه اعیاد خوشحال و شادمان باشند و حتی آنقدر این عید را بزرگ می دانند که یکی از نامهایی که برای این روز نامیده اند غدیر ثانی است با توجّه به این که در روایات، عید غدیر را عید الله الأكبر معرفی کرده اند.

لذا در مورد نهم ربیع الاول روایتی که علامه بزرگوار مدافع حریم امامت و ولایت و فقیه اهل بیت علیهم السلام ملاّ محمد باقر مجلسی رحمته الله نقل فرموده اند ذکر می کنیم و آن این که:

روایت شده که محمد بن ابی العلاء همدانی و یحیی بن محمد جریح بغدادی گفته اند که روزی ما منازعه کردیم در باب قتل عمر بن الخطّاب علیه اللعنة والعذاب و رفتیم به شهر قم به نزد احمد بن اسحاق قمی که از خواصّ اصحاب امام علیّ النقیّ و



امام حسن عسکری علیهما الصلّاة والسلام بود و به خدمت حضرت صاحب الأمر عجّل الله تعالی فرجه الشریف نیز رسیده بود و چون درب راه کوییدیم دختری عراقیّه بیرون آمد، و احوال أحمد را از او پرسیدیم، گفت: او امروز مشغول اعمال عید است و آن روز، نهم ربیع الأوّل بود. گفتم: سبحان الله عیدهای مؤمنان چهارتاست: عید فطر و عید اضحی (قربان) و عید غدیر و روز جمعه است. دختر گفت: که احمد بن اسحاق از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت می کند که امروز روز عید است و بهترین عیدهاست نزد اهل بیت رسالت علیهم السلام و شیعیان ایشان، ما گفتیم که اجازه بطلب تا به نزد او بیاییم چون که دختر، او را خبر کرد، بیرون آمد به سوی ما در حالی که لنگی بسته بود و عبائی بر خود پیچیده بود و بوی مشک از او ساطع بود، گفتیم این چه حالت است که در تو مشاهده می کنیم؟ گفت: الان از غسل عید فارغ شدم، گفتیم: مگر امروز عید است؟ گفت: بلی و ما را به خانه خود آورد و بر روی کرسی نشانید و گفت: روزی با جمعی از برادران خود به نزد مولای خود امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم در سُرّ مَنْ رَأَى «سامراء» در مثل این روز «نهم ربیع» که شما به نزد من آمده اید، چون اجازه گرفتیم و به خدمت آن حضرت رسیدیم، دیدیم که آن حضرت مجلس خود را آراسته و مجمره در پیش خود گذاشته است و به دست مبارک خود عود در آن مجمره می اندازد و مجلس خود را مزین گردانیده است و بر غلامان و خدمتگزاران خود





جامه‌های فاخر پوشانیده، گفتیم:

یابن رسول الله پدران و مادران ما فدای تو باد، آیا برای اهل بیت علیهم السلام امروز فرحی (شادمانی) تازه رخ داده است؟ حضرت فرمود: که کدام روز حرمتش از این روز نزد اهل بیت عظیم‌تر است؟ به درستی که خبر داد مرا پدرم، که حذیفه بن یمان در روز نهم ماه ربیع الاول پیش جدّم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت. حذیفه گفت: دیدم حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام را که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم غذا میل می‌فرمودند و آن حضرت به روی ایشان تبسم می‌نمود و به امام حسن و امام حسین علیهما السلام می‌فرمود بخورید، گوارا باد از برای شما برکت و سعادت این روز، به درستی که این (روز) روزی است که حق تعالی هلاک می‌کند در این روز دشمن خود و دشمن جدّ شما را و مستجاب می‌گردانید در این روز دعای مادر شما<sup>۱</sup> را، بخورید که این (روز) روزی است که حق تعالی در این روز، قبول می‌کند اعمال محبّان و شیعیان شما را، بخورید که این روز ظاهر می‌شود صدق گفته خدا که می‌فرماید: **فَتَلَكَ بُيُوتَهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا**. یعنی این است خانه‌های ایشان که خالی گردیده به سبب ستمهای ایشان، بخورید که این روزی است که شکسته می‌شود در این روز شوکت دشمنان جدّ شما و یاری کننده دشمن شما، بخورید که

۱. اشاره به آن جایی که حضرت زهرا عليها السلام موقعی که عمر نامه فدک را پاره کرد، فرمودند خدا شکمت را پاره کند.

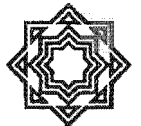


این روزی است که در این روز هلاک می شود فرعون اهل بیت علیهم السلام من و ستم کننده بر ایشان و غصب کننده حق ایشان، بخورید که این روزی است که حق تعالی عملهای دشمنان شما را باطل و بیهوده می گرداند، حذیفه گفت که من گفتم: یا رسول الله صلى الله عليه وآله آیا در میان امت تو کسی خواهد بود که هتک این حرمتها نماید حضرت فرمود: که ای حذیفه بتی از منافقان بر ایشان سر کرده خواهد شد و دعوی ریاست در میان ایشان خواهد کرد و مردم را به سوی خود دعوت خواهد کرد و تازیانه ظلم و ستم را بر دوش خود خواهد کشید و مردم را از راه خدا منع خواهد کرد و کتاب خدا را تحریف خواهد نمود و سنت مرا تغییر خواهد داد و میراث فرزند مرا متصرف خواهد شد و خود را پیشوای مردم خواهد خواند و زیادتی بر وصی من **علی بن ابی طالب** علیه السلام خواهد کرد و مالهای خدا را به ناحق بر خود حلال خواهد کرد و در غیر طاعت خدا صرف خواهد کرد و مرا و برادر من و وزیر من **علی** علیه السلام را به دروغ گوئی نسبت خواهد داد و دختر مرا از حق خود محروم خواهد کرد پس دختر من او را نفرین خواهد کرد و حق تعالی نفرین او را در این روز مستجاب خواهد نمود، حذیفه گفت: یا رسول الله چرا دعا نمی کنید که حق تعالی او را در حیات تو هلاک گرداند؟ حضرت فرمود: که ای حذیفه دوست نمی دارم که جرأت کنم بر قضای خدا و از او طلب کنم تغییر امری را که در علم او گذشته است و لیکن از حق تعالی سؤال کردم که فضیلت دهد آن



روزی را که در آن روز او به جهنم می‌رود از سایر روزها تا آن که احترام آن روز سنتی گردد در میان دوستان و شیعیان اهل بیت من، پس حق تعالی وحی کرد به سوی من که:

ای محمد در علم سابق من گذشته است که دریابد تورا و اهل بیت تو را محنت‌های دنیا و بلاها و ستمهای منافقان و غضب کنندگان از بندگان من آن منافقانی که تو خیرخواهی ایشان کردی و به تو خیانت کردند و تو به ایشان راستی کردی و ایشان با تو مکر کردند و تو با ایشان صاف بودی و ایشان دشمنی تورا به دل گرفتند و تو ایشان را خوشنود گردانیدی و ایشان تورا تکذیب کردند و تو ایشان را برگزیدی و ایشان تورا در بلیه گذاشتند و سوگند یاد می‌کنم به حول و قوه و پادشاهی خود که البته بگشایم به روح کسی که غضب کند حقّ علی را که و حتی توست بعد از تو هزار درب از پست‌ترین طبقه‌های جهنم که آن را فیلوق می‌گویند و او را و اصحاب او را در قعر جهنم جای دهم که شیطان از مرتبه خود بر او مشرف شود و او را لعنت کند و آن منافقان را در قیامت عبرتی گردانم برای فرعونها که در زمان پیغمبران دیگر بودند و برای سایر دشمنان دین و ایشان و دوستان ایشان را به سوی جهنم برم با دیدگاه کبود و روهای ترش با نهایت مذلت و خواری و پشیمانی و ایشان را ابد الابد در عذاب خود بدارم. ای محمد، علی به منزلت تو نمی‌رسد مگر به آنچه می‌رسد به او از بلاها توسط فرعون او و غضب کننده حق او که جرأت می‌کند بر من و کلام مرا بدل می‌کند و



شرک به من می آورد و مردم را منع می کند از راه رضای من و گوساله از برای امت تو برپا می کند که آن ابوبکر است و کافر می شود به من در عرش و عظمت و جلال من، به درستی که امر کرده ام ملائکه هفت آسمان خود را که برای شیعیان و محبّان دین شما عید بگرداند آن روزی را که آن ملعون کشته می شود و امر کرده ام ایشان را که کرسی کرامت مرا نصب کنند در برابر بیت المعمور و ثنا کنند بر من و طلب آمرزش نمایند برای شیعیان و محبّان شما از فرزندان آدم و امر کرده ام ملائکه نویسندگان اعمال را که از این روز تا سه روز قلم از مردم برداشته و نویسند گناهان ایشان را برای کرامت تو و وصی تو. ای محمّد این روز را عید گردانیدم برای تو و أهل بیت تو و برای هر که تابع ایشان است از مؤمنان و شیعیان ایشان و سوگند یاد می کنم بر خود به عزّت و جلال خود و علوّ و منزلت و مکان خود که عطا کنم کسی را که عید کند این روز را از برای من، ثواب آنها که به دور عرش احاطه کرده اند و قبول کنم شفاعت او را در خویشان او و زیاد کنم مال او را اگر گشادگی دهد بر خود و عیال خود در این روز، و هر سال در این روز صد هزار هزار (میلیون) نفر از موالیان و شیعیان شما را از آتش جهنّم آزاد گردانم و اعمال ایشان را قبول کنم و گناهان ایشان را بپامرزم، حدیقه گفت: که پس رسول خدا ﷺ برخواست و به خانه امّ سلمه رفت و من برگشتم در حالی که به کفر عمر لعنة الله عليه یقین کرده بودم؛ تا آن که بعد از وفات رسول خدا ﷺ



دیدم که چه فتنه‌ها برانگیخت... پس حقتعالی دعای بزرگزیده خود و دختر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خود را در حق آن منافق مستجاب گردانید و قتل او را بر دست کشنده او رحمة الله علیه جاری ساخت، پس رفتم به خدمت حضرت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام تا که آن حضرت را تهنیت و مبارک باد گویم به آن که آن منافق کشته شد و به عذاب حقتعالی و اصل گردید، چون حضرت مرادید فرمود: ای حذیفه آیا در خاطر داری آن روزی را که آمدی به نزد سید من رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و من و دو سبط او حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام نزد او نشسته بودیم و با او غذا می خوردیم پس تورا دلالت کرد بر فضیلت این روز، گفتم: بلی ای برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، حضرت فرمود: به خدا سوگند که این روزی است که حق تعالی در آن دیده آل رسول را روشن گردانید و من برای این روز هفتاد و دو نام می دانم. حذیفه عرض کرد: یا امیر المؤمنین می خواهم که این نامها را از شما بشنوم، حضرت فرمود:

این روز روز استراحت است که مؤمنان از شر آن منافق امان یافتند، و روز زایل شدن کرب و غم است، و روز غدیر ثانی است، و روز تخفیف گناهان شیعیان است، و روز اختیار نیکوئی است برای مؤمنان، و روز برداشتن قلم از شیعیان است، و روز درهم شکستن بنای کفر و عداوت است، و روز عافیت است، و روز برکت است، و روز طلب خونهای مؤمنان است، و روز عید بزرگ است، و روز مستجاب شدن دعا است،



و روز موقوف اعظم است، و روز وفای به عهد است، و روز شرط است، و روز کندن جامه سیاه است، و روز ندامت ظالم است، و روز شکسته شدن شوکت مخالفان است، و روز نفی هموم است، و روز فتح است، و روز عرض اعمال کافر است، و روز قدرت خداست، و روز عفو از گناه شیعیان است، و روز فرح ایشان است، و روز توبه است، و روز انابت به سوی حق تعالی است، و روز زکاة بزرگ است، و روز فطر دوّم است، و روز اندوه یاغیان است، و روز گره خوردن آب دهان در گلوی مخالفان است، و روز خشنودی مؤمنان است، و روز عید اهل بیت است، و روز ظفر یافتن بنی اسرائیل است بر فرعون، و روز مقبول شدن اعمال شیعیان است، و روز پیش فرستادن تصدّقات است، و روز زیادتی مثبتات است، و روز قتل منافق است، و روز وقت معلوم است، و روز سرور اهل بیت است، و روز شهود است، و روز قهر بر دشمن است، و روز خراب شدن بنیان ضلالت است، و روزی است که ظالم انگشت ندامت به دندان می‌گزد، و روز تنبیه است، و روز شرم است، و روز خنک شدن دل‌های مؤمنان است، و روز شهادت است، و روز درگذشتن از گناه مؤمنان است، و روز تازگی بوستان اهل ایمان است، و روز شیرینی کام آنهاست، و روز خوشی دل‌های مؤمنان است، و روز بر طرف شدن پادشاهی منافقان است، و روز توفیق اهل ایمان است، و روز رهائی مؤمنان است از شرّ کافران، و روز مظاهره است، و روز مفاخره است، و روز قبول



اعمال است، و روز تبجیل و تعظیم است، و روز نحله و عطاست، و روز شکر حق تعالی است، و روز یاری مظلومان است، و روز زیارت کردن مؤمنان است، و روز محبت کردن به ایشان است، و روز رسیدن به رحمت‌های الهی است، و روز پاک گردانیدن اعمال است، و روز فاش کردن رازهاست، و روز برطرف کردن بدعتهاست، و روز ترک گناهان کبیره است، و روز ندا کردن به حق است، و روز عبادت است، و روز موعظه و نصیحت است، و روز انقیاد پیشوایان دین است.

حذیفه گوید: سپس از خدمت امیر المؤمنین علیه السلام برخواستم و گفتم اگر درنیابم از افعال خیر و آنچه امید ثواب از آن دارم مگر محبت این روز و دانستن فضیلت این روز هر آینه منتهای آرزوی من خواهد بود.

پس محمد و یحیی راویان این حدیث گفتند که: چون این حدیث را از احمد بن اسحاق شنیدیم هر یک برخواستیم و سر او را بوسیدیم و گفتیم: حمد و شکر می‌کنیم خداوندی را که برانگیخت تو را از برای ما تا آن که فضیلت این روز را به ما برسانی پس به خانه‌های خود برگشتیم و این روز را عید گرفتیم!

۱. زاد المعاد علامه مجلسی، باب ۸، صفحه ۳۲۵ و زوائد الفوائد، از علی بن علی بن طاووس، باب ربیع الأول و بحار جلد ۳۱، صفحه ۱۲۰.





**نسب عمر بن الخطاب**

**عليه اللعنة والعذاب**





## حسب و نسب عمر لعنة الله عليه

عن مولانا الإمام الصادق عليه السلام أنه قال:  
كانت صهّاك جارية لعبدالمطلب وكانت ذات عَجْز، وكانت  
ترعى الإبل وكانت من حبشة وكانت تميل الى النّكاح فنظر  
إليها نُفيل جدُّ عمر فهويها وعشّقها من مرعى الإبل فوق  
عليها، فحملت منه بالخطّاب فلما أدرك البلوغ نظر الى امّه  
صهّاك فأعجبه عَجْزها فوثب عليها فحملت منه بحنتمه فلما  
ولدتها خافت من أهلها فجعلتها في صوف وألقتها بين  
أحشام مكّة، فوجدها هشام بن المغيرة بن الوليد فحملها الى  
منزله ربّاه وسمّاها بـ الحنّمة، وكانت مشيمة العرب، من  
رَبِّي يتيماً يتّخذه ولداً، فلما بلغت حنّمة، نظر إليها الخطّاب  
فمال إليها وخطبها من هشام فتزوّجها فأولد منها عمر، وكان  
خطّاب أباه وجدّه وخاله وكانت حنّمة امّه واخته وعمّته<sup>١</sup>.

از مولای ما امام صادق عليه السلام روایت شده است که فرمودند:  
صهّاک جاریه و کنیز عبدالمطلب بود و صاحب عقب و باسن

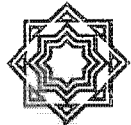


بزرگی بود و مشغول چرانیدن شترها بود و اصل او حبشی بود و میل به نکاح و ازدواج داشت. پس چشم «نُقیل» پدر بزرگ عمر به او افتاد و شیفته او گشت و عاشق او شد و در چراگاه با او مباشرت و نزدیکی نمود. پس او هم آبستن به خطاب شد. وقتی خطاب به دنیا آمد و بزرگ شد و به حد بلوغ رسید یک نگاهی به مادر خود صهاک کرد پس کفل و با سن بزرگ مادر خطاب را شیفته کرد، در این هنگام بر روی مادر قرار گرفت. پس او آبستن شد به دختری به نام حنتمه، صهاک از اهل خود ترسید و او را در میان پارچهٔ پشمی قرار داد و او را بین چهار پایان مکه انداخت. در این هنگام هشام بن مغیره بن ولید او را یافت و به منزل خود برد و او را بزرگ نمود و نام حنتمه را برای او انتخاب کرد. و در عرب رسم بوده که هر کس یتیمی را بزرگ کند او را فرزند خود می خواند وقتی حنتمه بالغ شد خطاب به او نظر کرد و میل به سوی او پیدا کرد و از هشام او را خواستگاری نمود و با او ازدواج کرد و عمر از او متولد شد. و خطاب پدر و عمر و جد و دائی است و حنتمه مادر و خواهر و عمّه او بوده است.



اما بنا بر آنچه روایت شده از محمد بن شهر آشوب چنین است: صهاک کنیزی حبشی و از آن عبدالمطلب بود که شترهایش را به چرامی برد.

روزی نقیل با او همستر گشت و نتیجه آن پسری به نام خطاب شد. وقتی خطاب به سن رشد رسید شیفته مادر خود صهاک



شد و با او زنا نمود و نتیجه آن فرزند دختری شد، صهاک از ترس اربابش دختر را در پارچه‌ای پشمی پیچید و آن را در بین راه انداخت، هاشم بن مغیره آن بچه دختر را دید و با خود برداشت و او را تربیت کرد و حنتمه نام نهاد هنگامی که دختر به سن رشد رسید خطاب او را دید و شیفته او شد او را از هاشم خواستگاری کرد پس هاشم حنتمه را به خطاب داد و نتیجه آن ازدواج پسری شد به نام عمر بن الخطاب.

پس خطاب هم پدر و هم پدر بزرگ و هم دائی عمر است، و حنتمه هم مادر و هم خواهر و هم عمه عمر است.<sup>۱</sup> اما آنچه علامه شیخ یوسف بحرانی از کلبی نقل فرموده چنین است که:

نفیل غلام کلب بن لوی بن غالب قرشی بود که پس از مرگ او، سرپرستش عبدالمطلب شد و از حبشه برای عبدالمطلب صهاک فرستاده شد.

نفیل شترهای عبدالمطلب و صهاک گوسفندان او را به چراگاه می بردند و عبدالمطلب آن دو را از هم جدا می کرد، یک روز از اتفاق هر دو در یک آغل با هم برخورد کردند نفیل شیفته و عاشق صهاک شد.

عبدالمطلب به خاطر جایگاهی که صهاک نزد او داشت، به او شلواری از جنس پوست پوشانده بود و به آن قفل زده بود و کلید آن را نزد خود قرار داده بود. هنگامی که نفیل از او کام

۱. ماذا تقضون: ۱۷۴.



خواست صهاک گفت:

با این پوستی که من پوشیدم و قفلی که زده شده راهی به سوی آنچه می‌گویی نیست.

نفیل گفت: من حيله بر او می‌زنم.

پس مقداری روغن از چربی گوسفند گرفت و با آن، شلوار پوستی و اطراف آن را چرب کرد به طوری که تارهای او پائین کشید و با او مواجهه کرد، پس صهاک از او، به خطاب حامله شد.

هنگامی که خطاب به دنیا آمد او را از ترس عبدالمطلب شب هنگام به مزبله‌ای انداخت، پس زنی یهودی خطاب را برداشت و او را پرورش داد. هنگامی که بزرگ شد عمل چوب شکنی را انجام می‌داد لذا به او خطاب می‌گفتند که نقطه در کتابت اضافه شد (و خطاب شد).

صهاک در پنهانی مرتباً به او سر می‌زد پس روزی خطاب او را دید و حال آنکه باسن او تکان می‌خورد، پس روی او قرار گرفت و حال آنکه نمی‌دانست آن زن چه کسی است، پس صهاک در اثر این مواجهه به حنتمه حامله شد، وقتی که وضع حمل کرد، بچه را در مزبله‌ای در خارج مکه انداخت.

هشام بن مغیره بن ولید او را برداشت و پرورش داد. و آن بچه، بعد حنتمه منسوب گشت. وقتی بزرگ شد، چون خطاب با هشام رفت و آمد داشت حنتمه را دید و شیفته او شد و او را از هشام خواستگاری کرد، پس هشام حنتمه را به ازدواج خطاب





در آورد و عمر از آن دو متولد شد. پس خطاب پدر عمر بود، چون حنتمه به وسیله خطاب به عمر حامله شد که با او ازدواج کرده بود. و چون خطاب با صهاک زنا کرده بود و حنتمه متولد شده بود و حنتمه مادر عمر و دختر خطاب به حساب آمد پس خطاب پدر بزرگ و دائی عمر هم بود چون حنتمه و خطاب از یک مادر بودند و آن صهاک بود. پس حنتمه مادر عمر چون از او متولد شده بود و خواهر عمر چون عمر و حنتمه از یک پدر بودند و آن خطاب بود و عمه عمر چون حنتمه و خطاب از یک مادر بودند و آن صهاک بود.

این خلاصه کلام کلبی بود و اما آنچه ابو مخنف نقل کرده مفصل است.<sup>۱</sup>

ای خواننده محترم خوب تأمل و فکر کن و خود قضاوت کن که آیا یک همچنین شخصی با این نسب و دودمان آلوده از زنا، مناسب و لایق است که زمام امور مسلمین را به دست گیرد و خود را حجت خدا معرفی کند و بر مردم حکومت کند و غاصبانه بنشیند به کرسی شخصیتی که نطفه نورانیش در صلبهای پاک بوده، کسی که به اندازه چشم به هم زدنی شرک به خدا نورزید یعنی وجود مقدس و پاک مولود کعبه مولای دو جهان پدر امام حسن و امام حسین علیهما السلام امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلاة والسلام.

طبعاً عمر علیه اللعنة با این نسب و این ریشه و بنیان جا دارد که

(۱) کشکول بحرانی: ج ۳/ ۲۱۳.



مرتکب آن همه جنایات شود و بغض مولی را در دل خود داشته باشد و غصب حق او کند.

چنانکه امام صادق علیه السلام در اشعاری که منسوب به آن حضرت است اشاره می‌فرمایند:

من جدّه خاله ووالده وأمه اخته وعمته  
أجدر أن يفيض الوصي وأن ينكر يوم الغدير بيعته  
(آن کسی که جد او دایی و پدر او، و مادرش خواهر و عمّه  
اوست سزاوارتر است به این که دشمن جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم  
شود و انکار کند بیعت خود را با حضرت علی علیه السلام در روز  
غدیر).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روایات بسیاری آمده است که به امیر  
المؤمنین علی علیه السلام می‌فرمودند:

بغض تورا به دل ندارد مگر کسی که فرزند متولد از زنا باشد یا  
نطفه او در زمان حیض مادرش، بسته شده باشد یا از دبر مفعول  
شده باشد.

و مردم در آن زمان فرزندان خود را امتحان به پاکی نسب  
می‌کردند به طوریکه آن فرزند را در مسیر راه مولی قرار  
می‌دادند که اگر آن فرزند اظهار محبت می‌کرد می‌دانستند که او  
فرزند پاک است و اگر آثار عدم محبت از او ظاهر بود  
می‌دانستند که آن بچه از طریق غیر شرعی درست شده است!

عمر و أبوبكر و عثمان  
در قرآن





## أبا بكر وعمر وعثمان واتباعشان عليهم اللعنة در قرآن

أصبغ بن نباته از امیر المؤمنین عليه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

نُزِلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ، رُبْعٌ فِينَا وَرُبْعٌ فِي عَدُوِّنَا وَرُبْعٌ حَلَالٌ وَحَرَامٌ وَرُبْعٌ فَرَائِضٌ وَأَحْكَامٌ.

قرآن نازل شده است در چهار بخش، یک چهارم آن راجع به ماست، یک چهارم دیگر درباره دشمنان ما، و یک چهارم درباره حلال و حرام، و یک چهارم دیگر در واجبات و احکام است.

هیچ جای شکی نیست که ابا بکر و عمر علیهما اللعنة و اتباعشان از دشمنان سرسخت اهل بیت عليهم السلام هستند و با توجه به روایت امیر المؤمنین عليه السلام در قرآن آیاتی موجود است که در مورد این گروه باشد لذا ما مختصری از آن آیات را با استفاده از احادیث در بار معصومین عليهم السلام ذکر می‌کنیم.



۱ ابن ابي عمير از ابن اذينه از امام صادق عليه السلام نقل مي كند كه آن حضرت در مورد آيه شريفه ﴿غير المغضوب عليهم ولا الضالين﴾<sup>۱</sup> فرمودند:

المغضوب عليهم: النّصاب، والضالين: الشكاك الذين لا يعرفون الإمام عليه السلام.<sup>۲</sup>

المغضوب عليهم (كسانی ك بر آنها غضب شده) ناصبی ها هستند و الضالين (گمراهان) شك كندگانى هستند كه معرفت به امام عليه السلام ندارند.

و در روایت عیاشی آمده است: ... المغضوب عليهم: فلان وفلان وفلان والنصاب الخ.<sup>۳</sup>

المغضوب عليهم ابا بكر و عمر و عثمان و ناصبی ها هستند.

۲ جابر می گوید: از امام صادق عليه السلام سؤال كردم راجع به آيه شريفه: ﴿ومن الناس من يتخذ من دون الله أنداداً يحبونهم كحبّ الله﴾<sup>۴</sup> (بعضی از مردم غير خدا را همانند خدا گیرند و چنانكه خدا را باید دوست بدارند با آنها دوستی ورزند).

حضرت فرمودند: هم اولیاء فلان وفلان اتخذوهم ائمة من دون الإمام الذي جعل الله للناس إماماً.<sup>۵</sup>



(۱) فاتحه: ۷.

(۲) تفسیر برهان: ج ۱ / ۵۲ حدیث ۳۷ طبع قدیم و ص ۱۰۸ حدیث ۸ طبع جدید.

(۳) تفسیر عیاشی ج ۱ / ۱۰۶ حدیث ۲۸ و بحار الأنوار: ج ۲۳ / ۸۵.

(۴) بقره: ۱۶۵.

(۵) تفسیر عیاشی: ج ۱ / ۷۲ حدیث ۱۴۲ و از او در بحار الأنوار ج ۸ / ۳۶۳ حدیث ۴۱، اصول کافی: ج ۱ / ۳۷۴ رقم ۱۱.



آن مردم پیروان ابو بکر و عمر و عثمان هستند که آنها را پیشوای خود قرار دادند بدون آنکه پیشوای خود را کسی قرار دهند که خدای متعال او را به عنوان امام برای مردم قرار داده است.

۳ امام باقر علیه السلام در مورد آیه ﴿یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر﴾<sup>۱</sup> (خدا برای شما آسانی را می خواهد و برای شما حرج و سختی را اراده نمی کند).

فرمودند: الیسر أمير المؤمنین علیه السلام والعسر فلان وفلان<sup>۲</sup>.  
آسانی امیر المؤمنین علیه السلام است و حرج و سختی ابا بکر و عمر (لعنة الله علیهما) هستند.

۴ ابو بصیر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمودند:

﴿یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان﴾<sup>۳</sup>.

(ای کسانی که ایمان آوردید همگی در صلح و آشتی درآئید و از گامهای شیطان پروی نکنید) بعد سؤال فرمودند: آیا می دانی سلم چیست؟

عرض کردم: شما داناترید.

فرمودند: ولایة علی والأئمة الأوصیاء ﴿علیهم السلام﴾ من

(۱) بقره: ۱۸۵.

(۲) تفسیر برهان: ج ۲ / ۸۴.

(۳) بقره: ۲۰۸.



بعده. ولایت علی علیه السلام و امامان جانشین بعد از اوست.  
و فرمودند: وخطوات الشیطان والله ولایة فلان وفلان<sup>۱</sup>.  
و گامهای شیطان به خدا قسم ولایت فلان وفلان (ابا بکر و  
عمر) است.

۵ عبدالله بن ابی یعفرور گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم:  
إني أخالط الناس فيكثر عجبني من أقوام لا يتولونكم  
ويتولون فلاناً وفلاناً، لهم أمانة وصدق ووفاء و أقوام  
يتولونكم ليس لهم تلك الأمانة ولا الوفاء ولا الصدق  
من با مردمان همنشینی دارم پس بسیار جای شگفتی و تعجب  
است برای من از اقوامی که موالی شما نیستند و موالی فلان و  
فلان (ابو بکر و عمر) هستند و دارای امانت و صداقت و وفاء  
هستند، و اقوامی که موالی شما هستند ولی ایشان دارای آن  
امانت و وفا و صداقت نیستند، ابن ابی یعفرور گوید: حضرت  
صادق علیه السلام مستقیم نشستند و همانند فرد غضبناک به من روی  
نموده و سپس فرمودند:

لادين لمن دان الله بولاية امام جائر ليس من الله ولا عتب  
على من دان بولاية إمام عادل من الله.

کسی که معتقد باشد به ولایت امام جائر و ظالمی که از سوی  
خدا نیست، هر آینه دین ندارد و ملامتی نیست بر کسی که به  
امامت امام عادل که سوی خداست، ایمان آورد و قبول کند.  
ابن ابی یعفرور گوید: عرض کردم آنها (دشمنان) دارای دین

۱) تفسیر عیاشی: ج ۱/ ۱۰۲ ح ۲۹۴ و از او در بحار ج ۲۴/ ۱۵۹ ح ۱.

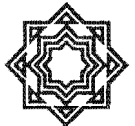




نیستند، و بر اینها (موالیان) ملامت و شدتی نیست؟  
حضرت فرمودند: نعم، لا دین لا ولئک ولا عتب علی هؤلاء.  
بله آنها دینی ندارند و بر اینها ملامتی نیست.  
سپس فرمودند: أما تسمع لقول الله «الله وليّ الذين آمنوا  
يخرجهم من الظلمات الى النور» يخرجهم من ظلمات  
الذّنوب الى نور التّوبة والمغفرة لولايتكم كل إمام عادل من  
الله قال الله: «والذين كفروا أوليائهم الطّاغوت يخرجونهم من  
النّور الى الظّلمات»

آیا سخن خداوند را نشنیده‌ای «الله وليّ الذين آمنوا...  
خداوند یار کسانی است که ایمان آوردند و آنها را از تاریکی‌ها  
به سوی روشنائی و هدایت سوق می‌دهد» و آنها را از  
تاریکی‌های گناهان بیرون آورده و به سوی نور توبه و آمرزش  
هدایت می‌کند، و این به خاطر ولایتشان نسبت به هر یک از  
امامان عادل است که از سوی خدا برگزیده شده‌اند، و خداوند  
فرموده است: «والذین كفروا أوليائهم الطّاغوت... اما کسانی  
که کافر شدند اولیاء آنها طاغوت می‌باشند که آنها را از نور به  
سوی ظلمتها می‌برند» ابن ابی یعفور گوید: مگر این نیست که  
خداوند از این آیه کفار را اراده کرده است آنجا که فرموده  
است: والذین كفروا؟ گوید، حضرت فرمودند:

وأي نور للكافر وهو كافر فأخرج منه الى الظّلمات؟ انّما  
عنى الله بهذا أنّهم كانوا على نور الإسلام فلما أن تولّوا كلّ  
إمام جائر ليس من الله خرجوا بولايتهم أيّاهم من نور الإسلام



الى ظلمات الكفر فأوجب الله لهم النار مع الكفار فقال:  
«اولئك أصحاب النار هم فيها خالدون»<sup>۱</sup>»<sup>۲</sup>.

چه نوری برای کافر است هنگامی که کفر ورزیده است، تا اینکه از نور بیرون برده شود به سوی تاریکی‌ها، و همانا خدای متعال از آیه کسانی را اراده فرموده که در نور اسلام بوده‌اند، پس وقتی که موالی هر امام جائز و ظالمی شدند که از سوی خدا نبود، به واسطه این ولایت (نسبت به ائمه جور) از نور اسلام به سوی تاریکی‌های کفر خارج شدند و خدای تبارک و تعالی برای آنها آتش جهنم را همراه با کفار واجب گردانید. و سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «اولئك أصحاب النار هم فيها خالدون آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند بود».

۶ عبدالله نحاس گوید از امام صادق عليه السلام شنیدم در مورد آیه شریفه: ﴿اولئك الذين يعلم الله ما في قلوبهم فأعرض عنهم وعظهم وقل لهم في أنفسهم قولاً بليغاً﴾<sup>۳</sup>.

(اینانند همانانند که خدا می‌داند چه در دل دارند پس (ای رسول) از ایشان روی بگردان و آنها را موعظه کن و با گفته‌ای رسا سیرتشان را گوشزدشان کن).

فرمودند: یعنی والله فلاناً وفلاناً

به خدا قسم مقصود فلان و فلان (ابو بکر و عمر) هستند<sup>۴</sup>.



(۱) بقره: ۲۵۷.

(۲) اصول کافی: ج ۱ / ۳۷۵ ح ۳ و از او در بحار الأنوار: ج ۲۳ / ۳۲۲ ح ۳۹.

(۳) نساء: ۶۳.

(۴) اللوامع النورانية: ۸۵.



۷. امام صادق عليه السلام راجع به این آیه شریفه: ﴿انّ الذين آمنوا ثمّ كفروا ثمّ آمنوا ثمّ كفروا ثمّ ازدادوا كفراً﴾<sup>۱</sup>.

(آنها که ایمان آوردند سپس کافر شدند باز هم ایمان آوردند و دگر بار کافر شدند و سپس بر کفر خود افزودند) ﴿لن تقبل توبتهم﴾<sup>۲</sup> (هیچگاه توبه آنها قبول نمی شود)، فرمودند:

نزلت في فلان وفلان وفلان آمنوا بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم في أول الأمر وكفروا حيث عرضت عليهم الولاية حين قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه، ثم آمنوا بالبيعة لأمر المؤمنين صلى الله عليه وآله وسلم ثم كفروا حيث مضى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلم يقرّوا بالبيعة، ثم ازدادوا كفراً بأخذهم من بايعه بالبيعة لهم فهؤلاء لم يبق فيهم من الايمان شيء<sup>۳</sup>.

این آیه نازل شد درباره فلان و فلان و فلان «أبا بكر وعمر و عثمان» که در ابتدای کار به پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم ایمان آوردند و هنگامی که ولایت بر آنها عرضه شد در آن وقتی که پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: کسی که من مولای اویم پس این علی مولای اوست، کفر ورزیدند؛ سپس با امیر المؤمنین عليه السلام بیعت کرده و ایمان آوردند، سپس هنگامی که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم رحلت فرمودند، کفر ورزیدند و به بیعت اقرار نکردند و سپس با بیعت گرفتن برای خود از کسانی که با مولا بیعت کرده بودند، بر کفر

(۱) نساء: ۱۳۶.

(۲) آل عمران: ۹۰.

(۳) اصول کافی: ج ۱ / ۴۲۰ ح ۴۲.



خود افزونند. پس در وجود ایشان ذرّه‌ای ایمان باقی نمانده است.

۸ ابو حمزه از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

ما بعث نبياً إلاّ وفي زمانه شيطانان يؤذيانه ويضلان الناس من بعده وصاحباً محمّداً صلّى الله عليه وآله حبتر ودلام.

مبعوث نگشت پیامبری مگر اینکه در زمانش دو شیطان بودند که او را اذیت می‌نموده و بعد از او مردم را گمراه می‌کردند و دو شیطان در زمان رسول خدا خاتم پیامبران صلّى الله عليه وآله حبتر و لادم بودند.

و مانند همین روایت از امام باقر علیه السلام وارد شده و آمده که حضرت تلاوت فرمودند:

﴿وكذلك جعلنا لكل نبيّ عدواً﴾<sup>۲۱</sup> (و بدینسان برای هر پیغمبری دشمنی گماشتیم).

۹ امام باقر علیه السلام در مورد آیه شریفه: ﴿انّ الله يأمّر بالعدل والإحسان وإيتاء ذي القربى﴾ (خدا به عدل و احسان و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد).

فرمودند: العدل شهادة أن لا إله إلاّ الله والاحسان ولاية أمير المؤمنين علیه السلام، عدل یعنی گواهی بر اینکه معبودی نیست جز خدای تبارک و تعالی و احسان یعنی ولایت امیر مؤمنان علیه السلام.

(۱) انعام: ۱۱۲.

(۲) الصراط المستقیم: ج ۳ / ۴۰.



(و در مورد دنباله آیه فرمودند) «وينهى عن الفحشاء» الأول  
«والمنكر» الثاني، «والبغي» الثالث.  
و خدا نهي می نماید از فحشاء یعنی ابا بکر و از منکر یعنی عمر  
و از بغي یعنی عثمان<sup>۲</sup>.

۱۰ حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

ان رسول الله صلى الله عليه وآله أصابه خصاصة فجاء إلى رجل من  
الأنصار فقال له: هد عندك من طعام؟  
فقال: نعم يا رسول الله وذبح له عناقاً وشواها، فلما أدناه منه  
تمنى رسول الله صلى الله عليه وآله أن يكن معه عليّ وفاطمة والحسن  
والحسين عليهم السلام، فجاء أبو بكر وعمر، ثم جاء عليّ عليه السلام بعدهما،  
فأنزل الله في ذلك: ﴿وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا  
نبي﴾ ولا محدث ﴿إلا إذا تمنى ألقى الشيطان في أمنيه﴾  
يعني أبا بكر وعمر ﴿فينسخ الله ما يلقي الشيطان﴾ يعني لما  
جاء علي عليه السلام بعدهما، ﴿ثم يحكم الله آياته للناس﴾ يعني  
ينصر الله أمير المؤمنين عليه السلام، ثم قال: ﴿ليجعل ما يلقي  
الشيطان فتنة﴾ يعني فلاناً وفلاناً ﴿للذين في قلوبهم مرض  
والقاسية قلوبهم﴾ يعني الى الإمام المستقيم، ثم قال:  
﴿ولا يزال الذين كفروا في مرية منه﴾ أي في شك من أمير  
المؤمنين ﴿حتى تأتيهم الساعة بغتة أو يأتيهم عذاب يوم

(۱) نحل: ۹۰.

(۲) تفسیر عیاشی: ۲/ ۲۶۷ ح ۶۲ و از او در بحار ج ۳۶ / ۱۸۰ ح ۱۷۳ و

تفسیر برهان: ۲/ ۳۸۱.



عقيم﴾ قال: العقيم: الذي لا مثل له في الأيام. ثم قال:  
﴿الملك يومئذ لله يحكم بينهم فالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا  
الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ \* وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا﴾  
قال: ولم يؤمنوا بولاية أمير المؤمنين والأئمة عليهم السلام ﴿فاولئك  
لهم عذاب مهين﴾ ٢١.

رسول خدا صلى الله عليه وآله دچار تنگی معیشت شدند، به نزد، یکی از  
یارانشان آمده و فرمودند: آیا نزد تو غذائی موجود است؟  
عرضه داشت: بلی یا رسول الله.

پس برای آن حضرت بزغاله ماده‌ای ذبح کرد و بریانی نمود،  
وقتی نزدیک آن حضرت آورد، خواهان شدند که علی و  
فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام هم با ایشان باشند.

ناگهان ابو بکر و عمر آمده و پس از اندکی بعد از آن دو، امیر  
مؤمنان علی عليه السلام آمدند، پس در آنجا خدای متعال آیه نازل  
فرمود: «وما أرسلنا... پیش از تو هیچ فرستاده و پیامبری را  
نفرستادیم» و هیچ محدثی «إلا إذا تمنى... مگر آنکه چون  
درخواستی می کرد شیطان درخواستی او دسیسه می کرد» یعنی  
ابو بکر و عمر «فینسخ الله... آنگاه خدا القائنات شیطان را نابود  
می ساخت» یعنی هنگامی که علی عليه السلام بعد از آن دو آمدند، «ثم  
یحکم الله... آنگاه خدا آیه هایش را استوار می سازد» یعنی خدا  
متعال امیر المؤمنین عليه السلام را یاری می فرماید، سپس فرمود:



«ليجعل... تا خدا القائنات شيطان را مایه آزمون» یعنی فلان و فلان (أبا بکر و عمر) «سازد برای بیمار دلان و سخت دلان» نسبت به امام مستقیم، سپس فرمود: «ولا یزال... و کافران درباره آن همچنان دچار تردیدند» یعنی در شکند از امیر مؤمنان علیه السلام «حتی تأتیهم... تا ناگهان رستاخیز آنانرا فروگیرد یا عذاب روزی سترون گریبانگیرشان گردد»، فرمود: عقیم یعنی مانند او در ایام نیست. سپس فرمود: «الملك یومئذ لله... در چنین روزی فرمانروایی از آن خداست که میانشان داوری خواهد کرد، پس کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند در بهشت پرنعمتند\* و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغین خواندند اینان عذاب خوارکننده‌ای دارند».

۱۱ : علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود در مورد ظالم در آیه

ذیل چنین گوید:

﴿یوم یعض الظالم علی یدیه﴾ (روزی که به دندان می‌گزد ظالم هر دو دستش).

یعنی: الأول، ظالم یعنی (ابا بکر).

﴿یقول یالیتنی اتخذت مع الرسول سیلاً﴾ (می‌گوید ای کاش فراگرفته بودم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راه را).

گوید: امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: یقول یالیتنی اتخذت مع الرسول علیاً ولیاً.

ظالم می‌گوید ای کاش همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیر مؤمنان علی را به عنوان ولی و سرپرست قبول می‌کردم.



﴿يا وليتي ليتني لم أتخذ فلاناً خليلاً﴾ (ای وای کاش من فلان را دوست نگرفته بودم).

یعنی: الثاني (فلان یعنی عمر).

﴿لقد أضلني عن الذكر بعد اذ جاءني﴾ (به تحقیق که مرا گمراه کرد از ذکر بعد از آنکه بر من عرضه شد) یعنی الولاية (ذکر یعنی ولایت).

﴿وكان الشيطان﴾ (و بود شیطان).

وهو الثاني (و او یعنی عمر).

﴿للإنسان خذولاً﴾<sup>۲۱</sup> (مر انسان را فروگذارنده).

نویسنده کمترین گوید: همانا ابا بکر جدای از روز قیامت (که به فرموده امام باقر علیه السلام به دندان می‌گزد هر دو دستش را و می‌گوید ای وای کاش من عمر را دوست و همدم خود قرار نمی‌دادم او مرا از ذکر (ولایت) گمراه کرد بعد از آنکه ولایت بر من عرضه شد).

به همین گفته و حقیقت در دنیا هم اعتراف کرد در آنجا که گفت:  
لعن الله ابن صهّاك ﴿عمر﴾ هو أضلني عن الذكر بعد اذ  
جائني<sup>۲</sup>.

خدا لعنت کند فرزند صهّاك (عمر) را، او مرا از ذکر (ولایت) گمراه کرد بعد از اینکه بر من عرضه شد.

(۱) فرقان: ۲۷ الی ۲۹.

(۲) تفسیر قمی: ج ۲/ ۱۱۳ و از او در بحار: ج ۳۰/ ۱۴۹ ح ۵.

(۳) ارشاد القلوب: ۳۹۳ و همچنین در باب (لعن ابو بکر بر عمر) می‌آید.





۱۲ ابو بصير عليه الرحمة می گوید: از امام صادق عليه السلام سؤال کردم درباره آیه شریفه ﴿انا عرضنا الأمانة على السموات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها واشفقن منها وحملها الإنسان انه كان ظلوماً جهولاً﴾<sup>۱</sup> (بدرستی که عرض کردیم امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها پس ایا نمودند که حمل کنند آنرا و ترسیدند از آن و انسان آنرا حمل کرد، بدرستی که او باشد ستمکار نادان).

حضرت فرمودند: الأمانة الولاية والانسان هو ابو الشرور المنافق<sup>۲</sup>.

امانت یعنی ولایت و انسان منظور همان ابو الشرور منافق است.

۱۳ در تفسیر علی بن ابراهیم قمی در مورد آیات ذیل آمده است: ﴿بسم الله الرحمن الرحيم \* الذين كفروا وصدّوا عن سبيل الله أضلّ أعمالهم﴾<sup>۳</sup>.

(بنام خدای بخشنده مهربان \* آنان که کافر شوند و بازداشتند از راه خدا ضایع گردانید کردارهاشانرا).

نزلت في الذين ارتدّوا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله و غصبوا أهل بيته عليهم السلام حقّهم و صدّوا عن أمير المؤمنين عليه السلام و عن ولاية الأئمّة عليهم السلام.

(۱) احزاب: ۷۲.

(۲) تفسیر برهان: ج ۳ / ۳۴۱ ح ۴.

(۳) سوره محمد صلى الله عليه وآله: ۱.



نازل شده در باره کسانی که بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرتد شدند و حق اهل بیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را غصب کردند و بازداشتند (مردم را) از امیر المؤمنین عليه السلام و از ولایت ائمه عليهم السلام.

﴿أضل أعمالهم﴾ أي أبطل... الخ<sup>۱</sup>.

(ضائع گردانید کردارهاشانرا) یعنی باطل گردانید (اعمالشان را)...

۱۴ ابو محمد علی بن یونس بیاضی در کتاب خود آورده:

لما نزلت ﴿فهل عسيتم إن توليتم أن تفسدوا في الأرض وتقطعوا أرحامكم أولئك الذين لعنهم الله فأصمهم وأعمى أبصارهم﴾<sup>۲</sup>.

دعا النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الثلاثة وقال: فيكم نزلت هذه الآية<sup>۳</sup>.

هنگامی که نازل شد «فهل عسيتم... پس آیا نزدیک شدید اگر والی شوید که فساد کنید در زمین و قطع کنید رحماتان را، آن گروه آنانند که لعن کرد ایشان را خدا پس کر گردانیدشان و کور کرد چشمهای ایشان را) رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابو بکر و عمر و عثمان را طلب کردند و به آنها فرمودند: این آیه در مورد شما نازل شده است.

۱۵ عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق عليه السلام نقل می کند که

حضرت در مورد آیات ذیل فرمودند:

(۱) تفسیر قمی: ج ۲ / ۳۰۰.

(۲) سورة محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ / ۲۲ و ۲۳.

(۳) الصراط المستقیم: ج ۳ / ۴۰.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ﴾<sup>١</sup>.

(کسانی که بعد از روشن شدن حق پشت کردند).

فلان و فلان و فلان، ارتدّوا عن الايمان في ترك ولاية أمير المؤمنين عليه السلام.

فلانی و فلانی و فلانی (ابا بکر و عمر و عثمان) هستند آنها با ترک کردن ولایت امیر المؤمنین عليه السلام از ایمان رو برگرداندند.

سپس گوید در مورد این آیه سؤال نمودم: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا

لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ﴾<sup>٢</sup> (این به

خاطر آن است که آنها به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند، گفتند: ما در بعضی از امور از شما پیروی می کنیم).

حضرت فرمودند: نزلت والله فيهما وفي أتباعهما الخ<sup>٣</sup>.

به خدا سوگند در مورد آن دو نفر (ابو بکر و عمر) و پیروانشان نازل شده است.

۱۶ در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امام صادق عليه السلام در مورد

آیات ذیل چنین آمده:

﴿حَبِّبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ خدا محبوب

گردانید به شما ایمان را و آراسته کرد آنرا در دلهای شما). یعنی

امیر المؤمنین عليه السلام.

(۱) سورة محمد صلى الله عليه وآله وسلم: ۲۵.

(۲) سورة محمد صلى الله عليه وآله وسلم: ۲۸.

(۳) اصول کافی: ج ۱ / ۴۲۰ رقم ۴۳.



﴿كُرِّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾<sup>۱</sup> (و ناخوش گردانید به شما کفر و فسق و نافرمانی را) (یعنی) فلان و فلان و فلان (ابا بکر و عمر و عثمان)<sup>۲</sup>.

۱۷ از امام صادق عليه السلام روایت شد که حضرت در مورد آیه: ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ﴾ (و چون آنرا نزدیک بینند، بد شود روهای آنانکه کافر شوند و گفته شود این همان است که شما به آن ادعا می کردید).

فرمودند: لما رأى فلان و فلان منزلة علي عليه السلام يوم القيامة اذا دفع الله تعالى لواء الحمد الى محمد صلى الله عليه وآله يجيئه كل ملك مقرب وكل نبي مرسل فدفعه إلى علي عليه السلام ﴿سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ﴾<sup>۳</sup> أي: باسمه تسمون أمير المؤمنين<sup>۴</sup>.

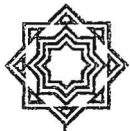
هنگامی که فلان و فلان (ابو بکر و عمر) مقام منزلت امیر المؤمنین علی عليه السلام را می بینند روز قیامت هنگامی که خدای تبارک و تعالی پرچم حمد <sup>۱</sup> (الراء الحمد) را به دست پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله دهد و همه ملائکه مقرب خدا و پیامبران رستاده شده از جانب خدا، شرفیاب محضرش می شوند پس پیامبر آن پرچم را به دست امیر المؤمنین علی عليه السلام می دهد (در

(۱) حجرات: ۷.

(۲) تفسیر قمی: ج ۲ / ۳۱۹.

(۳) الملك: ۲۷.

(۴) بحار الأنوار: ج ۳۷ / ۳۰۲ ح ۲۴.



این هنگام) گرفته می شود روی کسانی که کافر شدند و گفته شود این همان است که به آن ادعا می کردید یعنی نام امیر المؤمنین بر خود نهادید (و این مقام را ادعا می کردید).

کلبی روایت می کند از امام صادق علیه السلام در مورد این آیات

۱۸

شریفه:

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ لَفِي سَجِّينَ﴾ قال: هو فلان وفلان ﴿وما أدراك ما سَجِّينَ - إلى قوله - الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾ زريق وحبر ﴿وما يكذب به إلا كلُّ معتد أثيم إذا تتلى عليه آياتنا قال أساطير الأولين﴾ وهما زريق وحبر كانا يكذبان رسول الله صلى الله عليه وآله إلى قوله ﴿أنهم لصالوا الجحيم﴾ هما ﴿ثم يقال هذا الذي كنتم به تكذبون﴾ يعني هما ومن تبعهما ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيِّينَ وما أدراك ما عليّون - إلى قوله - عينا يشرب بها المقربون﴾ وهم رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة عليهم السلام ﴿انَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا﴾ زريق وحبر ومن تبعهما ﴿كانوا من الَّذِينَ آمَنُوا يضحكون وإذا مرّوا بهم يتغامزون﴾<sup>۱</sup> برسول الله صلى الله عليه وآله إلى آخر السورة فيهما!.

حضرت فرمودند: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ... چنین نیست که آنها درباره قیامت خیال می کنند، مسلماً نامه اعمال فاجران در سجّین است» آنان فلان و فلان (ابا بکر و عمر) هستند، «وما

(۱) سوره مطفین: ۷ الی آخر.

(۲) تفسیر قمی: ج ۲/ ۴۱۱.





أدراك ما سجّين تو چه می دانی سجّین چیست، تا آیه شریفه:  
الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ هَمَانَا كَمَا رُوِيَ فِي رِوَايَاتٍ  
مِي كُنْتُمْ» فرمودند: زرق و حبتر هستند.

«وما يكذب به الا كلّ معتدٍ أثيم... و تنها کسانی آن را انکار  
می کنند که پر ادعا و گناه کارند، همان کس که وقتی آیات ما بر  
او خوانده می شود می گوید: این افسانه های پیشینیان است.»

فرمودند: و آن دو زریق و حبتر (ابا بکر و عمر) هستند،  
پیغمبر ﷺ را تکذیب می نمودند. تا این آیه شریفه: «انهم  
لصالوا الجحيم آنها مسلماً وارد جهنم می شوند.» فرمودند:

(منظور) آن دو نفرند. «ثم يقال هذا الذي كنتم به تكذبون»  
بعد به آنها گفته می شود که این همام چیزی است که آن را  
تکذیب می کردید) فرمودند: (منظور) آن دو (ابا بکر و عمر) و

کسانی که از آن دو پیروی می کنند. «كلاً ان كتاب الأبرار لفي  
عليين... الى قوله: عينا يشرب بها المقربون» چنان نیست که  
آنها درباره معاد خیال می کنند، بلکه نامه اعمال نیکان در

علیین است، و تو چه می دانی علیین چیست؟ همان چشمه ای  
است که مقربان از آن می نوشند و آنها پیامبر اکرم ﷺ و امیر  
المؤمنین ﷺ و حضرت زهرا ﷺ و امام حسن و امام

حسین ﷺ و پیشوایان علیهم السلام هستند. «ان الذين  
أجرموا، کسانی که مجرم و گناه کارند» یعنی (زریق و حبتر) و  
پيروانشان «كانوا من الذين آمنوا يضحكون... پیوسته به

مؤمنان می خندیدند و هنگام عبور مؤمنان از کنار آنها ایشان را



با اشارت مورد تمسخر قرار می دادند) فرمودند: به رسول خدا ﷺ می خندیدند و حضرت را مسخره می کردند، و تا پایان سوره سخن در مورد این دو نفر است. علامه مجلسی رحمته الله می فرمایند: زریق و حبتر دو لفظ کنایه ای است از آن دو ملعون که به خاطر ظرف تقیه چنین تعبیر می شود.<sup>۱</sup>

۱۹ علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود ذیل آیه ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾<sup>۲</sup> (بنام خدای بخشنده مهربان \* بگو من پناه می جویم به خدای فلق). روایت آورده است:

الفلق جبّ في جهنّم يتعوّذ أهل النار من شدة حرّه فسأل الله أن يأذن له أن يتنفس فأذن له، فتتنفس فأحرق جهنم. قال: وفي ذلك الجبّ صندوق من نار يتعوّذ أهل الجبّ من حرّ ذلك الصندوق، وهو التابوت وفي ذلك التابوت ستة من الأولين وستة من الآخرين.

فأمّا الستة من الأولين فإبن آدم الذي قتل أخاه، ونمرود إبراهيم الذي ألقى إبراهيم في النار وفرعون موسى والسامري الذي اتخذ العجل والذي هوّذ اليهود، والذي نصرّ النصارى.

وأما الستة التي من الآخرين: فهو الأوّل والثاني والثالث

(۱) بحار الأنوار: ج ۳۰ / ۱۵۳.

(۲) سوره فلق: ۱.



والرابع وصاحب الخوارج وابن ملجم لعنهم الله. فلق چاه عمیقی است در جهنم که اهل آتش از شدت حرارتش به خدا پناه می‌برند و آن چاه از خدا می‌خواهد که حرارتش را از خود خارج سازد، پس خدای متعال به آن چاه اذن می‌دهد، پس وقتی آتش از آن چاه خارج می‌شود، تمام جهنم را می‌سوزاند، و در این چاه صندوقی است که از آتش آن، اهل آن چاه به خدا پناه می‌برند و آن صندوق تابوتی است که در آن شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین عذاب می‌شوند، اما شش نفر از اولین: قابیل پسر حضرت آدم است که برادر خود را کشت و نمود، آن کسی که حضرت ابراهیم را در آتش افکند، و فرعون که پادشاه زمان حضرت موسی بود، و سامری که گوساله را ساخت و آن کسی که مردم یهودی را به شرک بازگرداند و آن که نصاری را مشرک نمود، و اما شش نفر از آخرین ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و رئیس خوارج و ابن ملجم می‌باشند خدا آنها را لعنت کند.

و در تفسیر آیه ﴿مَنْ شَرَّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾<sup>۱</sup> (از شر آنکه به سوی ظلمت می‌رود هنگامی که داخل می‌شود). آورده است: الَّذِي يَلْقَى فِي الْجَبِّ فِيهِ يَقْبُ<sup>۲</sup> کسی که رو برو می‌شود با چاه و در آن داخل می‌شود.

(۱) سوره فلق: ۳.

(۲) تفسیر قمی: ج ۲ / ۴۴۹ و از او در بحار: ج ۸ / ۲۹۶ ح ۴۶.



کفر ابا بکر و عمر





## کفر ابا بکر و عمر

اما مسأله کفر آن دو نفر از امور مسلمه است و در روایات بسیاری آمده که ما در اینجا تیمناً و تبرکاً به ذکر بعضی از آنها می پردازیم.

**الف: کفر و شرک و نفاق آن دو نفر:**

۱ حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

... هما الکافران علیهما لعنة الله والملائكة والناس أجمعین  
والله ما دخل قلب أحد منهما شیء من الإیمان... کانا  
خداعین، مرتابین، منافقین حتی توفتھما ملائكة العذاب الی  
محلّ الخزي في دار المقام!

... هر دو (ابا بکر و عمر) کافرند، نفرین خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد. به خدا سوگند، هیچگاه به دل ایمان نداشتند... همیشه حيله باز و اهل شک و ریب و نفاق بودند تا ملائكة عذاب آنها را قبض روح و به جایگاه خواری در دار المقام



(دوزخ) فرستادند.

۲ ابو حمزه ثمالی می گوید: به حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام

عرض کردم:

أسألك عن فلان وفلان؟

از شما درباره احوال ابا بکر و عمر سؤال می کنم؟

حضرت علیه السلام فرمودند: فعليهما لعنة الله بلعناته كلها، ماتا والله

وهما كافران مشركان بالله العظيم<sup>۱</sup>.

لعنت خدا بر آن دو باد به عدد تمام لعنتهای الهی و به خدا

سوگند آن دو مردند در حالی که کافر و مشرک به خدای بزرگ

بودند.

۳ ابو علی خراسانی نقل می کند از غلام امام سجاد علیه السلام که او گفت:

كنت معه علیه السلام في بعض خلواته، فقلت: إن لي عليك حقاً ألا

تخبرني عن هذين الرجلين، عن أبي بكر وعمر؟ فقال:

كافران، كافر من أحبهما<sup>۲</sup>.

در خدمت حضرت علیه السلام خلوت داشتیم پس عرضه داشتم:

همانا بر شما از من حقی است آیا مرا از احوال آن دو شخص

ابو بکر و عمر خبر نمی دهید؟

پس حضرت فرمودند: آن دو کافرند و هرکس محبت آنها را

داشته باشد کافر است.

۴ ابو حمزه ثمالی گوید که از حضرت امام سجاد علیه السلام راجع به آن

(۱) بصائر الدرجات: ۲۶۹ ح ۹، بحار: ج ۳۰/ ۱۴۵ و ج ۲۷/ ۲۹.

(۲) بحار الأنوار: ج ۷۲/ ۱۳۷ ح ۲۵.



دو نفر (ابو بکر و عمر) سؤال شد، پس حضرت فرمودند:  
کافران، کافر من تولا هما<sup>۱</sup>.

آن دو کافرند و هرکس موالی آنها باشد کافر است.

۵ فضیل بن رسان نقل می‌کند از امام باقر علیه السلام که حضرت

فرمودند:

مثل ابي بکر و شیعتہ مثل فرعون و شیعتہ و مثل علي و شیعتہ

مثل موسی و شیعتہ<sup>۲</sup>.

مثل ابو بکر و پیروانش مثل فرعون و فرعونیان است و مثل

علي علیه السلام و شیعیانش مثل موسی علیه السلام و پیروانش است.

بیان: همانطوریکه فرعون ایمان به خدا پیدا نکرد و با کفر و

شرک زندگی نمود و حجت خدا حضرت موسی علیه السلام را آزار و

اذیت داد و از آن سبب خدای تعالی او و یارانش را عذاب

فرمود، همینطور ابو بکر ملعون ایمان و واقعی به خدای تعالی

پیدا نکرد و کافر و مشرک بود و حجت خدای تعالی امیر

مؤمنان علی علیه السلام را اذیت و رنج داد لذا خدای تبارک و تعالی او

را با شدیدترین عذابها گرفتار خواهد فرمود و پیروان او هم با او

محشور می‌شوند و دچار بدترین عذابها خواهند شد.

و همان طور که نبی خدا حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه

أفضل الصلاة والسلام) کلامش توحید و رساندن رسالت بود

که آن هدف الهی بود، لذا خدای متعال او و پیروان او را نجات

(۱) بحار الأنوار: ج ۷۲/۱۲۸.

(۲) بحار الأنوار: ج ۳/۳۸۳، تقریب المعارف / ۲۴۷.



بخشید، همینطور امیر مؤمنان علیه السلام که گفتارش برای خدا، راهش در راه خدا و هدفش هدایت بندگان خدا بود لذا خدای تبارک و تعالی به وجود او افتخار می‌کند و شیعیان او را مورد رحمت خود قرار می‌فرماید کما اینکه در قرآن به تعبیر مختلفی اشاره به این مطلب فرموده است: ﴿اولئك هم المفلحون﴾ و ﴿اولئك هم الفائزون﴾ «آنها همان رستگارانند» و «آنها همان پیروزمندانند».

و روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: انّ علی و شیعتہ هم المفلحون فی القرآن، همانا علی و شیعیان او همان رستگاران در قرآن هستند.

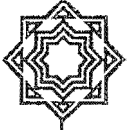
۶ امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

من شكّ في كفر اعدائنا والظالمين لنا فهو كافر<sup>۱</sup>.

کسی که شک کند در کفر دشمنان ما و کسانی که ظلم کردند به ما، کافر است.



۱) رجال الکشی مع تعلیقة المیرداماد: ج ۲ / ۱۱۱، قم ۱۰۱۲ اعتقادات شیخ صدوق ۷۹ و ۸۰، وسائل الشیعة: ج ۲۸ ص ۳۴۵، بحار الانوار: ج ۲۷ / ۶۲.



ب: تكفير عمر عليه اللعنة

در بيان حضرت زهرا سلام الله عليها

قالت فاطمة ﴿عليها السلام﴾ في كلام لها حين أرادوا انتزاع فدك منها:

أيها الناس أما سمعتم رسول الله ﷺ يقول: إن ابنتي فاطمة سيّدة نساء أهل الجنة...؟

قالوا: اللهم نعم، قد سمعناه من رسول الله ﷺ.

قالت: أفسيدة نساء أهل الجنة تدعى باطلاً وتأخذ ما ليس لها؟

أرايتم لو أن أربعة شهدوا عليّ بفاحشة أو رجلان بسرقة، أكنتم مصدّقين عليّ؟

فأمّا أبو بكر فسكت، وأمّا عمر، فقال: نعم ونوقع عليك الحدّ. فقالت: كذبت ولؤمت، إلا أن تقرّ أنك لست على دين محمّد ﷺ، إن الذي يجيز علي سيّدة نساء أهل الجنة شهادة أو يقيم عليها حدّ، الملعون، كافرٌ بما أنزل الله على محمّد ﷺ، إن من أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً لا يجوز عليهم شهادة، لأنهم معصومون من كلّ سوء، مطهّرون من كلّ فاحشة.

حدّثني يا عمر عن أهل هذه الآية: لو أن قوماً شهدوا عليهم أو عليّ أحد منهم بشرك أو كفر أو فاحشة كان المسلمون يتبرأون منهم ويحدّونهم؟



قال: نعم وما هم وسائر الناس في ذلك إلا سواء.  
 قالت: كذبت وكفرت، وما هم وسائر الناس في ذلك سواء؟  
 لأن الله خصمهم، وأنزل عصمهم وتطهيرهم، وأذهب عنهم  
 الرجس، ومن صدق عليهم فإنما يكذب الله ورسوله...  
 الخبر!

فاطمه زهرا (صلوات الله وسلامه عليها) هنگامیکه آن ظالمین  
 می خواستند فدک را از ایشان غصب کنند حضرتش ضمن  
 خطبه ای فرمودند:

ای مردم آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده اید که فرمود دخترم فاطمه  
 سیده زنان اهل بهشت است...؟

گفتند: آری به خدا قسم این را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم، فرمود:  
 آیا سیده زنان اهل بهشت ادعای باطل می نماید و آنچه مالکش  
 نیست تصرف می کند؟

چه می گوید اگر چهار نفر بر علیه من به کار زشتی شهادت  
 دهند یا دو نفر، نسبت سرقت به من دهند، آیا سخنان آنان را  
 تصدیق می کنید؟

ابو بکر سکوت کرد، ولی عمر گفت: آری و حد بر تو جاری  
 می کنم.

حضرت فرمود: دروغ گفתי و پستی خود را ثابت کردی مگر  
 آنکه اقرار کنی بر دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیستی. کسیکه بر علیه سیده  
 زنان اهل بهشت شهادتی را بپذیرد یا حدی بر او جاری کند





ملعون است و به آن چه خدا بر محمد صلى الله عليه وآله نازل کرده کافر شده است زیرا آنانکه «خدای متعال پلیدی‌ها را از آنان برده و ایشان را پاکیزه گردانیده» شهادتی بر علیه‌شان جایز نیست چرا که معصومند و از هر زشتی و بدی پاک‌اند.

ای عمر درباره‌ی اهل آیه تطهیر به من خبر بده که اگر عده‌ای بر علیه آنان یا یکی از آنان به شرک یا کفر یا کار زشتی شهادت دهند آیا مسلمانان باید از آنان بیزاری جویند و آنان را حد بزنند؟

عمر گفت: آری، آنان با سایر مردم یکسانند.

حضرت فرمود:

دروغ‌گفتی و کافر شدی، آنان با سایر مردم مساوی نیستند چرا که خدا آنان را معصوم قرار داده و آیه درباره‌ی عصمت و طهارت آنان نازل کرده و پلیدی‌ها را از آنان دور نموده هرکس بر علیه آنان سخنی را بپذیرد در واقع خدا و رسول را تکذیب کرده است...





## ج - اقرار عمر عليه اللعنة به كفر و نفاقش در نامه‌اش به معاویه عليه اللعنة

علامه بزرگوار مجلسی می‌فرماید:.... با سند مذکورشان: از جعفر بن علی حواری، از حسن بن مسکان، از مفضل بن عمر جعفی از جابر جعفری از سعید بن مسیب اینکه گفت:....  
عمر در نامه‌اش به معاویه گفته است:

بسم الله الرحمن الرحيم، آن کسی که ما را با شمشیر و اदार کرد که به او اعتراف نماییم، اقرار کردیم ولی به خاطر ناخشنودی از آن دعوت، سینه‌ها از خشم و غضب خروشان، و جانها آشفته و مشوش، و فکرها و دیدگان دچار شک و تردید بود، بدان جهت از او اطاعت کردیم که شمشیر زور قوم و قبیله یمنی خود را از بالای سرمان بردارد و آن کسانی ~~را~~ قریش که از دست از دین اجدادی خود برداشته بودند، مزاحم ما نشوند. به بت «هبل» و به دیگر بتان و «لات» و «عزی» سوگند که عمر از آن روز که آنها را پرستیده، دست از آنها برنداشته، پروردگار کعبه را پرستیده و گفتاری از محمد را تصدیق ننموده است و جز از راه نیرنگ و فریب ادعای مسلمانی ننموده و می‌خواسته او را بفریبد، چون جادوی بزرگی برایمان آورد و در سحر و جادوگری بر سحر بنی اسرائیل با موسی و هارون و داود و سلیمان و پسر مادرش عیسی افزود و سحر و جادوی همه آنان را او یک تنه آورد و بر آنان این نکته را افزود که اگر او را باور



داشته باشند، باید بر این مطلب که او سالار ساحران است، اقرار داشته باشند.

ای پسر ابو سفیان، تو آیین پدرت را بگیر و از ملت خود پیروی کن! و به آنچه که پیشینیان تو گفته‌اند و این خانه را - که می‌گویند پروردگارشان به آنان دستور داده به سوی آن آمده پیرامونش بچرخند و طواف کنند و قبله خود قرار دهند - انکار کرده‌اند، وفادار باش! و به نماز و حجشان که رکن دین خود قرار داده می‌پندارند که از آن خداست، اعتنائی نداشته باش! از جمله کسانی که محمد را یاری کرده، همین شخص ایرانی الکن روزبه است. و می‌گویند به او [محمد] وحی شده است:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> و می‌گویند خداوند گفته است: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾<sup>۲</sup> آنان نماز خود را برای سنگها قرار داده‌اند، اگر نبود سحر او چه چیز باعث می‌شد که ما از پرستش بتان دست برداریم با اینکه آنها هم از سنگ و چوب و مس و نقره و طلاست؟ نه، به لات و عزری قسم که دلیلی برای دست برداشتن از اعتقادات دیرین خود نداریم، هر چند که سحر کنند و [مارا] به اشتباه بیندازند. تو با چشم بینا بنگر، و با گوش شنوا بشنو، با قلب و عقلت وضع

(۱) آل عمران: ۹۶.

(۲) بقره: ۱۴۴.



آنهارا ببندیش، و از لات و عزّی سپاسگزار باش! و از اینکه آقای خردمندی همچون عتیق بن عبدالعزّی بر امت محمد حکمفرما شده و بر اموال و خون و آیین و جان و حلال و حرام ایشان و مالیاتی که به خاطر خدایشان جمع آوری می‌کنند تا به اعوان و انصار خود دهند حاکم است، خشنود باش! وی به سختی و درستی زندگی کرد، در ظاهر خضوع و خشوع می‌کرد و در پنهان سرسختی و نافرمانی داشت و غیر از همراهی با مردم چاره‌ای نمی‌دید.

من بر ستاره درخشان و نشان پر فروغ و پرچم پیروز و توانمند بنی‌هاشم که حیدر نامیده می‌شد و داماد محمد شده و با همان دختری که بانوی زنان جهانیان قرار داده و فاطمه‌اش نامیده‌اند ازدواج کرده بود، حمله بردم تا آنجا که بر در خانه علی و فاطمه و فرزندانشان حسن و حسین و دخترانشان زینب و امّ کلثوم و کنیزی به نام فضّه، به همراه خالد بن ولید و قنفذ غلام ابو بکر و دیگر یاران ویژه خود رفتم. به سختی حلقه در را گرفته کوبیدم. کنیز آن خانه پرسید: کیست؟ به او گفتم: به علی بگو، کارهای بیهوده را رها کن و خود را به طمع خلافت نینداز! اختیار امور به دست تو نیست. کار دست کسی است که مسلمانان او را برگزیده و بر او اجماع کرده‌اند. به خدای لات و عزّی سوگند که اگر کار به ابو بکر واگذار می‌شد هیچ‌گاه به آنچه که می‌خواست نمی‌رسید و به جانشینی ابن ابی کبشه [حضرت محمد] دست نمی‌یافت. لکن من چهره خود را برایش گشوده،



دیدگانم را باز کردم. ابتدا به قبیله نزار و قحطان گفتم: خلافت جز در قریش نمی تواند باشد، تا وقتی که از خداوند اطاعت می کنند، از آنان اطاعت کنید! و این سخن را بدان جهت گفتم که دیدم پسر ابو طالب خواهان خلافت شده و به خونهایی که در جنگها و غزوات محمد از کفار و مشرکان ریخته استناد می کند و قرضهای او را که هشتاد هزار درهم بود، ادا کرده و به وعده های او جامه عمل پوشیده و قرآن را جمع آوری نموده و بر ظاهر و باطنش حکم می کند، و همچنین به سبب گفتار مهاجرین و انصار که وقتی به آنان گفتم: امامت در قریش خواهد بود، گفتند: همین انسان اصلع و بطین<sup>۱</sup> امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است که رسول خدا برای او از تمامی امت بیعت گرفت و ما در چهار موضع با او به عنوان امیر المؤمنین سلام کردیم. ای گروه قریش! اگر شما فراموش کرده اید ما از یاد نبرده ایم، بیعت و امامت و خلافت و وصیت حقی معین و امری صحیح بوده، بیهوده و ادعایی نیست....

ما آنان را تکذیب کرده و من چهل نفر را وادار کردم که شهادت دهند که محمد گفته: امامت با انتخاب و اختیار مردم است. در این هنگام انصار گفتند: ما از قریش سزاوارتریم، زیرا ما به آنان پناه داده یاریشان کردیم، و مردم به سوی ما هجرت کردند. اگر قرار است کسی که این مقام مربوط به اوست کنار گذاشته شود،

(۱) اصلع کسی است که موهای جلو سرش ریخته و بطین به کسی می گویند که شکم او بزرگ و چاق است.



با از دیگران سزاوارتریم. گروه دیگری پیشنهاد کردند: امیری از ما و امیری از شما باشد.

به آنان گفتیم: چهل نفر گواهی دادند که امامان از قریش می‌باشند. عده‌ای پذیرفته و جمعی نپذیرفتند و با یکدیگر به نزاع پرداختند. من - در حالی که همه می‌شنیدند - گفتم: فقط به کسی می‌رسد که از همه بزرگسال‌تر و نرم و ملایم‌تر باشد. گفتند: چه کسی را می‌گویی؟ گفتم: ابو بکر را که رسول خدا او را در نماز بر دیگران مقدم داشت و در روز بدر در زیر سایبانی با او به مشورت نشست و رأی او را پسندید، یار غار او بود و دخترش عایشه را به همسری رسول خدا درآورد و او را امّ المؤمنین نامید. بنی‌هاشم با عصبانیت و خشم جلو آمدند. زیر از آنان پشتیبانی کرده در حال، که شمشیرش را از نیام درآورده بود، گفت: جز با علی نباید بیعت شود و گرنه این شمشیر من گردنی را راست نخواهد گذاشت. گفتم: ای زبیر! انتساب به بنی‌هاشم تو را به فریاد درآورده است، مادرت صقیّه دختر عبدالمطلب است. گفت: این یک شرافت والا و یک امتیاز ویژه است، ای پسر حنتمه و ای پسر صهاک، ساکت باش ای بی‌مادر! و سخنی گفت؛ چهل نفر از حاضران در سقیفه بنی‌ساعده از جا جسته بر او حمله‌ور شدند. به خدا سوگند نتوانستیم شمشیرش را از دستش بگیریم مگر وقتی که او را بر زمین افکندیم، با اینکه هیچ کس به یاری و کمک او نیامده بود. من به سرعت خود را به ابو بکر رسانده با او دست داده بیعت



کردم و به دنبال من عثمان بن عفان و دیگران حاضران در سقیفه غیر از زبیر چنین کردند. به او گفتیم: بیعت کن و گرنه تورا خواهیم کشت! بعد مردم را از او دور ساخته گفتم: مهلتش دهید، او از روی خود خواهی و نخوت نسبت به بنی هاشم به خشم درآمده است. دست ابو بکر را در حالی که از ترس می لرزید، گرفته سرپا نگه داشتم و او را که عقلش مخلوط گشته و نمی دانست چه می کند، بر روی منبر محمد نشانیدم. به من گفت: ای ابو حفص! من از قیام و خروش علی می ترسم. به او گفتم: علی کاری به تو ندارد و سرگرم کار دیگری است. ابو عبیده جرّاح در این کار به من کمک کرده دست او را بر روی منبر می کشید و من از پشت سرش او را مانند بز نری که بخواهند بر بز ماده ای بجهانند، بر روی منبر گذاشتم. گیج و سرگردان بر روی منبر ایستاد. به او گفتم: سخنرانی کن و خطابه بخوان! زبانش بند آمده به وحشت افتاده و از سخن باز ایستاده بود. من دست خود را از شدت عصبانیت به دندان می گرفتم، و به او گفتم: تورا چه شده؟ چرا گیجی؟ و او هیچ کاری نمی کرد و سخنی نمی گفت. می خواستم او را از منبر به زیر آورم و خود جای او را بگیرم. ترسیدم مردم از سخنانی که خودم درباره او گفته بودم، تکذیب کنند. عده ای پرسیدند: پس آن فضائلی که درباره او گفتی و بر شمردی کجاست؟ تو از رسول خدا درباره او چه شنیده بودی؟ گفتم: من از رسول خدا درباره او فضائلی شنیده بودم که دوست می داشتم و آروز می کردم ای کاش مویی



بر بدن او می‌بودم، و من داستانی از او دارم. به او گفتم: سخنی بگو و گرنه از منبر پایین آی!... خدامی داند که اگر از منبر فرود آمده بود من بالا می‌رفتم و سخنی می‌گفتم که به گفتار او منجر نشود. وی با صدایی ضعیف و نارسا و ناتوان گفت: من ولی و سرپرست شما شده‌ام اما بهترین نفرات شما نیستم با اینکه علی در بین شماست، بدانید که مرا شیطانی است که بر من مسلط شده و مرا وسوسه می‌کند و خیر مرا در نظر ندارد پس هرگاه لغزیدم، شما مرا بر پای داشته راست کنید! که من در پوست و موی شما وارد نشوم، برای خود و شما استغفار می‌کنم.

از منبر پایین آمد، در حالی که مردم به او خیره شده بودند، دستش را گرفته فشار داده او را نشانیدم. مردم برای بیعت با او جلو آمدند، من در کنارش نشستم تا هم او را و هم کسانی را که بخواهند از بیعتش سرباز زنند، بترسانم. او گفت: علی چه کرد؟ گفتم: وی خلافت را از گردن خود برداشت و به خاطر اینکه مسلمانان کمتر اختلاف داشته باشند، به اختیار آنان گذاشت، و خود خانه نشین شده است. مردم با اکراه بیعت کردند.

وقتی بیعت او فراگیر شد، فهمیدم که علی، فاطمه و حسنین را به در خانه مهاجران و انصار می‌برد و بیعت ما را با خود در چهار موضع یاد آور شده آنان را تحریک می‌کند. مردم شبانه به او نوید یاری می‌هند ولی صبحگاهان کسی به کمک او نمی‌رود. بر در خانه‌اش حاضر شده از او خواستم که از خانه بیرون آید. به کنیزش فضّه گفتم: به علی بگو برای بیعت با ابو بکر بیرون





آید چون مسلمانان با او بیعت کرده‌اند! پاسخ داد: علی مشغول است. گفتم: بهانه نیاور و به او بگو خارج شود و گرنه وارد شده به زور بیرونش می‌بریم!

فاطمه از اتاق بیرون آمده پشت در منزل ایستاد و گفت: ای گمراهان دروغگوی! چه می‌گویید؟ و چه می‌خواهید؟ گفتم: ای فاطمه! گفت: عمر چه می‌خواهی؟ گفتم: چرا پسر عمویت تورا برای پاسخگویی فرستاده و خود در پس پرده نشسته است؟ گفت: طغیان و سرکشی تو، ای بدبخت مرا از خانه به درآورده است، و حجّت را بر تو و بر همه گمراه کنندگان تمام کرده است. گفتم: این یاوه‌ها و حرفهای زنانه را کنار گذاشته به علی بگو: بیرون آی! دوستی و احترامی در بین نیست. گفت: ای عمر! آیا مرا از حزب شیطان می‌ترسانی، با اینکه حزب شیطان کوچک است؟ گفتم: اگر بیرون نیاید هیزم فراوانی آورده بر روی ساکنان این خانه آتش می‌افروزم و تمام کسانی را که در این خانه باشند، خواهم سوزاند؛ مگر اینکه علی را برای بیعت بیرون کشانیده همراه ببریم و تازیانه قنقد را گرفته بر او زدم و به خالد بن ولید گفتم: بروید و هیزم بیاورید و گفتم: آن را برمی‌افروزم. [فاطمه] گفت: ای دشمن خدا و دشمن رسول او و دشمن امیر المؤمنین!

فاطمه دستهایش را جلو در خانه گرفته نمی‌گذاشت در باز شود. او را به یک سوی افکندم، سر راه من را گرفت، با تازیانه بر دستهایش زدم، از شدت درد ناله و فریادش بلند شد. تصمیم



گرفتم قدری نرم شوم و از در خانه برگردم، در این هنگام به یاد دشمنی علی و حرص و ولع او در ریختن خون بزرگان عرب و نیرنگ محمد و سحرش افتادم، لگدی بر در زدم، وی که محکم بر در چسبیده بود تا باز نشود، فریادی زد که پنداشتم مدینه زیر و رو شد و صدا زد: ای پدر! ای رسول خدا! با حبیبۀ تو و دخترت بدین گونه رفتار می‌شود. آه‌ای فضّه مرا بگیر! به خدا سوگند فرزندی که در شکم داشتم کشته شد. صدای آه و ناله او را به خاطر درد زایمان در حالی که به دیوار تکیه داده بود شنیدم. در را باز کرده وارد خانه شدم. با چهره‌ای با من روبرو شد که دیدگانم را فرو بست، از روی مقنعه به گونه‌ای بر دوروی صورتش نواختم که گوشواره از گوشش به در آمد و زمین افتاد.

علی از خانه بیرون آمد. همین که چشمم به او افتاد، با شتاب از خانه بیرون رفته به خالد و قنفذ و همراهانش گفتم: از گرفتاری عجیبی رها شدم (و در روایت دیگری: جنایت بزرگی مرتکب شدم که بر خود ایمن نیستم، این علی است که از خانه بیرون آمده، من و همه شما توان مقاومت در برابر او را نداریم)، علی خارج شد در حالی که فاطمه دست بر جلو سر گرفته می‌خواست چادر از سر بردارد و به پیشگاه خداوند از آنچه بر سرش آمده شکوه نموده از او کمک بگیرد. علی چادر بر سر او انداخته، به او گفت: ای دختر رسول خدا! خداوند پدرت را به عنوان رحمت برای جهانیان مبعوث کرد، به خدا سوگند اگر



چادر از سر برداری و از پروردگارت خواهی که این مردم را نابود سازد، دعایت به اجابت خواهد رسید به طوری که در روی زمین از اینان هیچ انسانی باقی نخواهد ماند، زیرا مقام تو و پدرت در پیشگاه خداوند بزرگتر است از نوح که خداوند به خاطر او تمام ساکنان روی زمین و کسانی را که در زیر آسمان به سر می بردند به جز همان چند نفری که در کشتی بودند، نابود ساخت و نیز قوم هود را به خاطر اینکه او را تکذیب کرده بودند، و قوم عاد را به وسیله باد تند و سهمگین از بین برد. تو و پدرت از هود برترید، ثمود را که دوازده هزار نفر بودند به خاطر آن ناقه و بچه اش عذاب کرد. تو ای بانوی زنان بر این خلق نگون بخت رحمت باش و موجب عذاب و نابودی آنان مباش!

درد زایمان سخت او را فرا گرفته بود، به برون خانه رفت و جنینش را که علی او را محسن نامیده بود، سقط کرد. جمعیت فراوانی را در آنجا گرد آوردم، اما نه بدان جهت که از کثرت آنان در مقابل علی کاری ساخته باشد، بلکه برای دلگرمی خودم. او را در حالی که کاملاً در محاصره بود، به زور از خانه اش بیرون آورده برای اخذ بیعت به جلو راندم، و به درستی می دانستم که اگر من و تمامی ساکنان روی زمین کوشش می کردیم که بر او پیروز شویم، زورمان به او نمی رسید. اما مطالبی را در نظر داشت که من به خوبی می دانستم و هم اکنون نمی شود که بگویم.



هنگامی که به سقیفه بنی ساعده رسیدم، ابو بکر و اطرافیان‌ش از جا حرکت کرده علی را مسخره کردند. علی گفت: ای عمر! می‌خواهی در آنچه که فعلاً به تأخیر انداخته‌ام، شتاب کنم و کاری که از آن خوشت نمی‌آید، انجام دهم؟ گفتم: نه یا امیر المؤمنین!

به خدا سوگند که خالد سخنان مرا شنید، به شتاب نزد ابو بکر رفته سه مرتبه به او گفت: مرا چه کار با عمر؟ و مردم این سخنان را می‌شنیدند. هنگامی که علی به سقیفه رسید، ابو بکر کودکانه به او نگریست و وی را مسخره کرد.

به او گفتم: تو ای ابو الحسن بیعت کردی برگرد! ولی خود گواهم بر اینکه او بیعت نموده و دستش را به سوی ابو بکر دراز نکرد و من می‌ترسیدم که در آنچه که می‌خواست انجام دهد و به تأخیر انداخته بود، عجله کند. از این رو، چندان اصرار نکردم که باید حتماً بیعت کند. ابو بکر از ناراحتی و ترسی که از او داشت، اصلاً نمی‌خواست که علی را در آنجا ببیند. علی از سقیفه برگشت. پرسیدم کجا رفت؟ گفتند: به کنار قبر محمد رفته در آنجا نشسته است. من و ابو بکر از جا حرکت کرده دوان دوان به مسجد رفتیم. ابوبکر می‌گفت: وای بر تو این چه کاری بود که با فاطمه انجام دادی؟ به خدا سوگند این کار زیانی آشکار است. گفتم: بزرگترین کاری که نسبت به تو انجام داده، همین است که با ما بیعت نکرد و چندان مطمئن نیستم که مسلمانان اطرافش را نگیرند. گفت: چه می‌کنی؟ گفتم: چنین



وانمود می‌کنم که او در کنار قبر محمد با تو بیعت کرده است. خود را به اورسانیده در حالی که قبر را پیش روی خود قرار داده دستهایش را روی خاک قبر گذاشته بود و سلمان و ابو ذر و مقداد و عمّار و حذیفه بن یمان اطرافش را گرفته بودند، در کنارش نشستیم. به ابو بکر گفتم که او هم به مانند علی دستش را روی قبر نزدیک دست علی بگذارد. او دستش را گذاشت و من دست او را گرفته تا به دست علی بکشم و بگویم علی بیعت کرده است، ولی علی دستش را برداشت. با ابو بکر از جا حرکت کرده پشت به آنان نموده می‌گفتم: خداوند به علی پاداش خیر عنایت کند! وقتی به کنار قبر رسول خدا حاضر شدم، از بیعت با تو خودداری نکرد. ابو ذر جندب بن جناده غفاری از بین مردم از جا جسته فریاد می‌زد و می‌گفت: به خدا سوگند ای دشمن خدا، علی هیچ‌گاه با یک برده آزاد شده بیعت نکرد. ما به راه خود ادامه داده به هر کس که می‌رسیدیم می‌گفتیم: علی با ما بیعت کرده است. و ابو ذر تکذیب حرف ما را می‌کرد. به خدا سوگند که وی نه در دوران خلافت ابو بکر و نه در زمان حکومت من با ما بیعت نکرد و نه با کسی که پس از من خواهد بود. دوازده نفر از اصحاب و یاران او نیز با ابو بکر و من بیعت نکردند.

ای معاویه! چه کسی کارهای مرا انجام داده و چه کسی انتقام گذشتگان را غیر از من از او گرفته است؟ اما تو و پدرت ابو سفیان و برادرت عتبه، کارهایی که در تکذیب محمد نمودید و





نیرنگهایی که با او کردید، به درستی می‌دانم و کاملاً از حرکت‌هایی که در مکه انجام می‌دادید و در کوه حرامی خواستید او را بکشید آگاهم، جمعیت‌ها را علیه او راه انداختید، و احزاب را تشکیل دادید، پدرت بر شتر سوار شد و آنان را رهبری کرد و گفته محمد درباره او که: خداوند سواره و زمامدار و راننده را لعنت کند، که پدرت سوار و برادرت زمامدار و تو راننده بودی. مادرت هند را از خاطر نبرده‌ام که چقدر به وحشی بخشید تا اینکه خود را از دیدگاه حمزه پنهان کرد و او را که در سزمینش «شیر خدا» می‌نمایند، با نیزه زد و سپس دلش را شکافت و جگرش را بیرون کشیده نزد مادرت آورد و محمد با سحرش پنداشت که وقتی جگر حمزه به دهان هند برسد و بخواهد آن را بچود، سنگ سختی خواهد شد. او جگر را از دهان بیرون انداخت و محمد و یارانش او را هند جگر خوار نامیدند و نیز سخنان او را در اشعارش برای دشمنی با محمد و سربازانش فراموش نکرده‌ام که چنین سرود:

نَحْنُ بِنَاتُ طَارِقٍ	نَمَشِي عَلَى النَّمَارِقِ
كَالدُّرِّ فِي الْمَخَانِقِ	وَالْمِسْكِ فِي الْمَفَارِقِ
إِنْ يَاقْبَلُوا نُعَانِقُ	أَوْ يَدْبُرُوا نُفَارِقُ

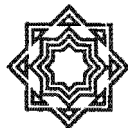
### فِرَاقَ غَيْرِ وَامِقِ

ما دختران طارقیم که بر روی فرشهای گرانبها راه می‌رویم. به مانند درّ در صدف و یا مشک در مشکدان می‌باشیم. اگر مردان روی آورند در آغوششان می‌گیرم و اگر پشت کنند،



بدون ناراحتی از آنها جدا می شویم.

زنان قبیله او در جامه های زرد پررنگ چهره ها را گشوده، دست و سرهایشان را برهنه و آشکار نموده مردم را بر جنگ و پیکار با محمد تحریک می کردند. شما به دلخواه خود مسلمان نشدید، بلکه در روز فتح مکه با اکراه و زور تسلیم شدید، محمد شما را آزاد شده و زید برادر من و عقیل برادر علی بن ابی طالب و عمویشان عباس را مثل آنان قرار داد. وی از پدرت چندان دل خوشی نداشت هنگامی که به او گفت: به خدا سوگند ای پسر ابی کبشه مدینه را پر از مردان جنگی و پیاده و سوار خواهم کرد و بین تو و این دشمنان جدایی افکنده نمی گذارم زبانی به تو برسانند. محمد - در حالی که به مردم فهمانید که باطن او را می داند - به او گفت: ای ابو سفیان! خداوند مرا از شرّ تو ننگه دارد! و او (محمد) به مردم گفته بود: بر این منبر کسی غیر از من و علی و پیروانش از افراد خانواده اش نباید بالا برود. سحرش باطل و تلاشش بی نتیجه ماند و ابو بکر بر منبر بالا رفت و پس از او من بالا رفتم. و ای بنی امیه! امیدوارم که شما چوبه های طناب این خیمه را برافراشته باشید! بدین جهت، ولایت شام را به تو سپرده هرگونه تصرف مالکانه را در آن سرزمین به تو واگذار کرده توراً به مردم شناساندم تا با گفتار او در باره شما مخالفت کرده باشم از اینکه او در شعر و نثر گفته بود: جبرائیل از سوی پروردگارم به من وحی کرده و گفته است:



﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾<sup>۱</sup> و پنداشسته که مقصود از شجره ملعونه شماست، با کی ندارم. او دشمنی خود را با شما به هنگامی که به حکومت رسید، آشکار کرد همان طور که هاشم و پسرانش همیشه دشمنان عبد شمس بودند.

ای معاویه! من با این یادآوری‌ها و شرح و بسطی که از جریانات به تو کردم، خیر خواه و ناصح و دلسوز تو می‌باشم و از کم حوصلگی، بی ظرفیتی، نداشتن شرح صدر و کمی بردباری‌ات ترس آن را دارم که در آنچه که به تو سفارش کرده اختیار شریعت و امت محمد را به دست تو دادم، شتاب کرده و بخواهی از او انتقام بگیری و بیم آن دارم که مرده او را نکوهش کرده و یا آنچه را آورده، رد کنی و یا کوچک بشماری و در آن صورت تو به هلاکت خواهی رسید، و آن وقت هر آنچه که بر افراشته‌ام، فرود آمده و آنچه که ساختم، ویران می‌شود.

به هنگامی که می‌خواهی به مسجد و منبر محمد وارد شوی، کاملاً بر حذر باش و احتیاط را از دست مده و در ظاهر تمام مطالبی را که محمد آورده، تصدیق کن! با رعیت خود درگیر مشو و اظهار دلسوزی و دفاع از آنها را بنما، حلم و بردباری نشان داده و نسیم عطا و بخشش خود را نسبت به همگان بگستر! حدود را در بین آنان اقامه کن و به آنان چنین نشان نده که حقی از حقوق الهی را واگذار می‌کنی، واجبی را ناقص نگذار و سنت محمد را تغییر نده که نتیجه‌اش آن می‌شود که





امّت بر ما بشورند و تباه گردند، بلکه آنها را از همان محلّ آرامش و امنيتشان بگير و به دست خودشان آنان را بکش و با شمشير خودشان نابودشان ساز! با آنان مسامحه و سهل انگاري داشته باش و برخورد نکن، نرم خوباش و غرامت مگير! در مجلس خود برايشان جاي بازکن و به هنگام نشستن در کنارت احترامشان بگذار، آنان را به دست رئيس خودشان بکش، خوشرو و بشاش باش، خشم را فروده و از آنان بگذر! در اين صورت دوستت خواهند داشت و از تو اطاعت خواهند کرد. از اينکه علي و فرزندانش حسن و حسين بر ما و تو بشورند، خاطر جمع نيستم، اگر به همراهي و کمک گروهي از امّت توانستي با آنان پيکار کني، انجام ده و به کارهاي کوچک قانع مباش و تصميم به کارهاي بزرگ بگير! وصيت و سفارش را که به تو کردم، حفظ کن، آن را پنهان نموده آشکار ميساز، دستوراتم را امتثال کرده گوش به فرمانم باش! بر تو مباد که به فکر مخالفت با من باشي، راه و روش پيشينيان خود را در پيش گير و انتقام خون آنان را بگير و دنبالهرو آنها باش! من تمام رازهاي نهاني و مطالب آشکار خود را به تو گفتم و مطلب را با اين شعر به پايان مي برم:

مَعَاوِيَ إِنَّ الْقَوْمَ جَلَّتْ أُمُورُهُمْ

بِدَعْوَةٍ مِّنْ عَمِّ الْبَرِيَّةِ بِالْوَثْرَى

صَبَوْتُ إِلَى دِينِ لَهُمْ فَأَرَانِي

فَأَبْعِدُ بِدِينِ قَدْ قَصَمْتُ بِهِ ظَهْرِي



ای معاویه، مردم کارهایشان بزرگ شده و پیشرفت کرده به دعوت آن کس که به تنهایی تمام جهان را گرفت. کودکانه و از روی ناهمی به دینشان مایل شدم و مرا به شک و تردید انداخت، دور باد آن دینی که پشت خود را به آن شکستم! (تا آخر ابیات)!



---

(۱) بحار الانوار: ج ۳۰ / ۲۸۸ رقم ۱۵۱ و از او در عوالم العلوم در احوالات حضرت زهرا عليها السلام: ۵۹۹ و کتاب سرور دل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: ۶۶۵ الی ۶۷۷. و در آنجا آمده است که محمد بن حسین رازی از دانشمندان قرن ششم هجری در کتاب «نزهة الکلام و بستان العوام» خود در گفتار بیست و هفتم، جلد یک، صفحه ۳۱۵ نامه را آورده است.



د: اسلام آن دو در ظاهر و كفر آنها در باطن بود.

در اینجا سؤالی طرح می شود که سزاوار است هر مسلمان خواهان حقیقت در آن تأمل کند و آن اینکه: اگر چنانچه قائل باشیم که عمر و ابا بکر تمام زندگی خود را از اول تا به آخر در کفر به سر می بردند و ایمان واقعی به خدا متعال پیدا نکردند - نظر به اینکه هنگام اسلام آوردن به ظاهر آنها هیچگونه تحت جبر و زوری نبودند - و بعد از اسلام آوردن با مسلمانها رفت و آمد داشتند و در مسجد حاضر می شدند و نماز می خواندند سؤال این است که به چه خاطر چنین کاری کردند؟

و چه داعی بر این بود که اسلام را قبول کنند؟

و اما جواب این سؤال را ما موکول می کنیم به بیان شیوای مولا ایمان حضرت بقية الله الاعظم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و صلوات الله علیه و إن شاء الله تعالی برای کسی شک و شبهه ای باقی نخواهد ماند.

امام زمان حضرت حجة بن الحسن علیه الصلاة والسلام وعجل الله تعالی فرجه در جواب همین سؤال به سعد بن عبدالله اشعری فرمودند:

انَّهما أسلما طمعاً وذلك أنَّهما يخالطان مع اليهود و يخبران بخروج محمد ﷺ واستيلائه على العرب عن التَّوراة والكتب المقدسة وملاحم قصة محمد ﷺ ويقولون لهما: يكون استيلائه على العرب كاستيلاء «بخت نصر» على بني



اسرائیل إلاّ أنه يدّعي النبوة ولا يكون من النبوة في شيء،  
فلما ظهر أمر رسول الله ﷺ فساعدوا معه على شهادة أن لا  
إله إلاّ الله وأن محمداً رسول الله ﷺ طمعاً أن يجدا من جهة  
ولاية رسول الله ﷺ ولاية بلداً إذا انتظم أمره، وحسن باله  
واستقامت ولايته، فلما أيسا من ذلك وافقوا مع أمثالهما ليلة  
العقبة وتلثموا مثل من تلثم منهم، فنفروا بدابة رسول الله ﷺ  
لتسقطه ويصير هالكاً بسقوطه بعد أن صعد العقبة فيمن  
صعد، فحفظ الله تعالى نبيه من كيدهم ولم يقدرُوا أن يفعلوا  
شيئاً.... الخبر!

آنها برای طمع مسلمان شدند، زیرا با یهودیان سروکار داشتند  
و از آنها شنیده بودند که بنابر آنچه در تورات و کتب آسمانی و  
پیشگوئی‌هایی که در باره حضرت محمد ﷺ شده به آن دو  
گفتند: همانا پیامبر ﷺ بر عرب چیره و غالب می‌گردد مانند  
غلبه بخت النصر بر بنی اسرائیل

... پس هنگامی که رسول خدا ﷺ امر به نبوت خویش را  
اظهار فرمود، این دو به طمع اینکه بعد سامان گرفتن امر و  
خاطر جمعی و استقرار حکومت اسلام، از طرف پیامبر ﷺ  
اداره بخشی از بلاد به آنها واگذار شود، شهادتین را بر زبان  
جاری کردند، ولی هنگامی که از آن خیال مأیوس شدند با  
همفکران خود در شب عقبه (لیلة العقبة) نقشه کشیده و  
چهرهای خود را پوشاندند و مرکب پیامبر ﷺ را بعد از آنکه



به بالای گردنه رسید رم دادند که سقوط کند و پیامبر ﷺ  
نابود شوند ولی خدای تبارک و تعالی آن حضرت را از کید و  
حیله آنها حفظ فرمود و آنها موفق به کاری نشدند...

\* \* \*



ه: آن دو نفر مردند و توبه نکردند

حنّان ابن سدير از پدرش نقل می‌کند که امام باقر (صلوات الله عليه) فرمودند:

إِنَّ الشَّيْخِينَ فَارِقَا الدُّنْيَا وَلَمْ يَتُوبَا وَلَمْ يَتَذَكَّرَا مَا صَنَعَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَعَلِيَهُمَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ<sup>۱</sup>.

همانا عمر و ابو بکر از دنیا رفتند و توبه نکردند و به یاد نیاوردند آن ظلمهایی که در حق امیر المؤمنین عليه السلام روا داشتند پس لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آن دو باد.

نویسنده گوید: لازم به ذکر است که این دو خبیث اگر چه توبه هم می‌کردند توبه آنها پذیرفته نمی‌شد چنانکه در روایت امام صادق عليه السلام در ذیل آیه ﴿لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ﴾<sup>۲</sup> گذشت.



(۱) کافی: ج ۸/ ۲۴۶، ح ۳۴۳.

(۲) بحث آیات قرآن، روایت شماره ۷.



و: عقوبت کسی که خیال کند آن دو از اسلام بهره‌ای داشتند

یکی از علاماتیکه نشانگر عدم ایمان آن دو است طبق فرموده صریح روایات این است که برای آن دو بهره‌ای از اسلام ثبت نشده و هرکس گمان کند، آن دو نصیبی از اسلام را دارا هستند گرفتار عذاب الهی خواهد شد.

۱- ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند از امام سجّاد صلوات الله علیه که فرمودند:

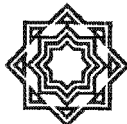
ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر إليهم ولا يزكّيهم ولهم عذاب أليم:

من جحد إماماً من الله، أو ادّعى إماماً من غير الله، أو زعم أن لفلان و فلان في الإسلام نصيباً<sup>۱</sup>.

سه گروه هستند که خدای تبارک و تعالی در روز قیامت با آنان تکلم نمی‌کند و به آنها نگاه نمی‌کند و از گناه پاکیزه نمی‌گرداند و برای آنها عذاب دردناکی است:

کسیکه امام از جانب خدا را انکار کند و کسیکه به دروغ ادّعی امامت از جانب خدا نماید و کسیکه گمان کند برای ابا بکر و عمر در اسلام نصیب و بهره‌ای است.

و همچنین این روایت را کلینی از ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.



۲- سالم بن أبي حفصة نقل می‌کند:  
 دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقلت: أئمتنا وسادتنا نوالي من  
 واليتم ونعادي من عاديتهم، ونبرأ من عدوكم.  
 فقال: بخ بخ يا شيخ إن كان لقولك حقيقة.  
 قلت: جعلت فداك، إن له حقيقة.  
 قال: ما تقول في أبي بكر وعمر؟  
 قلت: إما ما عدل رحمهما الله.  
 قال: يا شيخ، والله لقد أشركت في هذا الأمر من لم يجعل الله  
 له فيه نصيباً.

شرفیاب محضر امام باقر عليه السلام عرضه داشتیم ای پیشوایان و  
 بزرگان ما، دوست داریم هر که شمارا دوست دارد و دشمنیم با  
 هر که باشما دشمنی می‌کند و از آنها برائت می‌جوئیم.  
 حضرت فرمودند: به به ای شیخ اگر کلامت حقیقت داشته باشد.  
 عرضه داشتیم: جانم فدای شما، بدرستی که حقیقت دارد.  
 حضرت فرمودند: در مورد ابو بکر و عمر چه می‌گویی؟  
 عرضه داشتیم: دو امام عادل بودند که خدا آنها را رحمت کند.  
 حضرت فرمودند: ای شیخ به خدا قسم در این امر کسانی را  
 شرکت دادی که خدا برای آنها هیچ بهره‌ای قرار نداده.

\* \* \*



ز - کسی که امیر مؤمنان علیه السلام را اذیت کند  
یهودی یا نصرانی مبعوث می شود.

ابن عباس گوید:

كنت عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم إذ أقبل عليّ بن أبي طالب علیه السلام غضبان،  
فقال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم:  
ما أغضبك؟

قال: آذوني فيك بنو عمك!

فقام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مغضباً، فقال:

أيها الناس من آذى عليّاً فقد آذاني، إنّ عليّاً أولكم إيماناً  
وأوفاكم بعهد الله،  
يا أيها الناس من آذى عليّاً بُعث يوم القيامة يهودياً أو  
نصرانياً.

قال جابر بن عبد الله الأنصاري: يا رسول الله وإن شهد أن لا  
إله إلا الله وأنت رسول الله؟

فقال يا جابر: كلمة يحتجزون بها أن لا تسفك مائهم وأن  
لا يستباح أموالهم وأن لا يعطوا الجزية عن يدٍ وهم  
صاغرون!

خدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بودم که علی ابن ابی طالب علیه السلام در  
حالی که غضبناک بودند وارد شدند پس پیامبر به ایشان  
فرمودند:



چه چیز تو را غضبناک کرده؟

حضرت عرضه داشتند: پسر عموهایتان به خاطر شما مرا اذیت کرده‌اند!

پس پیامبر ﷺ از جا برخاستند و با حالت غضب فرمودند: ای مردم هرکس علی را اذیت نماید مرا اذیت کرده، همانا علی اوّل کسی است از شما که ایمان آورد و از همه شما نسبت به پیمان الهی با وفاتر است.

ای مردم هرکس علی را اذیت کند در روز قیامت یهودی یا نصرانی مبعوث می‌شود.

جابر بن عبدالله انصاری عرضه داشت: یا رسول الله و اگر چه شهادتین را به زبان جاری کند؟

حضرت فرمودند ای جابر: این (شهادتین) سخنی است که بواسطه آن از ریخته شدن خون آنها جلوگیری می‌کند و باعث می‌شود دارائی آنها مورد اباحه قرار نگیرد و موجب می‌شود تا به دست خود با خواری جزیه نپردازند.

و همچنین علامه بزرگوار مجلسی روایت کرده‌اند و در آن آمده:

... قال صلی الله علیه وآله: نعم وإن شهد أن محمداً رسول الله یا جابر!

... پیغمبر ﷺ فرمودند: بله و اگر چه شهادت دهد به این که محمد رسول خداست ای جابر!





و چه خوب سروده است شاعر فارسی زبان:

توحید و نبوت و ولایت هر سه

در گفتن یک «علی ولی الله» است

متأسفانه امروزه بعضی از عوام اسیر خیال و وهم خود شده و به جای اینکه عقل را میزان واقعی قرار دهند آنهارا می بینی که آنچه از احوال مسلمانان و اسلام ظاهری آنها با چشم می بینند معیار و ملاک قرار می دهند.

امروزه هر که نماز را به صورت زیبا و قرآن را با صدای خوش می خواند و در ظاهر لبهای او به ذکر خدا و رسولش در حرکت است و حال آنکه دوست و پیرو امیر المؤمنین علیه السلام نیست، او را مسلمان واقعی می پندارند و با کمال تأسف درک نمی کنند که حقیقت کجاست؟!

و نه تنها که درک نکرده بلکه قدمی برای فهم و معرفت حقیقت و واقعیت بر نمی دارند و نمی دانند که توحید و نبوت و ولایت امیر مؤمنان علیه السلام مانند زنجیری به هم متصل است پس قبول بعضی و ردّ بعضی دیگر کفر و شرک به شمار می رود.

پس کسی که توحید و نبوت را به ظاهر قبول کند و ولایت را نپذیرد بنابر تصریح بعضی روایات در روز قیامت یهودی یا نصرانی مبعوث می شود.

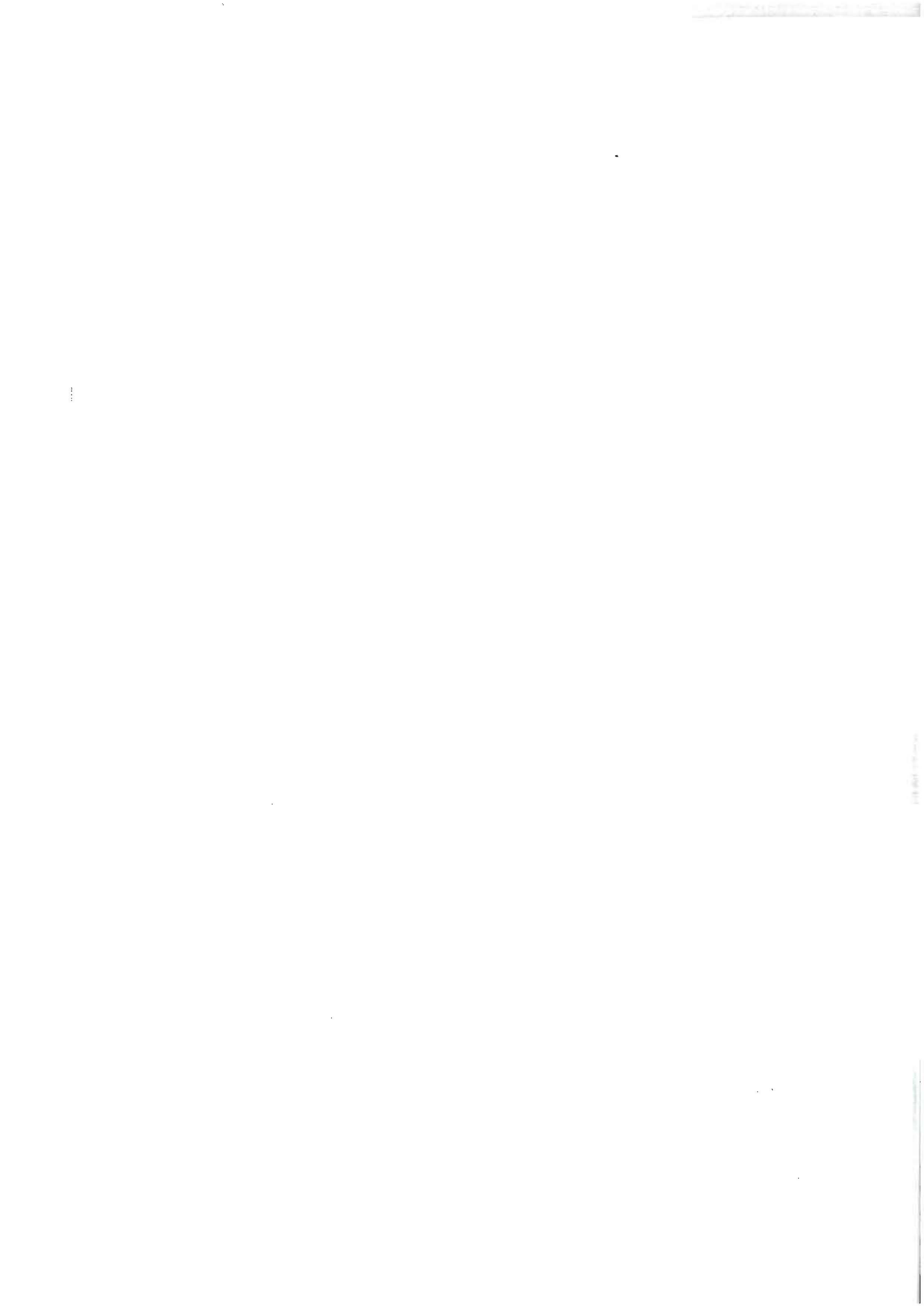
پس توحید بدون ولایت توحید نیست و نبوت بدون محبت امیر المؤمنین علیه السلام نبوت نیست و این فقط از جهت ظاهر موجب



می شود که خون آنها حفظ شده و اموال آنان به غارت برده نشود و از آنها جزیه گرفته نشود تا هنگام ظهور مصلح جهان حضرت ولی عصر حجة ابن الحسن المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، که با حکومتش زمین را پر از عدل و داد کرده بعد از آن که از ظلم و جور فراگشته است و این مطلبی است که خاصه و عامه آن را روایت کرده اند.



برائت از آنها  
و لعن به آنها





## برائت از آنها و لعن به آنها

### الف - فضیلت لعن و بیزاری از آنها

۱ وجوب بیزاری از آنها

امام صادق علیه الصلاة والسلام فرمودند:  
حبّ اولیاء الله، والولایة لهم واجبة والبراءة من أعدائهم  
واجبة ومن الذین ظلموا آل محمد عليهم السلام وهتكوا حجابہ  
وأخذوا من فاطمة علیها السلام فديك، ومنعوا میراثها  
وغصبوا زوجها حقوقهما وهمّوا بإحراق بيتها وأسّسوا  
الظلم وغيّروا سنة رسول الله صلى الله عليه وآله والبراءة من الناكثين  
والقاسطين والمارقين واجبة والبراءة من الأنصاب والأزلام  
وأئمة الضلال وقادة الجور كلهم أوّلهم وآخرهم واجبة





والبراءة من أشقى الأولين والآخرين؟ شقيق عاقر ناقة ثمود  
قاتل أمير المؤمنين عليه السلام واجبة والبراءة من جميع قتلة أهل  
البيت عليهم السلام واجبة... الخبر!

دوستی اولیای پروردگار واجب و بیزاری جستن از دشمنان  
اولیای خدا نیز واجب است. واجب است بیزاری از کسانی که  
به آل پیامبر صلی الله علیه و آله ظلم نمودند و نسبت به آنان پرده دری  
کردند، فدک را از فاطمة عليها السلام گرفتند و او را از ارث محروم  
داشتند. و حقوق او و همسرش را غصب نمودند و برای آتش  
زدن خانه فاطمة عليها السلام همت گماردند و پایه ریزی ظلم به آنها را  
کردند و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را تغییر دادند.

هم چنین واجب است بیزاری جستن از ناکشین و قاسطین و  
مارقین و نیز بیزاری از تمامی انصاب و ازلام و پیشوایان  
گمراهی و رهبران ظلم از ابتدا تا انتهایشان، و نیز واجب است  
بیزاری از شقی ترین اولین و شقی ترین فرد در آخرین پی کفنده  
شتر ثمود و قاتل امیر المؤمنین عليه السلام، و بیزاری از تمامی قاتلان  
اهل بیت عليهم السلام واجب است.



(۱) خصال شیخ صدوق: ج ۲ / ۶۰۷ أبواب المائة فما فوقه، و از او در بحار  
الأنوار: ج ۲۷ / ۵۲ ح ۳.





## ۲. قبول ولایت و پذیرفته شدن اعمال

موقوف به تبری است

۱- سلیمان اعمش نقل می‌کند از امام صادق علیه السلام که ایشان از پدرانشان از امیر مؤمنان علیه السلام نقل فرمودند که حضرت مولا فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله به من فرمود:

يا علي أنت أمير المؤمنين وإمام المتقين.

يا علي أنت سيّد الوصيّين ووارث علم النبيّين وخير الصديقين وأفضل السابقين.

يا علي أنت زوج سيّدة نساء العالمين وخليفة خير المرسلين.

يا علي أنت مولى المؤمنين والحجة على الناس أجمعين.

استوجب الجنة من تولّك واستوجب دخول النار من عاداك.

يا عليّ والذي بعثني بالنبوة واصطفاني على جميع البرية، لو

أنّ عبداً عبد الله ألف عام ما قبل ذلك منه إلا بولايتك وولاية

الأئمة من ولدك وإن ولايتك لا تقبل إلا بالبرائة من أعدائك

وأعداء الأئمة من ولدك.

بذلك أخبرني جبرئيل عليه السلام: «فمن شاء فليؤمن ومن شاء

فيلكفر» ۲.۱.

(۱) سوره كهف: ۲۹.

(۲) بحار الأنوار: ج ۲۷ / ۶۳ ح ۲۲.



ای علی! تو امیر و مقتدای مؤمنان و امام پرهیزکاران هستی  
ای علی! تو آقا و سرور اوصیاء، و به ارث برنده دانش پیامبران،  
و تو در جایگاه صدیقین بهترین، و در میان پیشتازان برترین  
هستی.

ای علی! تو همسر سیّده و سرور زنان جهان، و جانشین بهترین  
پیغمبر از پیغمبران خدا هستی.

ای علی! تو مولای اهل ایمان و حجة خدا بعد از من بر تمام  
مردمان هستی.

کسیکه تبعیت کند از تو بهشت از برای اوست و هرکس با تو  
دشمنی کند مستوجب آتش و دوزخ است.

ای علی! قسم به آن کسی که مرا به نبوّت مبعوث کرد و مرا بر  
تمام مردم برگزید، اگر بنده‌ای از بندگان خدا، هزار سال عبادت  
حق تعالی را کرد، از او پذیرفته نمی‌شود، مگر این که همراه با  
ولایت تو و ولایت امامان از فرزندان تو باشد.

و ولایت تو هم پذیرفته نمی‌شود، مگر اینکه همراه با برائت و  
بیزاری از دشمنان تو و دشمنان امامان از فرزندان تو باشد.

و جبرئیل مرا به این امر خبر داده است.

﴿فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر﴾ هرکس می‌خواهد  
ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد قبول نکند.

۲- سلام بن سعید مخزومی از امام باقر عليه السلام نقل می‌کند، که



حضرت فرمودند:

ثلاثة لا يصعد عملهم الى السماء ولا يقبل منهم عمل:  
من مات ولنا أهل البيت في قلبه بغض، ومن تولّى عدوّنا،  
ومن تولّى أبا بكر وعمر!

سه تن اعمالشان به آسمان نمی رود و هیچ عملی از آنها قبول  
نیست:

هرکس بمیرد و در قلبش دشمنی ما اهل بیت باشد، و هرکس  
دشمن ما را دوست بدارد، و هرکس ابو بکر و عمر را دوست  
بدارد.





لعن راه رسيدن به حقيقت ايمان و معرفت خداست ۳

ابو حمزه ثمالی گوید حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمودند:  
يا ابا حمزة إنّما يعبد الله من عرف الله وأما من لا يعرف الله  
كأنما يعبد غيره هكذا ضلالاً.

قلت: اصلحك الله وما معرفة الله؟

قال: يصدّق الله ويصدّق محمّداً رسول الله صلى الله عليه وآله في موالة  
عليّ والايتمام به وبأئمة الهدى من بعده، والبراءة الى الله من  
عدوّهم وكذلك عرفان الله.

قال، قلت: أصلحك الله أي شيء إذا عملته أنا، استكملت  
حقيقة الايمان؟

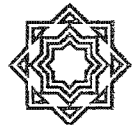
قال: توالى أولياء الله وتعادي أعداء الله وتكون مع الصّادقين  
كما أمرك الله.

قال قلت: ومن أولياء الله؟

فقال: أولياء الله، محمّد رسول الله وعليّ والحسن والحسين  
وعليّ بن الحسين ثمّ انتهى الأمر إلينا ثمّ ابني جعفر، وأوماً  
إلى جعفر وهو جالس، فمن والى هؤلاء فقد والى أولياء الله  
وكان مع الصّادقين كما أمره الله.

قلت: ومن أعداء الله، اصلحك الله؟

قال: الأوثان الأربعة.



قلت: من هم؟

قال: أبو الفصیل ورمع ونعثل ومعاوية ومن دان دينهم، فمن عادي هؤلاء فقد عادي أعداء الله.

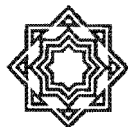
ای ابا حمزه، همانا کسی (واقعاً) بندگی خدا را می‌کند که شناخت به او داشته باشد و اما کسی که شناخت به او ندارد، مانند کسی است که عبادت و بندگی غیر او را می‌کند این چنین که مخالفین را می‌بینی در گمراهی.

(ابو حمزه می‌گوید) عرض کردم: خدا امور شما را اصلاح فرماید، معرفت و شناخت خدا چیست؟

حضرت فرمودند: شناخت خدا و معرفت به او چنین است که در پیروی از امیر مؤمنان علی و اقتدا به او و پیشوایان هدایت، (امامان) بعد از او، و برائت و بیزاری از دشمنان ایشان به سوی خدا، تأیید و تصدیق خدا و رسول خدا ﷺ را بکنند.

ابو حمزه می‌گوید: عرض کردم خدا امور شما را اصلاح فرماید، چه عملی را انجام دهم، حقیقت ایمان را در خود کامل می‌کنم؟

حضرت فرمودند: دوستی کنی با دوستان خدا و دشمنی کنی با دشمنان خدا و با راستگویان باش همانطور که خدا تو را امر



فرمود (چنانچه در قرآن آمده کونوا مع الصادقین).  
 ابو حمزه گوید: عرض کردم: دوستان خدا چه کسانی هستند؟  
 حضرت فرمودند: دوستان خدا حضرت محمد رسول  
 خدا ﷺ و علی عليه السلام و حسن عليه السلام و حسین عليه السلام و علی بن  
 حسین عليه السلام پس امر به ما منتهی می شود و سپس به فرزندم  
 جعفر عليه السلام و اشاره کردند به سوی فرزندشان جعفر، نشسته  
 بودند، (بعد حضرت فرمودند) پس هرکس که دوست بدارد  
 ایشان را همانا دوستدار دوستان خداست و با راستگویان  
 است، همانطور که خدا به او فرمان داده است.

(ابو حمزه می گوید) عرض کردم: و دشمنان خدا چه کسانی  
 هستند خدا امور شما را اصلاح فرماید؟

حضرت فرمودند: چهار بت هستند.

عرض کردم: چه کسانی هستند؟

حضرت فرمودند: ابو الفصیل و رمع و نعثل و معاویه و هرکس  
 که متدین به دین آنها باشد، پس هرکس با آنان دشمنی کند  
 همانا با دشمنان خدا دشمنی کرده است.

علامه مجلسی در بیان این روایت می فرماید: <sup>۱</sup> منظور از ابو  
 الفصیل ابو بکر است، چون فصیل و بکر از نظر معنی به هم



نزدیک است، و رمع برگردانده کلمه عمر است و نعتل منظور عثمان است همانطور که در کتب لغت تصریح شده است. به نقل شیخ کلینی روایت شده که امام باقر علیه السلام به ابو حمزه فرمودند: إنما يعبد الله من يعرف الله، فأما من لا يعرف الله، فإنما يعبده هكذا ضلالاً.

قلت: جعلت فداك، فما معرفة الله؟

قال: تصديق الله عزوجل وتصديق رسوله صلى الله عليه وآله وموالاته علي والائتمام به وبأئمة الهدى عليهم السلام، والبراءة الى الله عزوجل من عدوهم، هكذا يعرف الله عزوجل!

همانا کسی بندگی خدا را می کند که به او معرفت داشته باشد و اما کسی که شناخت به او ندارد پس عبادت او را می کند چنین در گمراهی (مانند مخالفین).

(ابو حمزه گوید) عرضه داشته فدایت شوم معرفت خدا چیست؟

حضرت فرمودند: تصدیق خدای عزوجل و رسول گرامیش و دوستی و پیروی به امیر مؤمنان علی علیه السلام و به ائمه و پیشوایان هدایت بعد از او و برائت و بیزاری از دشمنان ایشان به سوی خدا، پس چنین خدای عزوجل شناخته می شود.



۴ کامل شدن دین در بیزاری از آنها

امام رضا علیه الصلاة والسلام فرمودند:  
 کمال الدین ولایتنا والبراءة من عدونا.  
 کمال دین ولایت ما و برائت از دشمنان ماست.

۵ لعن بر آنها موجب یاری اهل بیت علیهم السلام است

امام صادق صلوات الله علیه فرمودند: روایت فرمود مرا پدرم  
 از پدرش از جدش از رسول خدا صلوات الله علیهم أجمعین که  
 ایشان فرمودند:

من ضعف عن نصرتنا أهل البيت فلعن في خلواته أعدائنا،  
 بلغ الله صوته جميع الأملاك من الثرى الى العرش، فكلما  
 لعن هذا الرجل أعدائنا لعناً ساعدوه فلعنوا من يلغنه، ثم ثنوا  
 فقالوا:

اللهم صلّ على عبدك هذا الذي قد بذل مافي وسعه، ولو قدر  
 على أكثر منه لفعل، فإذا النداء من قبل الله تعالى: قد أجبت  
 دعائكم وسمعت نداءكم وصلّيت على روحه في الأرواح،





وجعلته عندي من المصطفين الأخيار<sup>١</sup>.

هرکس ناتوان است از یاری کردن ما اهل بیت، پس در تنهایی و خلوت خود، لعن کند دشمنان ما را لعنتی، آن ملائکه که او را مساعدت کرده، پس لعن می کنند کسی را که او لعنت کرد، پس برای او ستایش و دعا می کنند و می گویند:

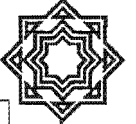
خدایا درود بفرست بر این بنده ات که آنچه در توانش بود، تقدیم کرد و اگر بیش از این میتوانست انجام می داد.

پس ندا می رسد از جانب حق تعالی که: اجابت کردم دعای شما را و صدای شما را شنیدم.

و درود فرستادم به روح آن عبد در بین ارواح و او را از بزرگزیدگان و نیکان قرار دادم.

\* \* \*

۱) تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ۴۷ رقم ۲۱ و از او در مستدرک الوسائل: ۴/ ۴۱۰ رقم ۳ و در بحار الانوار ۲۷/ ۲۲۳ ح ۱۱.



٦ لعن موجب ثبت درجات و حسنات

و پاک شدن گناهان می شود

ابو حمزه ثمالی (رحمة الله عليه) نقل می کند که امام  
زین العابدین و سیّد الساجدین علیه السلام فرمودند:

من لعن الجبت والطاغوت لعنة واحدة، كتب الله له سبعين  
ألف ألف حسنة ومحى عنه سبعين ألف ألف سيئة ورفع له  
سبعين ألف ألف درجة ومن أمسى يلعنهما لعنة واحدة، كتب  
له مثل ذلك.

قال: فمضى مولانا عليّ بن الحسين عليه السلام فدخلت على مولانا  
أبي جعفر محمد الباقر عليه السلام فقلت: يا مولاي حديث سمعته من  
أبيك، فقال: هات يا ثمالي فاعدت عليه الحديث؛

فقال: نعم يا ثمالي أتحب أن أزيدك، فقلت: بلى يا مولاي،  
فقال: من لعنهما لعنة واحدة في كل غداة، لم يكتب عليه ذنب  
في ذلك اليوم حتى يمسي، ومن أمسى ولعنهما لم يكتب له  
ذنب في ليلة حتى يصبح.

قال: فمضى أبو جعفر، فدخلت على مولانا الصادق عليه السلام فقلت:  
حديث سمعته من أبيك وجدك؛

فقال: هات يا أبا حمزة فاعدت عليه الحديث، فقال: حقاً يا أبا  
حمزة، ثم قال عليه السلام: ويرفع له ألف ألف درجة، ثم قال: إن الله  
واسع كريم!



کسی که یک مرتبه لعن بفرستد بر جبت و طاغوت، خدای تبارک و تعالی از برای او هفتاد هزار هزار (هفتاد میلیون) حسنة ثبت می فرماید و از او هفتاد هزار هزار (هفتاد میلیون) گناه پاک می کند و هفتاد هزار هزار درجه بر او افزوده می شود و اگر کسی در شامگاه یک لعنت بر او بفرستد همان آثار برای او ثبت می شود.

ابو حمزه می گوید: بعد از رحلت امام سجّاد علیه السلام خدمت مولایم امام باقر علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم: ای مولای من، حدیثی است که از پدرتان شنیده‌ام.

حضرت فرمودند: بگو ای ثمالی

پس من حدیث را برای حضرت خواندم.

حضرت فرمودند: بله ای ثمالی آیا دوست داری که من هم بر آن اضافه کنم.

عرض کردم: بله، ای مولای من.

حضرت فرمودند: هرکس که آن دو را یک مرتبه لعن کند در هر صبحگاهی، هیچ گناهی برای او نوشته نمی شود در آن روز تا اینکه شب هنگام را درک کند و هرکس شب را سپری کند و آن دو را لعن کند برای او گناهی نوشته نمی شود در آن شب تا اینکه صبح را درک کند.

ابو حمزه می گوید: بعد از رحلت امام باقر علیه السلام خدمت مولایم



امام صادق عليه السلام شرفیاب شدم و عرضه داشتم: حدیثی است، که از پدرتان و جدتان شنیده‌ام.

حضرت فرمودند: بگو، ای ابا حمزه

پس من حدیث را برای حضرتش خواندم. پس حضرت فرمودند: حق است، ای ابا حمزه، پس فرمودند: و هزار هزار (یک میلیون) درجه بر او افزوده می‌شود، پس فرمودند: همانا که خدا وسعت دهنده و بخشنده است.

نویسنده گوید: اگر خدای تبارک و تعالی عمر بیشتری به ابو حمزه عطا می‌فرمود و او یکی پس از دیگری خدمت ائمه اطهار عليهم السلام شرفیاب می‌شد هر کدام فضیلتی بالاتر از فضائل قبل می‌فرمودند.

و همچنین زراره نقل می‌کند که امام صادق عليه السلام فرمودند:

من ذکرهما فلعنهما کلّ غداة کتب الله له سبعین حسنة ومحى عنه عشر سيئات ورفع له عشر درجات<sup>۱</sup>.

هرکس آن دو (ابو بکر و عمر) را هر صبح بیاد آورد و لعن نماید خدای تبارک و تعالی از برای او هفتاد حسنه می‌نویسد و ده گناه از او پاک می‌نماید و ده درجه بر درجات او می‌افزاید.

\* \* \*



## ب - چه کسانی آنها را لعن کرده و بیزاری می جویند

۱ لعنت إلهی بر آنها و قرار دادن عقاب

همانا خدای تبارک و تعالی در آیات متعددی از قرآن، آن دو خبیث و هر ظالم دیگری در حق اهل بیت علیهم السلام را لعنت فرموده به آنها وعده عذاب داده است، از جمله آن آیات قول خدای سبحان است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ  
وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾<sup>۱</sup>.

(همانا کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می دهند خدا در دنیا و آخرت نفرینشان کرده و برای آنان آماده کرده کیفری خفت را). اما اثبات اینکه این لعنت و نفرین شامل آنهاست ادله ای دارد که



ما در اینجا یک دلیل ذکر می‌کنیم و آن اینکه، عامه و خاصه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که ایشان فرمودند:

«فاطمة بضعة مني من آذاها آذاني ومن آذاني فقد آذى الله»<sup>۱</sup>.

(فاطمه علیها السلام پاره تن من است هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است). و از متواترات و مسلمات است نزد فریقین که این دو خبیث احترام کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمودند چون آنها به فاطمه زهرا علیها السلام ظلم کردند و اذیت نمودند و به قدری آزار دادند که آن حضرت به آن دو فرمود:

«اني أشهد الله وملائكته أنكما أسخطتاني وما أرضيتاني ولئن لقيت النبي صلی الله علیه و آله لأشكونكما إليه»<sup>۲</sup>.

(خدا و ملائکه‌اش را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و رضایت مرا جلب نکردید و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات نمایم هر آینه شکایت شما دو نفر را به وی خواهم کرد).

و از این روایات استفاده می‌شود همان طور که ابن ابی الحدید

(۱) دلائل الامامة: ۴۵ و کتاب سلیم بن قیس حدیث ۴۸ و در صحیح بخاری ج ۲۶/۵ به صورت «فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبني» و در صحیح مسلم: ج ۴/۱۹۳ «ان فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاها».

(۲) اعلام النساء: ج ۴/۱۲۳.



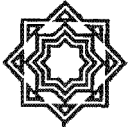
هم گفته است که:

ان فاطمة عليها السلام ماتت وهي واجدة علي أبي بكر وعمر.  
حضرت فاطمه زهرا عليها السلام از دنیا رفتند در حالی که سخت از ابو  
بکر و عمر غضبناک بودند.

پس چون آن دو نفر موجب اذیت و آزار و غضب حضرت  
زهرا عليها السلام شدند در واقع خدا و رسول خدا صلى الله عليه وآله را آزار داده‌اند و  
خدای تبارک و تعالی در قرآن آنها را لعنت فرموده و عذاب  
خفت زائی برایشان آماده فرموده است.

و هیچ جای شکی نیست که شخصی که مورد لعنت خدا واقع  
شود بدنبال آن، لعنت همه انبیاء و اولیاء و ملائکه هم شامل او  
می‌شود. لذا بر ما لازم است که با تمام وجودمان از آنها بیزاری  
بجوئیم و از خدا بخواهیم که این روحیه و حالت را به عطا  
فرماید و ما را با چنین عقیده‌ای محشور کند.

ولی متأسفانه بعضی از مردم نادان که به ظاهر مسلمانند افکار  
ضد شیعی درون آنها رخنه کرده و با بیزاری جستن و لعن به  
چنین افرادی مخالفت می‌کنند و دین را سوای تبرّی شناخته‌اند  
(گرچه در مسأله تولّی هم می‌لنگند و دروغ می‌گویند چنانچه  
روایتش گذشت که امام صادق عليه السلام می‌فرماید: دروغ می‌گوید

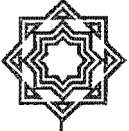


کسی که ادّعی دوستی ما را می‌کند ولی از دشمنان ما  
بیزاری نمی‌جوید،<sup>۱</sup> لذا این دسته هم گمراهند و به عذاب الهی  
گرفتار می‌شوند و حتی مورد لعن خدا قرار می‌گیرند، چنانچه  
روایت است از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که می‌فرماید:  
مَنْ تَأْتَمَّ أَنْ يَلْعَنَ مَنْ لَعَنَهُ اللهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ.<sup>۲</sup>  
هرکس گناه بشمارد لعن کردن کسی را که خدا او را لعنت  
نموده، لعنت خدا بر خود او باد.

\* \* \*

(۱) بحار الأنوار: ج ۲۷ / ۵۸.  
(۲) رجال الكشي مع تعليقة الميرداماد: ج ۲ / ۸۱۱ رقم ۱۰۱۲ و فوائد  
الطوسية: ۵۶۰.





## ۲ لعنت فرستادن رسول خدا ﷺ بر آنها

عمر بن الخطاب علیه اللعنة گوید که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:  
 احفظوني في عترتي وذريّتي فمن حفظني فيهم حفظه الله، ألا  
 لعنة الله على من آذاني فيهم... ثلاثاً<sup>۱</sup>.

حرمت مرا در عترت و ذریّه‌ام حفظ کنید، هر کس حرمت مرا  
 در آنان حفظ بدارد خدا او را حفظ کند و بدانید لعنت خدا بر  
 کسی که مرا در مورد آنان آزار و اذیت نماید... (حضرت سه  
 مرتبه این را تکرار فرمودند).

ابو سعید خدری گوید پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:  
 أَحَبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّ لَحْمَهُ لَحْمِي وَدَمُهُ دَمِي، لعن الله أقواماً من  
 أمتي ضيّعوا فيه عهدي ونسوا فيه وصيّتي، ما لهم عند الله  
 من خلاق<sup>۲</sup>.

(علی را دوست بدارید چرا که گوشت او از گوشت من و خون  
 او از خون من است، خدا لعنت کند کسانی از امتم را که عهد من  
 نسبت به او را ضایع نمودند و وصیتم را در مورد او فراموش  
 کردند، اینان هیچ نصیبی نزد خدای متعال ندارند).  
 چه خوب است که خواننده محترم به کتب تاریخ حتی از خود

(۱) کشف الغمة: ج ۱/ ۴۱۶.

(۲) امالی الطوسی: ۶۹ ح ۱۰۱.



عامه مراجعه کند و احوالات ابو بکر و عمر را بررسی کند تا  
بیابد که چه ظلمها و جسارتهائی به حق اهل بیت علیهم السلام روا  
داشتند که بعضی از آن نمونه‌ها در باب مطاعن می آید.

در اینجا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: احفظوني في عترتي  
وذريتي...

و در جاهای مختلف دیگر فرمودند: اني تارك فيكم الثقلين  
كتاب الله وعترتي اهل بيتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا  
بعدي. (همانا من دو چیز گرانبها در نزد شما می گذارم یکی  
کتاب خدا و دیگر عترت و اهل بیتم که اگر تمسک به آن دو  
داشته باشید هیچگاه بعد از من گمراه نمی شوید).

ولی عمر در آن لحظاب اخیر صراحتاً مخالفت با رسول  
خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اظهار کرد و گفت:

حسبنا كتاب الله. كتاب خدا ما را بس است.



### ۳ لعنت فرستادن اهل بیت علیهم السلام بر آنها

#### و دستورشان به دشمنی و نفرین به آنها

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام غیر از اینکه خود به دشمنان مخصوصاً ابا بکر و عمر لعنت می فرستادند، دوستان و شیعیان خود را هم امر به بیزاری جستن از آنها می فرمودند، و ما الآن در این عهد غیبت به ضرس قاطع یقین داریم که امام زمان حضرت بقیه الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف از ما می خواهند که قلبی و زبانی با آنها دشمنی کنیم. و بهترین شاهد بر این مطلب عنایت های ایشان است نسبت به کسانی که از ابو بکر و عمر تبری و بیزاری جستند که برای خواننده عزیز داستان ابو راجح کافی است<sup>۱</sup>.

شاید کسی توجیه کند و بگوید: ابو راجح در زمان تقیه نبوده است و ما الآن در زمان تقیه هستیم؟

به چنین افرادی باید جواب داد که امر چنین نیست و بلکه دوران او بدتر از دوران فعلی است چون در زمان او حکومت به دست یکی از ناصبی ها بوده است.

بله... کسانی که راضی به لعن و تبری نیستند همیشه برای خود



و دیگران توجیهاتی می‌کنند و خود را به آن قانع می‌کنند.  
 و مخفی نماند بر کسی که ما مخالف تقیه نیستیم و حدیث  
 شریف «التقیة دینی و دین آبائی» را هم قبول داریم ولی تقیه  
 کردن شرائطی و موقعیت خاص به خود را دارد<sup>۱</sup>، و الآن در این  
 زمان در بعضی از مکانها از بعضی اهل تسنن (اهل بدعت)  
 مانند وهابی‌ها و ناصبی‌ها توهیناتی نسبت به مقدسات شیعه  
 می‌شود، آیا ما در مقابل آنها تقیه کنیم؟! آیا این صحیح است!!  
 و چه خوب به فارسی سروده شده:

هرکس که بگوید که تبری ضرر است

اورانه ز دین و نه زایمان خبر است

فرزند علی<sup>۲</sup> اگر تبری نکند

فرزند علی نیست ز نسل عمر است

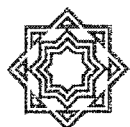
● امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام

اما لعن کردن اهل بیت علیهم السلام به آنها در موارد زیادی وارد شده که  
 به بعضی اشاره می‌شود.

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند:

(۱) در بعضی از کتب فقهیه مذکور است، مراجعه شود.

(۲) منظور از فرزند همان است که در حدیث شریف از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 آمده که من و علی دو پدر این امت هستیم.



لعن الله ابن الخطاب فلولا ه ما زنى إلا شقي أو شقية<sup>١</sup>.  
خدا (عمر) ابن الخطاب را لعنت کند. اگر او نبود هیچ مرد شقی  
وزن شقیی زنا نمی کرد.

● فاطمة زهرا عليها الصلاة والسلام

حضرت زهرا سلام الله عليها به ابو بكر فرمودند:  
والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها<sup>٢</sup>.  
بخدا قسم، در هر نمازم بر تو نفرین می کنم.

● امام سجّاد عليه السلام

ابو حمزة ثمالی می گوید، به امام زین العابدین عليه السلام عرض کردم:  
أسألك عن فلان وفلان، قال: فعليهما لعنة الله بلعناته  
كلها. (الخبر)<sup>٣</sup>.

از شما راجع به فلان و فلان (ابو بكر و عمر) سؤال می کنم.  
حضرت فرمودند: لعنت خدا به تمامی لعنتهایش بر آن دو باد...

● امام محمد باقر عليه السلام

از حنّان بن سدیر از پدرش از امام باقر عليه السلام نقل کردند که

(۱) بحار الأنوار: ج ۵۳ / ۳۱.

(۲) الامامة والسياسة: ۲۰.

(۳) بصائر الدرجات: ۲۶۹.



حضرت فرمودند:

والله ما مات منا ميت قط، الاّ ساخطاً عليهما وما منا اليوم الاّ ساخطاً عليهما يوصي بذلك الكبير منا الصّغير... فعليهما لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين<sup>١</sup>.

بخدا قسم هيچ يك از ما از دنيا نمي رود مگر غضبناك باشد از آن دو (ابو بكر و عمر) و هيچ روزي بر ما نمي گذرد مگر اينكه نسبت به آن دو خشمگين هستيم و بزرگانمان به كوچكترها به اين امر سفارش مي كنند... لعنت خدا و ملائكه و تمامي مردم بر آن دو باد.

● امام جعفر صادق عليه السلام<sup>٢</sup>

حسين بن ثوير و ابن سلمه سراج مي گویند:

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام وهو يلعن في دبر كل صلاة مكتوبة أربعة من الرجال وأربعاً من النساء، فلان وفلان وفلان ومعاوية - ويسمّيهم - وفلانة وفلانة وهند وأم الحكم أخت معاوية<sup>٣</sup>.

از امام صادق عليه السلام شنيديم كه بعد از هر نماز چهار مرد و چهار

(١) اصول كافي: ٨ / ٢٤٥ / ح ٣٤٠.

(٢) لعنت فرستادن موسي بن جعفر عليه السلام به آن دو هم در اول بحث كفر و شرك آن دو گذشت.

(٣) اصول كافي: ٣ / ٣٤٢ / ح ١٠.

زن را لعنت می‌کرد: فلان و فلان و فلان و معاویه و آن حضرت اسم می‌بردند: (ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه، و «فلان») نمی‌فرمود) و فلانه (عایشه) و فلانه (حفصه) و هند و ام‌الحکم خواهر معاویه.

● امام جواد عليه السلام

زکریا بن آدم می‌گوید:

إني لعند الرضا عليه السلام، إذ جيء بأبي جعفر له وسنه أقل من أربع فضرب بيده الى الأرض ورفع رأسه الى السماء وهو يفكر، فقال له الرضا عليه السلام: بنفسي أنت! لم طال فكرك؟

فقال: فيما صنع بأمي فاطمة، أما والله لأخرجنهما، ثم لأحرقنهما، ثم لأذريّنهما، ثم لأنسفنهما في اليمّ نسفاً، فاستدناه وقبّل ما بين عينيه، ثم قال: أنت لها، يعني الإمامة!

در خدمت امام رضا عليه السلام بودم که امام جواد عليه السلام را که در سن کمتر از چهار سال بودند، آوردند پس آن امام با دست خود به زمین زد و سر مبارک را به طرف آسمان بالا کرد و در فکر فرو رفت.

امام رضا عليه السلام فرمودند: جانم فدایت! در چه امری این قدر فکر می‌کنی؟



امام جواد عليه السلام عرضه داشتند: در آن مصائبی است که نسبت به مادرم فاطمه (سلام الله علیها) روا داشته شد، به خدا سوگند آن دورا از قبر بیرون می آورم و آتش می زنم پس خاکستر آنها را به باد و سپس خاکستر را به دریا می دهم.  
پس امام رضا عليه السلام آن حضرت را نزدیک به خود نمود و بین دو چشمش را بوسه زد و فرمود: تو لایق امامت هستی.

● امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

امام صادق عليه السلام فرمودند:

إذا قدم القائم عليه السلام ... فيلعنهما ويتبرء منهما!

هنگامی که قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خروج نماید... آن دو (ابو بکر و عمر) را لعنت می کند و از آنها بیزار می جوید.

● دستور ائمه به لعن ابا بکر و عمر...

ورد بن زید (برادر کمیت) گوید:

سألنا محمد بن علي عليه السلام عن أبي بكر وعمر؟

فقال: من كان يعلم أن الله حكم عدل، برئ منهما، وما من





محجمة دم يهراق إلا وهي في رقابهما<sup>١</sup>.

پرسیدیم از امام محمد باقر علیه السلام درباره ابا بکر و عمر؟  
حضرت فرمودند: آن کسی که بداند خداوند حکیم و عادل  
است، از آن دو بیزاری می جوید، و هر قطره خونی که ریخته  
شود نیست مگر به گردن آن دو (ابا بکر و عمر).

حضرت امام صادق فرمودند: نحن معاشر بني هاشم نأمر  
كبارنا وصغارنا بسببهما والبراءة منهما<sup>٢</sup>.

ما طائفه بنی هاشم به بزرگ و کوچکمان امر می کنیم که آن دو  
نفر (عمر و ابا بکر) را دشنام بدهند و از آنها بیزاری بجویند.



(۱) بحار الأنوار: ۳۸۳/۳۰.

(۲) رجال الكشي: ۱۸۰.



## اصحاب و لعن عمر و ابا بكر ٤

امام علی عليه السلام فرمودند:

رحم الله سلمان و ابا ذر و مقداد ما كان أعرفهم بهما وأشدّ برائتهم منهما ولعنتهم لهما<sup>١</sup>.

خدا رحمت کند سلمان و ابا ذر و مقداد را، هیچ کس به اندازه ایشان، آن دو (ابا بکر و عمر) را نشناخت، و از آنان بیزاری نجست، و به آنان لعنت نمود.

و همچنین آن حضرت (صلوات الله تعالی علیه) به عمّار فرمودند:

يا عمّار، ألسنت تتولى رسول الله صلى الله عليه وآله وتبرء من عدوّه؟

قال: بلى، قال: وتتولاني وتبرء من عدوّي؟

قال: بلى، قال: حسبك يا عمّار، قد برئت منهما ولعنتهما<sup>٢</sup>.

ای عمّار آیا رسول الله صلى الله عليه وآله را دوست نداری و از دشمنش بیزار نیستی؟

عمّار عرض کرد: بلى، فرمود: مرا هم دوست داری و از دشمنم بیزاری؟

عمّار عرض کرد: بلى، فرمود: تو را بس ای عمّار حقیقتاً که از آن دو نفر (ابا بکر و عمر) بیزاری جستی و آنان را لعن نمودی.

(١) کتاب سلیم بن قیس: ٩٢١ ح ٦٧.

(٢) کتاب سلیم بن قیس: ٩٢١ ح ٦٧.



## ۵ لعنت فرستادن ملائکه بر آنها

أبان از سلیم نقل می‌کند که او گفت:

قلت لأبي ذرٍّ، حدّثني رحمك الله بأعجب ما سمعته من

رسول الله ﷺ يقول في علي بن أبي طالب عليه السلام، قال:

سمعت رسول الله ﷺ يقول:

إنَّ حول العرش لتسعين ألف ملك ليس لهم تسبيح ولا عبادة

إلا الطّاعة لعليّ بن أبي طالب عليه السلام والبراءة من أعدائه،

والاستغفار لشيّعته؛

قلت: فقير هذا، رحمك الله، قال: سمعته يقول:

إنَّ الله خصَّ جبرئيل وميكائيل وإسرافيل بطاعة عليّ والبراءة

من أعدائه والاستغفار لشيّعته.

به ابی ذر گفتم: خدا تو را رحمت کند، عجیب‌ترین مطلبی که از

پیامبر ﷺ در مورد علی بن ابی طالب عليه السلام شنیده‌ای برای من

بگو. گفت: شنیدم رسول الله ﷺ فرمود: به دور عرش

(پروردگار) نود هزار ملک هستند که هیچ تسبیح و عبادتی

ندارند مگر اطاعت از علی بن ابی طالب عليه السلام و بیزاری از

دشمنانش و استغفار برای شیعیانش.



سلیم می گوید:

گفتم: خدا رحمت کند غیر از این باز هم بگو.

گفت: شنیدم فرمود: خداوند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را به اطاعت از علی و بیزاری از دشمنانش و استغفار شیعیانش مخصوص کرده است.

\* \* \*

امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:  
... الویل للمعاندين علیاً کفراً بمحمّد، و تکذیباً بمقاله؛

کیف یلعنهم الله بأخزی اللعن من فوق عرشه!  
وکیف یلعنهم حملة العرش والكرسي والحجب والسموات  
والأرض والهواء وما بین ذلك وما تحتها إلى الثرى؛  
وکیف یلعنهم أملاك الغیوم والأمطار وأملاك البراري  
والبحار وشمس السماء وقمرها ونجومها وحصاء الأرض  
ورمالها وسائر ما یدب من الحيوانات؛

فیسفل الله بلعن کلّ واحد منهم لديه محالّهم ویقبح عنده  
أحوالهم حتی یردوا علیه یوم القيامة، وقد شهّروا بلعن الله  
ومقتته علی رؤوس الأشهاد وجعلوا من رفقاء إبليس ونمرود  
وفرعون وأعداء ربّ العالمین

وإنّ من عظیم ما یتقرّب به خیار أملاك الحجب والسموات  
الصلاة علی محبّینا أهل البيت واللعن لشانئینا.

وای و ویل بر معاندين علی که کافر به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم هستند، و  
گفته‌های او (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) را تکذیب می نمایند، چگونه خدا در





بالای عرش خود به بدترین لعنی لعنشان می‌کند. و نیز چگونه حاملان عرش و کرسی و حجابها و نیز آسمانها و در زمینها و هوا و آنچه بین اینهاست و آنچه در زیر اینها قرار گرفته تا به زمین آنها را لعن می‌نماید.

و چه طور ملائکه ابر و باران و خشکی و دریاها و خورشید و ستارگان آسمان و سنگریزه‌ها و شن‌های زمین و سایر جنبنندگان از حیوانات به آنها لعن می‌کنند...!

پس خدا با هر یک از لعنتهایی که آنان می‌فرستند، جایگاه آن دشمنان را پست می‌کند و وضعیّت و حالشان را کریه و بد قرار می‌دهد تا روز قیامت که بر او وارد می‌شوند و آنها در بین مردم مشهور می‌شوند به اینکه مورد لعن و غضب الهی قرار گرفته‌اند و آنها از رفقا و دوستان شیطان و نمرود و فرعون و دشمنان خدا قرار داده می‌شوند.

و همانا از بزرگترین اموری که بهترین ملائکه حجابها و آسمانها، با آن به سوی خدای تبارک و تعالی مقرب می‌شوند، سلام و صلوات بر دوستان ما اهل بیت و لعن و بیزاری از دشمنان ما می‌باشد.



٧ لعن به آنها مکتوب بر در بهشت

امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

دخلت الجنة فرأيت علي بابها مكتوباً:

لا إله إلا الله محمد حبيب الله علي بن أبي طالب ولي الله  
فاطمة أمة الله، الحسن والحسين صفوة الله، علي مبغضهم  
لعنة الله!

داخل بهشت شدم دیدم بر در آن نوشته شده: معبودی بجز الله نیست، محمد حبيب خداست، علی بن ابی طالب ولی پروردگارست، فاطمه کنیز خداست، حسن و حسین برگزیدگان خداوند، و بر مبغضین اینان لعنت خدا باد.

\* \* \*



## ۸ لعن به آنها در عوالم دیگر

بیزاری جستن از دشمنان اهل بیت علیهم السلام خصوصاً ابا بکر و عمر علیهما اللعنة والعذاب منحصر به اهل این عالم نیست بلکه همه عوالم دیگر در آسمانها و زمینها به دشمنان اهل بیت علیهم السلام لعنت می فرستند و بلکه از لابه لای خیلی روایات فهمیده می شود که موجوداتی در بعضی عالمها هستند که کاری جز لعن فرستادن به آنها و بیزاری جستن از آنها ندارند.

گرچه روایات در این باب زیاد است ولی ما بنابه اختصار به بعضی اشاره می کنیم:

از امام صادق علیه السلام نقل شده که ایشان از پدرشان از جدشان امام سجاد علیه السلام از جدشان امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمودند:

إِنَّ لَّهِ بَلَدَةَ خَلْفِ الْمَغْرِبِ يُقَالُ لَهَا «جَابَلِقَا» وَفِي جَابَلِقَا سَبْعُونَ أَلْفَ أُمَّةٍ لَيْسَ مِنْهَا أُمَّةٌ إِلَّا مِثْلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَمَا عَصُوا اللَّهَ طَرْفَةَ عَيْنٍ، فَمَا يَعْمَلُونَ عَمَلًا وَلَا يَقُولُونَ قَوْلًا إِلَّا الدَّعَاءَ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَالْبَرَاءَةَ مِنْهُمَا وَالْوَلَايَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ !  
خداوند در پشت مغرب شهری دارد به نام جابلقا و در آن هفتاد





هزار امت است که همه شان مثل این امت هستند، ولی به اندازه چشم بهم زدن نافرمانی خدا را نمی کنند آنان هیچ عملی ندارد و کلامی نمی گویند مگر نفرین بر آن دو (ابو بکر و عمر) و بیزاری از آنها و (اقرار به) ولایت اهل بیت پیامبر ﷺ.

و همچنین باز از امام صادق عليه السلام روایت شده که فرمودند:

إِنَّ مِنْ وَرَاءِ أَرْضِكُمْ هَذِهِ أَرْضًا بِيضَاءَ ضَوْءِهَا مِنْهَا، فِيهَا خَلْقٌ يَعْبُدُونَ اللَّهَ، لَا يَشْرِكُونَ بِهِ شَيْئًا، يَتَّبِعُونَ مِنْ فُلَانٍ وَفُلَانٍ<sup>۱</sup>.

براستی خدا را در پس این زمین زمینی درخشان است که پرتو این زمین از آن است.

و در آن موجوداتی بسر می برند، خدا را عبادت می کنند و شرک به او پیدا نمی کنند و از فلان و فلان (ابو بکر و عمر) بیزاری می جویند.

و در روایت دیگری فرمودند:

إِنَّ مِنْ وَرَاءِ عَيْنِ شَمْسِكُمْ هَذِهِ أَرْبَعِينَ عَيْنَ شَمْسٍ، فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَإِنَّ مِنْ وَرَاءِ قَمَرِكُمْ أَرْبَعِينَ قَمَرًا فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ لَا يَدْرُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ أُمَّ لَمْ يَخْلُقْهُ، أَلْهَمُوا إِلَهُمَا لَعْنَةَ فُلَانٍ وَفُلَانٍ<sup>۲</sup>.

همانا پشت این چشمه خورشید شما چهل چشمه خورشید

(۱) بصائر الدرجات: ۴۹۰ ح ۲.

(۲) بصائر الدرجات: ۴۹۰ ح ۳.



دیگر است، و در آنها خلق بسیاری است و براستی پشت ماه  
شما چهل ماه دیگر است و در آنها خلق بسیاری وجود دارد،  
نمی‌دانند که خدا آدم را آفریده یا نه، و بیزاری و لعن بر فلان و  
فلان (ابا بکر و عمر) به آنها الهام شده است.

و از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمودند:

إِنَّ لَّهِ خَلْفَ هَذَا النَّطَافِ زَبْرَجْدَةَ خَضْرَاءَ، مِنْهَا اخْضُرَّتِ  
السَّمَاءُ؛ قُلْتُ: وَمَا النَّطَافُ؟<sup>۱</sup>

قال: الحجاب، والله عزوجل وراء ذلك سبعون ألف عالم أكثر  
من عدد الجن والإنس وكلهم يلعن فلاناً وفلاناً<sup>۲</sup>.

همانا خدا را پشت این نطاق (نطاف) آسمان زبرجد سبزی  
است که به واسطه آن آسمان سبز می‌گردد، گفتم: نطاق (نطاف)  
چیست؟ فرمود: پرده است، و خدا را پشت آن هفتاد هزار عالم  
است بیش از تعداد جن و انس و تمامی آنان فلان و فلان  
(ابا بکر و عمر) را لعنت می‌کنند.

\* \* \*

(۱) در بحار الانوار: (النطاق).

(۲) مختصر بصائر الدرجات: ۱۲.



## ۹ لعنت فرستادن حیوانات بر آنها

مخفی نیست که لعن و تبری از ابو بکر و عمر در این عالم منتشر است به طوریکه غیر صاحبان عقل مثل حیوانات هم چنین به آن دو لعنت می‌کنند و بر زبان و لغت خودشان از آنها نفرت می‌جویند شاید خوانند عزیز از حقیر به این مدعا مطالبه دلیل کند، پس بعضی از روایاتی را به بیان آن پرداخته ذکر می‌کنیم:

### چکاوک

امام رضا علیه السلام از پدرشان علیه السلام از جدشان علیه السلام روایت کرده‌اند که ایشان فرمودند:

لا تأكلوا القنبرة ولا تسبوه ولا تعطوه الصبيان يلعبون بها، فإنها كثيرة التسبيح وتسيحها:

لعن الله مبغضي آل محمد<sup>۱</sup>.

قنبره (که نوعی گنجشک است که به آن چکاوک گفته می‌شود) را نخورید و او را دشنام ندهید و به دست بچه‌ها ندهید تا با آن بازی کنند، چرا که این حیوان بسیار تسبیح می‌گوید و تسبیح او این است: خدا مبغضین آل محمد علیه السلام را لعنت کند.



انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند:  
 إِنَّ لَهِ خَلْقًا لَيْسُوا مِنْ وَلَدِ آدَمَ يَلْعَنُونَ مَبْغُضَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي  
 طَالِبٍ عليه السلام، قَالَ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال: هم القنابر ينادون في السحر على رؤوس الشجر:

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مُبْغِضِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالسَّلَامُ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى!

خداوند خلقی دارد که از فرزندان آدم نیستند، اینان مبعوض  
 علی بن ابی طالب را لعن می‌کنند.

عرض کرد: اینان چه کسانی هستند یا رسول الله؟

فرمود: این‌ها چکاوک هستند، سحرگاهان به بالای درختان

ندا می‌دهند: همانا لعنت خدا بر مبعوض علی بن ابی طالب،

بسم الله الرحمن الرحيم و سلام بر بندگان که خدا برگزیده

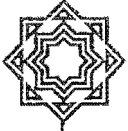
است.

### کبک

امام حسن مجتبی عليه السلام فرمودند:

إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ يَوْمًا بِأَرْضِ قَفَرٍ فَرَأَى دَرَّاجًا.

فَقَالَ: يَا دَرَّاجُ مَنْذُكُمَ أَنْتَ فِي هَذِهِ الْبَرِيَّةِ؟



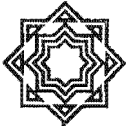
وَمَنْ أَيْنَ مَطْعَمِكَ وَمَشْرَبِكَ؟

فقال: يا أمير المؤمنين أنا في هذه البرية منذ مائة سنة، إذا جعت أصلي عليكم فأشبع وإذا عطشت أدعوا على ظالمكم فأروى!

همانا امیر مؤمنان علی علیه السلام روزی از زمینی گذشتند که هیچ آب و غذائی در آن نیست و کسی در آن زندگی نمی کند پس چشم مبارکشان به کبکی افتاد، به آن کبک فرمودند: ای کبک تو از چه زمانی در این بیابان هستی؟ و از کجا غذا و آب تو تهیه می شود؟

عرضه داشت: ای امیر مؤمنان من در این بیابان از صد سال پیش تا به الآن هستم، و هنگامی که گرسنه می شوم صلوات و درآود بر شما می فرستم پس سیر می شوم، و هنگامی که گرسنه می شوم نفرین بر ظالمین شما می کنم پس سیراب می شوم. سید بن طاووس (أعلى الله مقامه العالی) به سند خودش نقل می کند:

إنَّ أمير المؤمنين علیه السلام كان يسعى على الصفا بمكة، وإذا هو بدرّاج يتدرّج على وجه الأرض، فوقع بإزاء أمير المؤمنين علیه السلام، فقال علیه السلام: السلام عليك أيها الدرّاج ما تصنع



في هذا المكان؟

فقال: يا أمير المؤمنين، إني في هذا المكان منذ أربعمئة عام، أُسبِحُ الله وأُقدِّسه وأُمجِّده وابعده حقَّ عبادته.

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أيُّها الدَّرَّاج، إنَّه لصفاء نقيٍّ لا مطعم فيه ولا مشرب، فمن أين لك مطعم والمشرب؟

فأجابه الدَّرَّاج وهو يقول: وقرابتك من رسول الله صلى الله عليه وآله يا أمير المؤمنين، إني كلما جعت دعوت الله لشيعتك ومحبيك فاشبع، وإذا ظمأت دعوت الله على مبغضيك وغاصبيك فاروي<sup>١</sup>.

امير المؤمنين عليه السلام در مکه در حال سعی صفا بود که کبکی را دیدند روی زمین دور می‌زند تا آمد و کنار امير المؤمنين ایستاد. حضرت به او فرمودند: سلام بر تو ای کبک، اینجا چه می‌کنی؟ آن حیوان (به زبان آمد و) عرض کرد: من چهارصد سال است در اینجایم، و خدا را تسبیح و تقدیس و تمجید و عبادت می‌نمایم آن گونه که حق عبادت است. امير المؤمنين عليه السلام فرمودند: صفا، زمین بی آب و علفی است و غذا و آب برای تو نیست، چگونه سیر و سیراب می‌شوی؟

آن کبک جواب داد: قسم بقرابت شما با رسول الله صلى الله عليه وآله ای امير



المؤمنين، هرگاه گرسنه می شوم شیعیان و محبّین شما را دعا می کنم، سیر می شوم، و هرگاه تشنه می شوم مبغضین و غاصبین (حقّ) شما را نفرین می کنم سیراب می شوم.

### پرنده ای از پرندگان

در روایت دیگری از عمار بن یاسر و جابر انصاری آمده است که هر کدام گفته اند:

كنت مع أمير المؤمنين عليه السلام في البرية، فرأيته قد عدل عن الطريق فتبعته، فرأيته ينظر الى السماء ثم يتبسّم ضاحكاً، فقال: أحسنت، أيها الطير، إذ صفت بفضل، فقلت له: مولاي أين الطير؟ فقال: في الهواء، تحبّ أن تراه وتسمع كلامه؟ فقلت: نعم يا مولاي، فنظر الى السماء ودعا بدعاء خفي فإذا الطير يهوي إلى الأرض فسقط على يد أمير المؤمنين عليه السلام، فمسح يده على ظهره، فقال:

انطق بإذن الله وأنا علي بن أبي طالب، فانطق الله الطير بلسان عربي مبين، فقال:

السّلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته، فردّ عليه؛ وقال له: من أين مطعمك ومشربك في هذه الفلاة القفراء التي لا نبات فيها ولا ماء؟! فقال:

فقال: يا مولاي إذا جعت ذكرت ولايتكم أهل البيت فأشبع



وإذا عطشت فأتبرء من أعدائكم فأروى.

فقال عليه السلام: بورك فيك، بورك فيك<sup>۱</sup>.

در خدمت امیر مؤمنان علیه السلام بودم در بیابانی، دیدم حضرت از جاده بیرون رفته، من هم به دنبال ایشان رفتم پس دیدم آن حضرت به طرف آسمان نگاه کرده سپس تبسم نمودند و فرمودند: احسنت ای پرنده، به فضل او (خدای متعال) می خواندی،

عرضه داشتم: مولای من پرنده کجاست؟

حضرت فرمودند: در هواست، آیا دوست داری آنرا ببینی و صدایش را بشنوی؟

عرضه داشتم: بلی مولای من، پس آن حضرت نگاهی به آسمان کرده و زیر لب دعائی خواندند پس ناگهان پرنده‌ای به طرف زمین آمد و روی دستان مبارک امیر مؤمنان علیه السلام افتاد پس حضرت دست مبارک را بر پشت آن پرنده نهادند و فرمودند:

به اذن خدا سخن بگو و من علی بن ابی طالب هستم، پس خدای متعال زبان آن پرنده را به لغت عربی واضح به نطق درآورد و آن پرنده گفت:





سلام بر تو ای امیر مؤمنان و رحمت و برکات خدا بر تو باد،  
پس حضرت جواب سلام داده و به او فرمودند: در بیابان  
خشک و بی آب و علف و غذا و آب تو از کجا تهیه می شود؟  
عرضه داشت: ای مولای من هنگامی که گرسنه می شوم یاد از  
ولایت شما اهل بیت می کنم پس سیر می شوم و هنگامی که  
تشنه ام بیزاری از دشمنان شما می جویم پس سیراب می شوم.  
حضرت علیه السلام فرمودند: برکت برای تو باشد، برکت برای تو  
باشد.





۱۰ لعنت فرستادن ابو بکر بر عمر

ابو بکر گفت:

لعن الله ابن صهّاک هو أضلّني عن الذکر بعد إذ جاءني، فبئس القرین<sup>۱</sup>.

خدا پسر صهّاک (عمر) را لعنت کند او مرا نسبت به ذکر (ولایت) گمراه کرد و به راستی که او چه بدهمنشین و رفیقی است.

۱۱ لعنت فرستادن عمر

به منکرین حق امیر مؤمنان علی علیهما السلام

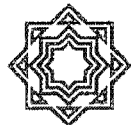
در روایت است که عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب خطاب به سید الشهداء حضرت امام حسین علیه السلام عرضه داشت:  
یا حسین! من أنکر حقّ أبیک فعلیه لعنة الله<sup>۲</sup>.

(ای حسین! لعنت خدا بر کسی که حق پدرت را منکر باشد)  
و هیچ جای شک نیست که ابو بکر و عمر و عثمان هر سه از منکرین حق مولا بودند و الاّ غضب خلافت کردن آنها چه معنائی داشت...؟!)



(۱) ارشاد القلوب: ۳۹۳.

(۲) احتجاج: ۲/۲۹۲.



روی این حساب لعنت عمر در اینجا گریبان خودش را هم می‌گیرد چه رسد به ابو بکر و عثمان.

و خدای متعال برای منکرین حق امیر مؤمنان علیه السلام عذاب دردناکی قرار داده، و حضرت سید الشهداء علیه السلام درباره آنها می‌فرمایند:

ویل للمنکرین حقنا أهل البيت<sup>۱</sup>. وای بر کسانی که حق ما اهل بیت را انکار کنند.





## ج - بر تری لعن بر صلوات در مکتب اهل بیت علیهم السلام

شیخ ابو الحسن مرندی از شیخ حر عاملی (صاحب وسائل الشیعه) نقل نموده:

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ فَرَأَى رَجُلًا مَتَعَلِّقًا بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَهُوَ يَصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَمَرَّ بِهِ ثَانِيًا وَلَمْ يَسَلِّمْ عَلَيْهِ.

فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لِمَ لَمْ تَسَلِّمْ عَلَيَّ هَذِهِ الْمَرَّةَ؟  
فَقَالَ عليه السلام: خِفْتُ أَنْ أَشْغَلَكَ عَنِ اللَّعْنِ وَهُوَ أَفْضَلُ مِنَ السَّلَامِ  
وَرَدَّ السَّلَامَ وَمِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

امیر المؤمنین علیه السلام در حال طواف کعبه بودند که دیدند مردی پرده خانه کعبه را گرفته و صلوات بر محمد و آل محمد می فرستد. حضرت بر او سلام نمودند. دفعه دوم حضرت او را



دیدند ولی سلام نکردند، آن مرد عرض کرد: یا امیر المؤمنین، چرا این بار به من سلام ننمودی؟

حضرت فرمود: نخواستم ترا از ذکر لعن که این بار می گفתי باز دارم. چرا که لعن از سلام و سلام کردن و صلوات بر محمد و آل محمد بالاتر است.

و در روایت دیگری آمده است:

جاء رجل خياط بقميصين الى الامام الصادق عليه السلام وقال: عندما كنت أخيط أحد القميصين، كنت أصلي على محمد وآل محمد وعندما أخيط القميص الآخر كنت ألعن أعداء محمد وآل محمد، فأبي القميصين تختاره؟

فاختار الامام الصادق عليه السلام القميص الذي كان الخياط عند خياطته يلعن أعدائهم فقال: اني أحب هذا القميص أكثر!

مرد خیاطی دو پیراهن نزد امام صادق عليه السلام آورد و عرض کرد: من هنگام دوختن یکی از این دو پیراهن صلوات بر محمد و آل محمد می فرستادم و هنگام دوختن دیگری لعن بر دشمنان محمد و آل محمد. شما کدام یک را اختیار می کنید؟

امام صادق عليه السلام پیراهن را که با ذکر لعن دوخته شده بود انتخاب نموده و فرمود: من این پیراهن را بیشتر دوست دارم.



## د - عنایات اهل بیت علیهم السلام نسبت به برائت جویان از ابو بکر و عمر

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام همیشه و هر کجا عنایات ویژه‌ای نسبت به شیعیان و موالیان خود داشته و دارند به نحوی که مریض آنها را عیادت کرده و شفا می‌دهند یا دستگیری از افتاده‌ای و به هر صورت حل مشکلات و حاجات آنها را روا می‌فرمودند.

و یک دسته از عنایات ایشان در مورد کسانی است که از دشمنانشان مخصوصاً ابا بکر و عمر برائت جسته و آنها را لعن کرده‌اند.

برای اینکه گفته ما صرف ادعا نباشد، بعضی<sup>۱</sup> از قضایا را برای خوانندگان عزیز ذکر می‌کنیم:

### عنایت حضرت زهرا علیها السلام در مورد شیخ کاظم آذری

۱۴۰

شیخ کاظم از شعرای اهل بیت و نوابغ فحول بوده و در محله او یک نفر ناصبی دگان داشت، شیخ کاظم همه روزه صبح که از

(۱) برای تفصیل این مطلب به کتاب «آثار برائت از غاصبین خلافت» مراجعه شود.



مقابل دکان او عبور می کرد بعد از سلام و تحیت درباره خلفای غاصب جملاتی می گفت و کلماتی می سرود که آتش خشم آن ناصبی زبانه می کشید و دیده های او سرخ می شد و رگهای گردن او پر خون می شد ولی چاره ای جز سکوت نداشت تا این که جانش به لب آمد و طاقنش تمام شد ناچار به نزد قاضی رفته شکایت کرد قاضی گفت: من نمی توانم مرد به این معروفی را بقول تو یک نفر تعقیب بنمایم و او را مورد مجازات قرار دهم تو باید دو نفر که من به امانت و راستی آنها اطمینان دارم، در پس دکان خود قرار بدهی تا کلام او را بشنوند، آن وقت من موافق قانون می توانم او را تعقیب بنمایم بالأخره قرار بر همین شد. آن مرد ناصبی دو نفر که مورد اطمینان قاضی بودند در پس دکان خود مخفی کرد.

در همان شب شیخ کاظم در عالم رؤیا صدیقه طاهره علیها السلام را در خواب دید که فرمودند:

یا شیخ غیر مقاتلک یعنی سخن خود را تغییر بده، چون از خواب بیدار شد دانست که مقاله همان کلام مخالف با تقیه است که با صاحب دکان همه روزه می گفت، امروز بعد از سلام و تحیت با تمام نرمی و آرامی گفت: ای برادر تا چند امروز و فردا می کنی و این ۵۰ لیره را به من نمی دهی همه روزه من در دکان تو می آیم و از تو مطالبه می نمایم و هر روز یک عذری



برای من می آوری من اگر بخواهم به تو فشار بیاورم می توانم یک ساعت پول را از تو بگیرم، می روم نزد قاضی شکایت تو را می نمایم ولی من نمی خواهم تو را اذیت کرده باشم صاحب دکان از این سخنان مبهوت گردید مثل کسی که در خواب سنگینی فرو رفته بود سپس سر برداشت، گفت: شما چرا سخنان همه روزه را نمی گوئی، شیخ کاظم بر آشفت، فرمود: حیا نمی کنی که مرا مسخره و استهزاء می نمائی مگر من روزهای دیگر به غیر از این که با کمال ملاحظت و نرمی و آرامی مطالبه این ۵۰ لیره را از تو می کردم سخن دیگری می گفتم؟ همانا با شما مردم نمی شود با انسانیت عمل نمود، شیخ کاظم این را گفت و از پس کار خود رفت. آن دو نفر از پس دکان بیرون آمدند و سخنان درشت به صاحب دکان گفتند و رفتند بنزد قاضی آنچه دیده بودند شرح دادند، قاضی فرمان داد صاحب دکان را احضار کردند و بعد از توبیخ و سب و شتم بسیار، فرستادند شیخ کاظم را حاضر کردند، قاضی از او احترام زیادی کرده او را به نزد خود نشانید و گفت: شما چرا قضیه خود را زودتر به من خبر ندادید، شیخ کاظم فرمود: (یا حضرت القاضی من این علمت قصتنا وأنا ما ذکرْتُ هذه القضية عند أحد).

(ای جناب قاضی از کجا پی به قصه ما بردی و حال آنکه من





این قضیه را برای کسی نگفته بودم)،

قاضی ماجرارا از اوّل تا به آخر شرح داد، شیخ کاظم روی به مرد ناصبی صاحب دگان نمود و فرمود این جزای احسان من بود به تو، که چنین تهمت‌ی به من بزنی، قاضی از نرمی و آرامی شیخ کاظم تعجب کرده با کمال خشم روی به مرد صاحب دگان نموده، گفت: الساعة ۵۰ لیره را باید حاضر کنی و الاّ دچار عقوبت سخت خواهی شد، صاحب دگان ۵۰ لیره را حاضر کرد و چاره‌ای جز تسلیم برای خود ندید، قاضی وجه را تسلیم شیخ کاظم نمود و از او معذرت خواست. چون روز دیگر شد شیخ کاظم از در دگان مرد عبور کرد سخنان همه روزه خود را از سر گرفت، آن مرد جملات بسیاری بر آن افزود و با شیخ کاظم هم‌زبان گردید بعد از آن که سبّ و شتم بسیاری به پیشوایان خود نمود، شیخ کاظم را قسم داد که جهت چه بود که آنروزیکه من دو نفر را پس دگان خود مخفی کردم که کلمات تو را استماع بنمایند شما کلام خود را تغییر دادی، شیخ کاظم فرمود: اگر بگویم مرا تصدیق نخواهی کرد، گفت: البته تصدیق خواهم کرد، شیخ کاظم قصّه خواب خود را بیان نمود، نور ایمان در دل صاحب دگان تابیدن گرفت و مستبصر گردید و در صف شیعیان با اخلاص وارد شد و شیخ کاظم ۵۰ لیره او را به او رد کرد!



۲ عنایت امام جعفر صادق علیه السلام نسبت به زنی که گفت:

«لعن الله ظالميك يافاطمة»

هیثم بن عبدالله ناقد نقل می کند از بشار مکاری که او گفت:  
شرفیاب محضر امام صادق علیه السلام در کوفه شدم، در حالی که  
طبقی از خرما طبرزد در مقابل ایشان بود و حضرتش میل  
می فرمود.

پس حضرت فرمودند: ای بشار، نزدیک بیا و تناول کن.  
عرض کردم: گوارا باد و خدا تعالی مرا به فدای شما گرداند،  
غیرت مرا گرفته از چیزی که در راه دیدم و قلبم را به درد آورد  
و سخت در من تأثیر گذاشت.

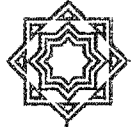
حضرت فرمودند: به حق من که پیش آیی و میل کنی.  
بشار می گوید: جلو رفتم و از آن رطب خوردم.

پس آن گاه حضرت فرمودند: ماجرا چه بود؟

عرض کردم: پاسبانی را دیدم که به سر زنی می زد و او را به  
سوی زندان می برد و آن زن نیز در آن حال فریاد می زد:  
المستغاث بالله ورسوله (از خدا و رسولش کمک می خواهم)  
و کسی به کمکش نمی رفت.

حضرت فرمودند: چرا با او چنین می کردند؟

بشار گوید: شنیدم از مردم می گفتند: که آن زن لغزید و به زمین



خورد، پس گفت:

لعن الله ظالميكِ يافاطمة

ای فاطمه! خدا لعنت کند آنهایی که به تو ظلم روا داشتند.

سپس او به این حال مبتلا شد.

بشار گوید: حضرت دست از خوردن کشیدند و پیوسته گریه

می کردند تا اینکه دستمال مبارک و محاسن و سینه ایشان از

اشک خیس شد، پس فرمودند:

ای بشار! بلند شو تا با هم به مسجد سهله برویم و از خدای

عزوجلّ دعا بخواهیم که این زن را نجات بخشد.

راوی می گوید: یکی از شیعیان را به دربار سلطان فرستادند و

دستور دادند از آنجا دور نشود تا اینکه فرستاده ایشان به نزد او

آید و اگر حادثه تازه ای برای زن رخ داد، در هر کجا که باشیم

برای ما خبر بیاورد.

می گوید: پس رفتیم به مسجد سهله و هر کدام از ما دو رکعت

نماز خواندیم، سپس حضرت امام جعفر صادق علیه الصلاة

والسلام دستشان را به سوی آسمان بلند نمودند و عرضه

داشتند:

أنت الله الذي لا إله إلا أنت مبدئ الخلق ومعيدهم

وأنت الذي لا إله إلا أنت خالق الخلق ورازقهم

وأنت الذي لا إله إلا أنت القابض الباسط



وَأَنْتَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ وَبَاعِثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ  
وَأَنْتَ وَارِثَ الْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا

أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ

وَأَنْتَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَالِمُ السِّرِّ وَأَخْفَى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي  
إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجِبْتَ وَإِذَا سُئِلْتَ بِهِ أُعْطِيَْتَ وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ  
مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجِبْتَهُ عَلَيَّ نَفْسِكَ أَنْ تُصَلِّيَ  
عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَقْضِيَ لِي حَاجَتِي السَّاعَةَ  
السَّاعَةَ، يَا سَامِعَ الدَّعَاءِ يَا سَيِّدَاهُ يَا مَوْلَاهُ يَا غِيَاثَاهُ، أَسْأَلُكَ  
بِكُلِّ إِسْمٍ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسِكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ  
عِنْدَكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَعْجَلَ خِلاصَ  
هَذِهِ الْمَرْأَةِ يَا مَقْلَبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ يَا سَمِيعَ الدَّعَاءِ.

راوی می گوید: پس از آن حضرت به سجده افتادند و جز  
صدای نفس، چیز دیگری از ایشان شنیده نمی شد. سپس  
سرشان را بلند نمودند و فرمودند: برخیز که زن آزاد شد.

بشار می گوید: با هم خارج شدیم که در راه، آن مرد شیعی که  
حضرت فرستاده بودند به ما رسید. حضرت به او فرمودند: چه  
خبر؟

عرض کرد از زندان آزاد شد.

فرمودند: اخراج او به چه صورت بود؟

عرض کرد: نمی دانم، امامن بر دربار سلطان ایستاده بودم، که



ناگهان نگهبانی خارج شد و آن زن را صدا زد و به او گفت چه حرفی زدی؟

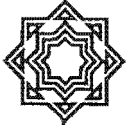
آن زن گفت: لغیزیدم و بر زمین افتادم و گفتم: ای فاطمه! خدا لعنت کند کسانی که به تو ظلم کردند. پس رفتاری چنین با من شد. آن مرد شیعی می‌گوید: نگهبان دویست درهم خارج نمود و گفت: این را بگیر و امیر را حلال کن.

زن نیز از گرفتن ابا نمود، وقتی نگهبان این را دید داخل دربار شد و خبر داد، سپس خارج شد و گفت: برگرد به خانه‌ات، زن نیز به خانه‌اش برگشت.

امام صادق علیه السلام فرمودند: از گرفتن دویست درهم ابا نمود؟ آن مرد عرض کرد: بلی و حال آنکه آن زن محتاج آن پول بود. بشار می‌گوید: حضرت از جیب مبارکشان کیسه‌ای خارج نمودند که در آن هفت دینار بود و فرمودند: این کیسه را به منزلش ببر و از طرف من به او سلام برسان و این دینارها را به او بده.

راوی می‌گوید: با هم رفتیم و سلام حضرت را به او رساندیم. آن زن گفت: شما را به خدا آیا جعفر بن محمد علیه السلام به من سلام رسانده؟

به او گفتم: خدا تو را رحمت کند، به خدا قسم جعفر بن محمد علیه السلام به تو سلام رسانده.



پس آن زن نعره‌ای زد<sup>۱</sup> و غش کرد.

می‌گوید: صبر کردیم تا به هوش آمد و گفت: دوباره بگو به من پس به او گفتیم تا اینکه سه مرتبه این کار تکرار شد. سپس به او گفتیم بگیر، این چیزی است که برای تو فرستاده‌اند و بشارت باد بر تو.

پس گرفت از ما و گفت: از ایشان بخواهید کنیزش را از طرف خدا ببخشند، و من کسی را بزرگتر از ایشان و پدران و اجدادشان (صلوات الله علیهم) نمی‌شناسم که به وسیله او به خدا متوسل شوم.

راوی می‌گوید: به سوی امام صادق علیه السلام برگشتیم و وقایعی را که رخ داده بود به ایشان خبر دادیم.

پس حضرت گریه کردند و دعا فرمودند...<sup>۲</sup>

نویسنده گوید: همانا گریه امام صادق عليه السلام نشانگر دو مطلب است:

یکی محبت و عشق و علاقه آن حضرت نسبت به مادرشان صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها است.

و دیگر اینکه چگونه آن حضرت به خاطر گرفتاری یکی از محبین مادرشان حضرت زهرا عليها السلام متألّم و ناراحت و پریشان

(۱) گریبان چاک زد (خ ب).

(۲) مزار کبیر: ۲۷ و از او در بحار ج ۱۰۰ / ۴۴۰ ح ۲۱ و ج ۴۷ / ۳۷۹ و ۳۸۰.



می شوند آن حضرت به خاطر خلاصی و نجات آن زن  
دوستدار و پیرو شیعه دست به دعا و توسل به درگاه الهی  
برداشتند.





در شهر حله حاکمی بود که او را مرجان صغیر می گفتند و او یکی از ناصبیان زمان خود بود و او به قدری متعصب بود که وقتی در مجلس خود می نشست پشت خود را به مقام امیر المؤمنین علیه السلام که در شهر حله است می نمود. به او گفتند: در شهر حله مردی است به نام أبو راجح حمّامی و او پیوسته صحابه را دشنام می دهد، آن خبیث امر کرد که او را احضار کنند. چون او را حاضر نمودند امر کرد که او را بزنند و آن قدر او را زدند که مشرف به هلاکت شد و حتی آن قدر به صورت او زدند که از شدت ضربات دندانهای او ریخت، و زبان او را بیرون آوردند و او را به زنجیر آهنی بستند، بینی او را سوراخ کردند و ریسمانی را که از موی شتر ساخته شده بود داخل سوراخ بینی او کردند و سر آن ریسمان را به دست عده ای داده و آنها را دستور داد که او را با آن همه جراحات و زخمهای سخت در کوچه های حله بگردانند و بزنند.

پس او را، به کوچه ها برده و آن قدر زدند تا به زمین افتاد و نزدیک بود بمیرد. حالت او را به مرجان خبر دادند دستور داد او را به قتل برسانند. حاضران گفتند: که او پیرمرد است و آن قدر جراحی به او رسیده که اگر او را نکشی خود به خود





خواهد مرد و احتیاج به کشتن ندارد، خود را شریک در خون او ممکن، بالاخره با شفاعت و وساطت حاضران امر کرد که او را رها کنند، خویشاوندان ابو راجح حاضر شده و او را در حالی که زبان و صورتش ورم کرده بود به خانه بردند و شک نداشتند که در همان شب خواهد مرد.

صبح فردا اهل او به نزد او رفتند، دیدند که ابو راجح ایستاده و مشغول نماز است و بدن او صحیح و سالم شده و دندانهای ریخته او برگشته و جراحتهای او خوب شده و اثری از آن همه جراحی در بدن او باقی نمانده، شکستگیهای بدن و صورتش زایل شده است اطرافیان از حالت او تعجب نموده و از او درباره قضیه اش سؤال کردند، ابو راجح گفت: دیشب که مرا تنها گذاشتید و رفتید من به حالی رسیدم، که مرگ را به چشم خود دیدم و زبانی هم نداشتم که از خدا درخواست شفایم را بنمایم، پس با دل خود متوجه مولای خود صاحب الزمان عجل الله شدم و از آن جناب طلب دادرسی کردم، چون هوا تاریک شد دیدم خانه تمام از نور پر شد، ناگهان حضرت صاحب العصر عجل الله و الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیدم که دست شریف خود را بر روی من کشید و فرمود: بیرون برو برای عیال خود کار کن به تحقیق که خدا متعال تو را عافیت عطا کرده است و چون صبح شد خود را به این حالتی که می بینید دیدم، عالم



زاهد محقق شیخ شمس الدین محمد بن قارون رحمته الله ناقل این قضیه می‌فرماید: به خدا قسم ابو راجح قبل از این جریان مرد ضعیف اندام و زرد چهره و بد صورت و کم ریش بود و من دائماً به حمامی که ابو راجح در آن کار می‌کرد می‌رفتم و او را به این حالت می‌دیدم، و لیکن بعد از این جریان با عده‌ای دیگر بر او وارد شدم، دیدم ابو راجح به صورت مرد قوی و توانمند شده و قامت او رشید و ریش او بلند و صورت او سرخ شده و مانند جوانی که در سن بیست سالگی باشد، گردیده است و به همین حالت جوانی بود و تغییر نیافت تا آنکه از دنیا رفت رحمة الله علیه<sup>۱</sup>.





## «نهی از منکر یعنی بیزاری از آن دو نفر»

شیخ مفید رحمه الله تعالى از طریق عامّه به اسناد خود از محمد بن سائب و او از کلبی نقل نموده که گفت:

لَمَّا قَدِمَ الصَّادِقُ عليه السلام الْعِرَاقَ وَنَزَلَ بِالْحِيرَةِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ وَسَأَلَهُ عَنِ مَسَائِلَ وَكَانَ مِمَّا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ:

جَعَلْتَ فِدَاكَ، مَا الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ؟

فَقَالَ عليه السلام: الْمَعْرُوفُ - يَا أَبَا حَنِيفَةَ - الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ،

الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ، ذَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي

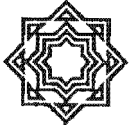
طَالِبٍ عليه السلام.

قال: جعلت فداك، فما المنكر؟ قال: اللذان ظلماه حقّه وابتزاه

أمره وحملا الناس على كتفه، قال: الا ما هو ان ترى الرجل

على معاصي الله، فتنهاه عنها، فقال أبو عبدالله عليه السلام:

ليس ذلك أمرًا بالمعروف ولانهي عن المنكر، انما ذاك خبرٌ



قدمه<sup>۱</sup>.

هنگامی که امام صادق علیه السلام به عراق آمده و در حیره منزل کرده بود، ابو حنیفه بر آن حضرت وارد شده در مورد مسایلی از حضرت سؤال نمود از جمله سؤالاتش این بود.

فدایت کردم، امر به معروف چیست؟

فرمود، ای ابا حنیفه، معروف نزد اهل آسمان و معروف نزد اهل زمین همانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

عرض کردم فدایت کردم، منکر چیست؟

فرمود: آن دو (ابو بکر و عمر) که در حق او ظلم کردند و خلافتش را از او گرفتند، و مردم را بر او مسلط نمودند.

عرض کرد: پس اینکه بینیم مردم معصیت می کنند و آنها را نهی از معاصی نمایم چیست؟

فرمود: آن امر به معروف و نهی از منکر نیست بلکه (آنچه گفتم که معروف امیر المؤمنین و منکر دو دشمن او ابو بکر و عمر هستند) مقدم بر این (که تو می گویی) است.

\* \* \*



## لعنت و برائت در دعاها و زیارات

الف - لعن به آنها در زیارات

### ۱ زیارت عاشورا

در فرازهائی از زیارت عاشورای معروفه مولا یمان  
سید الشهداء علیه السلام آمده است:

اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع  
له على ذلك، اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين  
وشايعت وبايعت وتابعت على قتله، اللهم العنهم جميعاً (تا  
آنجا که آمده):

اللهم خص أنت أول ظالم باللعن مني وابدأ به أولاً ثم العن  
الثاني والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامساً والعن عبيد الله  
بن زياد وابن مرجانة وعمر بن سعد وشمراً وآل أبي سفيان  
وآل زياد وآل مروان الى يوم القيامة<sup>۱</sup>.



السّلام عليك يا مولاي يا أمير المؤمنين، السّلام عليك يا مولاي أنت حجّة الله على خلقه وباب علمه ووصي نبيّه والخليفة من بعده في أمّته، لعن الله أمّةً غصبتك حقّك وقعدت مقعدك أنا بريء منهم ومن شيعتهم إليك.

السّلام عليك يا فاطمة البتول، السّلام عليك يا زين نساء العالمين، السّلام عليك يا بنت رسول الله ربّ العالمين صلّى الله عليك وعليه، السّلام عليك يا أمّ الحسن والحسين لعن الله أمّة غصبتك حقّك ومنعتك ما جعله الله لك حلالاً أنا بريء إليك منهم ومن شيعتهم<sup>(١)</sup>.

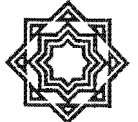
کفعمی در باب دعاهاى قنوت امير المؤمنين عليه السلام آورده كه آن حضرت در قنوت به درگاه الهى عرضه مى داشتند:

اللَّهُمَّ الْعَن صَنْمِي قُرَيْشٍ، وَجِبْتَيْهِمَا، وَطَاغُوتَيْهِمَا، وَإِفْكَيْهِمَا،  
وَابْتِيَّهِمَا، الَّذِينَ خَالَفَا أَمْرَكَ، وَأَنْكَرَا وَحَيْكَ، وَجَحَدَا أَنْعَامَكَ،  
وَعَصَيَا رَسُولَكَ، وَقَلَّبَا دِينَكَ، وَحَرَّفَا كِتَابَكَ، وَعَطَّلَا أَحْكَامَكَ،  
وَأَبْطَلَا فَرَائِضَكَ، وَالْحَدَا فِي آيَاتِكَ، وَعَادَيَا أَوْلِيَاءَكَ، وَوَالِيَا  
أَعْدَائِكَ، وَخَرَّبَا بِلَادَكَ، وَأَفْسَدَا عِبَادَكَ.

اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا، وَاتَّبَاعَهُمَا، وَأَوْلِيَاءَهُمَا، وَأَشْيَاعَهُمَا، وَمُحِبِّيَهُمَا،  
فَقَدْ أَخْرَبَا بَيْتَ النُّبُوَّةِ، وَرَدَمَا بَابَهُ، وَنَقَضَا سَقْفَهُ، وَالْحَقَّ سَمَاءَهُ  
بَارِضِهِ، وَعَالِيَهُ بِسَافِلِهِ، وَظَاهِرَهُ بِبَاطِنِهِ، وَاسْتَأْصَلَا أَهْلَهُ  
وَأَبَادَا أَنْصَارَهُ، وَقَتَلَا أَطْفَالَهُ، وَأَخْلَيَا مَنِيرَهُ مِنْ وَصِيهِ وَوَارِثِ  
عِلْمِهِ، وَجَحَدَا إِمَامَتَهُ، وَأَشْرَكَا بِرَبِّهِمَا، فَعَظُمَ ذَنْبُهُمَا وَخَلَّدَهُمَا  
(وَخَلَّاهُمَا) فِي سَقَرٍ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ لَا تَبْقَى وَلَا تَذُرُ.

اللَّهُمَّ الْعَنْهُم بِعَدَدِ كُلِّ مُنْكَرٍ أَتَوْهُ، وَحَقِّ أَخْفَوُهُ، وَمَنْبَرٍ عَلَوُهُ،  
وَمُؤْمِنٍ أَرْجَوُهُ، وَمُنَافِقٍ وَلَّوُهُ، وَوَلِيِّ آذَوْهُ، وَطَرِيدٍ آوَوْهُ،  
وَصَادِقٍ طَرَدُوهُ، وَكَافِرٍ نَصَرُوهُ، وَإِمَامٍ قَهَرُوهُ، وَفَرَضٍ غَيَّرُوهُ،  
وَأَثَرٍ انكَرُوهُ، وَدَمٍ أَرَاقُوهُ، وَخَبَرٍ بَدَّلُوهُ، وَحُكْمٍ قَلَّبُوهُ، وَكُفْرٍ





أَبَدَعُوهُ، وَكَذِبَ دَلْسُوهُ، وَإِرْثَ غَصْبُوهُ، وَفِيءَ إِقْتَطَعُوهُ،  
 وَسُحْتِ أَكْلُوهُ، وَخُمْسِ اسْتَحْلُوهُ، وَبَاطِلِ أَسْسُوهُ، وَجُرْمِ  
 بَسْطُوهُ، وَظَلَمِ نَشْرُوهُ، وَوَعْدِ أَخْلَفُوهُ، وَعَهْدِ نَقْضُوهُ، وَحَلَالِ  
 حَرْمُوهُ، وَحَرَامِ حَلْلُوهُ، وَنِفَاقِ أَسْرُوهُ، وَغَدْرِ أَضْمَرُوهُ، وَبَطْنِ  
 فَتَقُوهُ، وَضِلْعِ كَسْرُوهُ، وَجَنِينِ أَسْقَطُوهُ، وَصَكِّ مَزَقُوهُ، وَشَمْلِ  
 بَدَدُوهُ، وَعَزِيزِ أَذْلُوهُ، وَذَكِيلِ أَعَزُّوهُ، وَحَقِّ مَنَعُوهُ، وَإِمَامِ  
 خَالَفُوهُ.

اللَّهُمَّ الْعَنهُمَا بِكُلِّ آيَةٍ حَرَّفُوها، وَفَرِيضَةٍ تَرَكَوها، وَسُنَّةٍ  
 غَيَّرُوها، وَأَحْكَامٍ عَطَّلُوها، وَرُسُومٍ مَنَعُوها، وَأَرْحَامٍ قَطَعُوها،  
 وَشَهَادَاتٍ كَتَمُوها، وَوَصِيَّةٍ ضَيَّعُوها، (وَبَيْعَةٍ نَكثُوها)، وَأَيْمَانَ  
 نَكثُوها، وَدَعْوَى أَبْطَلُوها، وَبَيْتَةٍ أَنْكَرُوها، وَحِيلَةٍ أَحَدَثُوها،  
 وَخِيَانَةٍ أوردُوها، وَعَقَبَةٍ ارْتَقَوْها، وَدِبَابٍ دَحْرَجُوها، وَأَزْيَافٍ  
 لَزَمُوها، وَأَمَانَاتٍ خَانُوها.

اللَّهُمَّ الْعَنهُمَا فِي مَكْنُونِ السِّرِّ وَظَاهِرِ الْعَلَانِيَةِ، لَعْنَا كَثِيرًا،  
 دَائِبًا، أَبَدًا، سَرْمَدًا، لَا انْقِطَاعَ لِأَمْدِهِ، وَلَا نَفَادَ لِعَدَدِهِ، لَعْنَا يَغْدُو  
 أَوْلَهُ وَلَا يَرُوحُ آخِرُهُ لَهُمْ، وَلَا عَوَانِهِمْ، وَأَنْصَارِهِمْ، وَمُحِبِّيهِمْ،  
 وَمَوَالِيهِمْ، وَالْمَائِلِينَ إِلَيْهِمْ، وَالنَّاهِضِينَ بِأَجْنِحَتِهِمْ، وَالْمُقْتَدِينَ  
 بِكَلَامِهِمْ، وَالْمُصَدِّقِينَ بِأَحْكَامِهِمْ.

(سپس ۴ مرتبه فرمودند): اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا يَسْتَعِثُّ مِنْهُ  
 أَهْلُ النَّارِ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.





در تعقیب نمازها

محدث نوری رحمة الله علیه در باب استحباب لعن و نفرین به دشمنان دین به اسم، در تعقیب نماز آورده است:

سید علی بن طاووس در کتاب مهج الدعوات فرموده است: در مجموعه‌ای به خط قدیم که مصنف و نویسنده‌اش محمد بن محمد بن عبدالله بن فاطر است، یافتیم که او روایت کرده از مشایخ خود به این نحو که گفته است:

روایت کرد مرا محمد بن علی بن زقاق قمی از پدرش، از محمد بن أحمد بن علی بن حسن بن شاذان قمی، از ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، از پدرش که او گفته: روایت کرد مرا عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن عیسی بن عبید که گفت: روایت کرد مرا عبدالرحمن بن ابی هاشم، از ابی یحیی مدنی، از ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام که ایشان فرمودند:

از حق ما بر دوستداران و شیعیانمان این است که فردی از آنها از نماز خود رو بر نگرداند مگر اینکه این دعا را بخوانند و آن این است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ الْعَظِيمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، صَلَاةً تَامَّةً دَائِمَةً، وَأَنْ تُدْخِلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ





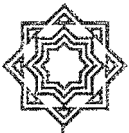
وَمُحِبِّهِمْ وَأَوْلِيائِهِمْ حَيْثُ كَانُوا فِي سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ، أَوْ بَرًّا أَوْ بَحْرٍ،  
مِنْ بَرَكَاتِهِ دُعَائِي مَا تَقَرَّرَ بِهِ عُيُونُهُمْ إِحْفَظْ - يَا مَوْلَايَ - الْغَائِبِينَ  
مِنْهُمْ وَارْدُدْهُمْ إِلَى أَهْلِيهِمْ سَالِمِينَ وَنَفْسٍ عَنِ الْمُهْمُومِينَ، وَفَرِّجْ  
عَنِ الْمَكْرُوبِينَ وَاكْسُ الْعَارِينَ وَأَشْبِعِ الْجَائِعِينَ وَارْزُقِ الظَّالِمِينَ  
وَاقْضِ دَيْنَ الْغَارِمِينَ، وَزَوِّجِ الْعَازِبِينَ وَأَشْفِ مَرَضَى الْمُسْلِمِينَ  
وَأَدْخِلْ عَلَى الْأَمْوَاتِ، مَا تَقَرَّرَ بِهِ عُيُونُهُمْ وَأَنْصُرِ الْمَظْلُومِينَ مِنْ  
أَوْلِيَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

وَاطْفِ نَائِرَةَ الْمُخَالِفِينَ، اللَّهُمَّ وَضَاعِفِ لِعَنْتِكَ وَبِأَسْكَ وَنِكَالِكَ  
وَعَذَابِكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا نِعْمَتَكَ، وَخَوْفَا رَسُولِكَ، وَاتَّهَمَا نَبِيِّكَ،  
وَبَايِنَاهُ، وَحَلَّ عَقْدَهُ فِي وَصِيَّهِ وَنَبَذَا عَهْدَهُ فِي خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ،  
وَادَّعِيَا مَقَامَهُ، وَغَيَّرَا أَحْكَامَهُ وَبَدَّلَا سُنَّتَهُ، وَقَلَّبَا دِينَهُ، وَصَغَّرَا قَدْرَ  
حُجَجِكَ وَبَدَّءَا بِظُلْمِهِمْ، وَطَرَّقَا طَرِيقَ الْغَدْرِ عَلَيْهِمْ وَالْخِلَافَ عَنْ  
أَمْرِهِمْ، وَالْقَتْلَ لَهُمْ وَإِزْهَاجَ الْحُرُوبِ عَلَيْهِمْ، وَمَنَعَا خَلِيفَتَكَ مِنْ  
سَدِّ الثُّلَمِ وَتَقْوِيمِ الْعَوَجِ، وَتَنْقِيفِ الْإِوَدِ وَامْتِضَاءِ الْأَحْكَامِ وَأَظْهَارِ  
دِينِ الْإِسْلَامِ، وَاقَامَةِ حُدُودِ الْقُرْآنِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا وَابْنَتَيْهِمَا، وَكُلَّ  
مَنْ مَالَ مَيْلَهُمْ، وَحَذَا حَذْوَهُمْ وَسَلَكَ طَرَقَهُمْ وَتَصَدَّرَ بِسِدْعَتِهِمْ  
لَعْنًا لَا يَخْطُرُ عَلَى بَالٍ وَيَسْتَعِيدُ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ، الْعَنْ اللَّهُمَّ مَنْ دَانَ  
بِقَوْلِهِمْ، وَاتَّبَعَ أَمْرَهُمْ، وَدَعَا إِلَى وِلَايَتِهِمْ، وَشَكَّ فِي كُفْرِهِمْ مِنْ  
الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ.

سپس دعا کن به هر چه می خواهی !

مطاعن





## مطاعن

همانا ابا بکر و عمر و عثمان از همان بدو اسلام ظاهریشان  
ظلمها و جنایات و فتنه‌های بسیاری مخصوصاً در حق اهل  
بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام مرتکب شدند.

جابر از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

«من لم يعرف سوء ما أتى إلینا من ظلمنا و ذهاب حقنا و ما  
رکبنا به فهو شریک من أتى إلینا فیما ولینا به»<sup>۱</sup>.

هر کس به آنچه به ما روا داشته شده از ظلم و بردن حق و آنچه  
که ما متحمل آن شدیم، شناخت و معرفت نداشته باشد پس  
همانا او شریک است با ظلم‌کننده‌گان به ما.

پس بر همه ما واجب است که شناخت به مصائب و ظلمها و  
دشمنی‌هایی که در حق ایشان شده، پیدا کنیم و همچنین باید



بدانیم که چه بدعتها و نو آوری‌هایی توسط آن ظالمین بر خلاف سنت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دین پدید آمد. پس برای اینکه خوانندگان عزیز به دسته‌ای از ظلمها و بدعتها آنها علم پیدا کنند، لازم است که به ذکر آن بپردازیم و ابتدا می‌کنیم به آن فتنه‌ها و جنایاتی که در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرتکب شدند.

### الف - توطئه برای کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عقبه

امام اهل تسنن و فقیه آنها «ابن حزم اندلسی متوفای ۴۵۶ هجری» در کتابش المحلی نقل کرده است از طریق ولید بن جمیع و گفته:...

انه قدروی أخباراً فیها: ان ابابکر و عمر و عثمان و طلحة و سعد بن ابی وقاص أرادوا قتل النبی صلی الله علیه و آله و سلم و القائه من العقبه فی تبوک<sup>۱</sup>.

همانا او در خبرهایی که روایت کرده آمده است: به تحقیق که ابوبکر و عمر و عثمان و طلحة و سعد بن ابی وقاص اراده کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نمودند و می‌خواستند آنحضرت را از بالای عقبه «گردنه» در تبوک به پائین بیاندازند.



و لازم به تذکر است که این ولید بن جمیع نزد عده‌ای از علما و بزرگان عامه توثیق شده است:

احمد بن حنبل<sup>۱</sup> امام حنبلی‌ها و ابوداود<sup>۲</sup> صاحب سنن و ابوزرع<sup>۳</sup> گفته‌اند: لیس به بأس (مشکلی در او نیست).

یحیی بن معین<sup>۴</sup> متوفای ۲۳۳ هجری و عجللی<sup>۵</sup> گفته‌اند: ثقة (او مورد وثوق است).

و ابن حبان<sup>۶</sup> در کتابی که ثقات را جمع کرده اسم او را آورده است.

و ابو حاتم<sup>۷</sup> می‌گوید: صالح الحدیث و عبدالرحمن<sup>۸</sup> می‌گوید از پدرم راجع به او پرسیدم گفت: صالح الحدیث.

۱. الجرح والتعديل «از رازی متوفای ۳۲۷ هجری» ج ۸/۹ و تاریخ اسماء الثقات «از عمر بن شاهین متوفای ۳۸۵ هجری» ۲۴۵/ ط الدارالسلفیه / کویت، و تهذیب الکیمال «از مزی متوفای ۷۴۲» ج ۳۱/۳۶-۳۷.

۲. سؤالات الآجری لأبی داود ج ۱/۱۵۵ مکتبه دارالاستقامه در مکه مکرمه، و تهذیب الکیمال ج ۳۱/۳۶-۳۷.

۳. الجرح والتعديل ج ۸/۹ و تهذیب الکیمال ج ۳۱/۳۶-۳۷.

۴. الشرح الكبير «از ابن قدامه مقدسی» ج ۱/۳۹۰ ط دارالکتب العربی، و تاریخ حسان بن سعید دارمی متوفای ۲۸۰ هجری از یحیی بن معین/ ۲۲۲ و تهذیب الکیمال ج ۳۱/۳۶-۳۷.

۵. تهذیب الکیمال ج ۳۱/۳۶-۳۷.

۶. تهذیب الکیمال ج ۳۱/۳۶-۳۷.

۷. تهذیب الکیمال ج ۳۱/۳۶-۳۷.

۸. الجرح والتعديل ج ۸/۹.



علامه مجلسی رحمۃ اللہ علیہ می فرماید:

روي أن الله تعالى عرض علياً على الأعداء يوم الإبتهاال، ثم فرجعوا عن العداوة، وعرضه على الأولياء يوم الغدير فصاروا أعداء فشتان ما بينهما!

روایت شده که خدای تبارک و تعالی ولایت علی علیه السلام را بر دشمنان در روز مباحله عرضه کرد پس از عداوت و دشمنی با او برگشتند و بر دوستان روز غدیر عرضه کرد دشمن شدند، پس چه بسیار فاصله بین آن دو گروه است!

وباز می فرماید: روایت شده از ابو سعید سمّان که به سندش نقل کرده است که:

همانا ابلیس خدمت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به صورت پیرمردی خوش صورت آمد و عرضه داشت:

ای محمد! چه اندک اشخاص بیعت کردند بر آنچه در مورد پسر عمویت علی می گوئی؟!

پس خدای متعال آیه نازل فرمود: «وَنَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ ابْلِيسَ... به راستی شیطان گمانش درباره آنان عملی یافت همه از او پیروی کردند مگر عده‌ای از مؤمنین»!

پس گروهی از منافقین که عهد شکنی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را کرده، با

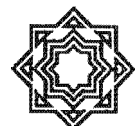




هم اجتماع نمودند و گفتند: دیروز محمد در مسجد خیف گفت، آنچه را گفت و در اینجا (روز غدیر در جحفه) گفت، آنچه را گفت (در مورد خلافت و ولایت امیر مؤمنان) پس اگر به مدینه برگردد هر آینه برای او (علی) بیعت می‌گیرد، پس رأی بر این است که محمد را به قتل برسانیم قبل از اینکه وارد مدینه شود. پس در آن شب چهارده نفر در تنگه‌ای - که بین جحفه و ابواء بود - برای قتل ایشان به کمین نشستند، پس هفت نفر آنها در طرف راست تنگه و هفت نفر دیگر در طرف چپ بودند تا هنگام عبور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شتر ایشان را پی‌کنند (تا سقوط کند)، شب هنگام که شد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز خوانده جلوتر از اصحاب بر شتر ناجیه حرکت کردند. پس وقتی به بالای گردنه رسیدند جبرئیل ندا داد: ای محمد!... فلانی و فلانی.. و همه را اسب برد (و صاحب کتاب اسمهای آن گروه را ذکر کرد) راوی گوید: سپس جبرئیل گفت: ای محمد! آن گروه در گردنه کمین نشسته‌اند تا تو را به قتل برسانند، پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به پشت سر مبارک نگاه کرده، فرمودند:

چه کسی پشت سر من است؟ حدیفة بن یمان گوید: من هستم حدیفة ای رسول خدا،

حضرت فرمودند: شنیدی آنچه را من شنیدم؟ عرض کرد: بلی، فرمودند: کتمان کن، سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نزدیک به آنها



شدند و آنها را به اسم خود و اسم پدرانشان (یعنی فلان بن فلان) صدا زدند، وقتی صدای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدند، فرار کرده، و داخل جمعیت مردم شدند و مرکبهایشان را که در داخل تنگه بسته بودند، رها کردند.

مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و (هنگامی که) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مرکبهایشان رسیدند آنها را شناختند و پیاده شدند و فرمودند: چه شدند آن گروه که در کعبه قسم خورده بودند که اگر محمد کشته شود یا بمیرد امر خلافت به اهل بیتش نمی‌رسد، سپس همت گماردند به آنچه نقشه کشیدند؟ پس آنها خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و قسم خوردند که آنها تصمیم به کاری نداشتند!

پس خدای متعال آیه نازل فرمود:

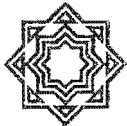
﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ... به خدا سوگند می‌خورند که چیزی نگفته‌اند ولی به راستی سخن کفرآمیز گفته‌اند و پس از اسلامشان به کفر گرائیدند و به کاری همت گماشتند که به آن دست نیافتند﴾<sup>۱</sup>،<sup>۲</sup>

و در روایت دیگری مفصلاً به نقل از تفسیر قمی آمده است:...

از بین اصحاب عمر (علیه اللعنة) از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد (بعد از اینکه پیامبر امیر مؤمنان را به جانشین خود منصوب

(۱) سوره توبه: ۷۴.

(۲) بحار الأنوار: ج ۳۷/۱۳۵.



کرد در روز غدیر): ای رسول خدا! این چه چیز است آیا از طرف خدا و از طرف رسول خداست؟ حضرت پیامبر ﷺ فرمودند: بله از جانب خدا و رسول خداست به درستی که او (علی) امیر مؤمنان و پیشوای متقیان و رهبر شرفاء و بزرگان است که نور از اعضای وضوی آنان متصاعد است، خدای او را در روز قیامت روی صراط می‌نشانند، پس او دوستانش را داخل بهشت و دشمنانش را در آتش میکند. پس اصحابی که بعد از پیامبر مرتد شدند، گفتند:

محمد ﷺ در مسجد خیف آنرا گفت و اینجا چنین می‌گوید و اگر به مدینه برگردد از ما برای او (علی علیه السلام) بیعت می‌گیرد، پس چهار ده نفر اجتماع کرده و توطئه قتل رسول خدا ﷺ را چیدند و در گردنه‌ای بنام «هرش» بین جحفه و ابوا نشستند به طوریکه هفت نفر در طرف راست و هفت نفر طرف چپ تنگه بودند تا شتر پیامبر را پی کرده درست است رَم کند. شب هنگام رسول خدا ﷺ جلوی لشکر به راه افتادند و آن حضرت را روی شتر حالت چرت گرفته بود، هنگامی که نزدیک گردنه رسیدند جبرئیل ندا داد: ای محمد! همانا فلانی و فلانی در کمین تو نشسته‌اند پس پیامبر ﷺ پشت سر را نگاه کرده فرمودند: چه کسی پشت سر من است!

حذیفة بن یمان گفت: من هستم حذیفة، ای رسول خدا.



حضرت فرمودند: شنیدی آنچه را من شنیدم؟  
عرض کرد: بله، حضرت فرمودند: کتمان کن.  
سپس حضرت نزدیک آنها شدند و آنها را با اسمهایشان صدا  
زدند. هنگامی که صدای پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدند فرار کرده و  
داخل جمعیت مردم شدند و مرکبهایشان را که در بالا تنگه  
بسته بودند رها کردند.

مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و از حضرت آنها را طلب  
کردند،

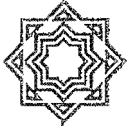
رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرکبهای آنها رسیدند و آنها را شناختند.

پس آن حضرت پیاده شده و فرمودند:

چه شدند آن دسته و گروهی که در کعبه قسم خورده بودند که  
اگر پیامبر کشته شود یا بمیرد نگذارند امر خلافت هیچگاه به  
اهل بیتش برسد.

پس آنها خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و قسم خوردند که در آن  
باره حرفی نزده‌اند و قصدی نداشته و چیزی را از رسول  
خدا صلی الله علیه و آله کتمان نکرده‌اند.

پس خدای متعال آیه نازل فرمود: «یحلفون.. به خدا سوگند  
می‌خورند که چیزی نگفته‌اند» به اینکه نگذارند این امر  
(خلافت) در اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاید «ولقد قالوا كلمة  
الكفر... ولی به راستی سخن کفرآمیز گفته‌اند و پس از



اسلامشان به کفر گرویدند و به کاری همت گماشتند که بدان دست نیافتند» از کشتن رسول خدا صلى الله عليه وآله، «و ما نقموا... و به انکار رسول خدا صلى الله عليه وآله برنخواستند مگر پس آنکه خدا و رسولش آنان را از فضل خویش بی نیاز گردانیدند، پس اگر توبه کنند برایشان بهتر است و اگر روی برتابند خدا در دنیا و آخرت به عذابی دردناک گرفتارشان سازد و در روی زمین یار و یابوری از برای آنها نیست»<sup>۱</sup>، پس رسول خدا به مدینه مراجعت کرده و ماه تا محرم و نصف از ماه صفر را در آنجا بودند و حال آنکه شکوه از چیزی نداشتند، سپس درد و مریضی بر ایشان شروع شد که در آن از دنیا رحلت فرمودند.<sup>۲</sup>

و اما اسمهای أصحاب عقبه «گردنه»

حذیفة بن یمان گوید:

کسانی که شتر پیامبر صلى الله عليه وآله را پی کردند در برگشت از تبوک چهارده نفر بودند:

أبو الشور و أبو الدواهی و أبو المعازف و پدرش و طلحة و سعد بن أبي وقاص و أبو عبیده و أبو الأعور و منغیره و سالم غلام حذیفة و خالد بن ولید و عمر بن عاص و أبو موسی اشعری و عبدالرحمن بن عوف و آنها همان کسانی هستند که

(۱) سوره توبه: ۷۴.

(۲) تفسیر قمی: ۱/۱۷۴.



آیه در مورد آنها نازل شد:

﴿وَهُمْوَا بِمَا لَمْ يَنَالُوا﴾<sup>۱</sup> (و همت گماردند به چیزی که به آن نرسیدند).<sup>۲</sup>

علامه بزرگوار مجلسی رحمة الله عليه در بیان آن می فرماید:  
ابو الشروور و ابو الدواهی و ابو المعازف أبو بكر و عمر و عثمان اند، پس مراد از اب در اینجا پدر مجازی است یا چون او مولود از زناست و یا مراد به أبي المعازف معاویه است و پدرش ابو سفیان است و شاید این اظهر باشد و مؤید آن خبر سابق است.<sup>۳</sup>

و اسماء بعضی از اصحاب عقبه بنا به نقل عامه در اول بحث گذشت.<sup>۴</sup>



**ب - کشتن و شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم**

**به واسطه دختران آن دو «عائشه و حفصه»**

عبدالصمد بن بشیر از قول امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

(۱) سوره توبه: ۷۴.

(۲) خصال شیخ صدوق: ج ۲ / ۴۹۹ باب الأربعة عشر رقم ۶ و از او در بحار: ج ۲۱ / ۲۲۲ رقم ۵.

(۳) بحار الأنوار: ج ۲۱ / ۲۲۳.

(۴) صفحه ۱۶۴.



تدرون مات النبي ﷺ أو قتل، ان الله يقول: ﴿أفان مات أو قُتل انقلبتم على أعقابكم﴾<sup>١</sup> فسمَّ قبل الموت.

أنهما سقتاه<sup>٢</sup> قبل الموت، فقلنا: انهما وأبوهما شرُّ خلق الله<sup>٣</sup>.  
و در تفسیر صافی آمده که حضرت فرمودند:... انهما سقتاه

قبل الموت يعني الإمرأتين، لعنهما الله وأبويهما<sup>٤</sup>.

آیا می دانید پیامبر ﷺ به حالت طبیعی از دنیا رحلت فرمودند یا اینکه کشته شدند، بدرستیکه خدای متعال می فرماید: «أفان مات أو قُتل... اگر پیامبر از دنیا برود یا کشته شود شما به حال گذشته خود برمی گردید»

همانا رسول خدا ﷺ قبل از فوت مسموم شدند و آن دو (زن) حضرتش را مسموم کردند.

راوی گوید، ما گفتیم: این دو (عایشه و حفصه) و پدران این دو (ابو بکر و عمر) بدترین خلق خدا هستند.

و بنابر نقل تفسیر صافی حضرت فرمودند:... آن دو، حضرتش ﷺ را قبل فوت مسموم کردند و آن دو یعنی آن دو زن، خدا آن دو و پدران آن دو را لعنت و نفرین فرماید.

(۱) آل عمران: ۱۴۴.

(۲) در بحار آمده: انهما سَمَتاه.

(۳) تفسیر عیاشی: ۱/ ۲۰۰ رقم ۱۵۲، تفسیر برهان: ۱/ ۳۲۰ رقم ۱۰ و بحار الأنوار: ج ۲۸ / ۲۱ رقم ۲۸.

(۴) تفسیر صافی: ۱/ ۳۰۵.



عائشه و حفصه هم مانند پدرانشان موجودات خبیثی بودند که سبب خیلی از ظلمها و فتنه‌ها شدند که یکی از آنها سم دادن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

و عایشه کسی بود که جنگ جمل را راه انداخت، چنانچه از امام کاظم علیه السلام روایت شده که به نقل از پدرشان امام صادق علیه السلام فرمودند:

ان رسول الله أمر علياً في وصيته:

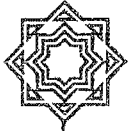
يا علي ان فلانة وفلانة ستشاقانك وتبغضانك بعدي، وتخرج فلانة عليك في عسكر الحديد، يا علي اذا فعلتا ما شهد عليهما القرآن فأبنيهما مني فانهما بائنتان وأبواهما شريكان معهما فيما عملتا وفعلتا<sup>۱</sup>.

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وصیت خود به امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

ای علی، همانا فلان زن و فلان زن (عایشه و حفصه) بعد از من با تو دشمنی و بغض کرده و از تو سرپیچی می‌کنند و فلان زن (عایشه) در لشکری آهنین بر تو خروج می‌کند و به جنگ تو می‌آید.

ای علی اگر آن دو انجام دادند آنچه را که قرآن علیه آنها





شهادت داده پس آن دو را طلاق باین (همیشگی) بده که آن دو مطلقه باین هستند و دو پدر آنها در آنچه که آن دو عمل می کنند و انجام می دهند شریکند.

و امیر مؤمنان علیه السلام به وکالت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن دو را طلاق دادند.

هنگامی که ما نظر به حال آن دو می کنیم به این نتیجه می رسیم که باید نسبت به آن دو خبیث نجس، بغض و عداوت داشته باشیم و همان طوریکه امام صادق علیه السلام بعد از هر نماز واجب آنها را لعن می فرمودند، ما هم آنها را لعن و نفرین کنیم.

اگر کسی اشکال کند که چون آن دو همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند پس ما باید ملاحظه کنیم یا حداقل در مورد آن دو سکوت کنیم!

جواب خواهیم گفت باینکه:

اولاً: همان طور که نقل کردیم امیر مؤمنان علیه السلام طلاق آن دو را جاری فرمودند و لذا دیگر از همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم محسوب نمی شوند.

وثانیاً: بنا بر فرض که آنها همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محسوب شوند، این امر مانع لعن به آنها و دشمنی با آنها نمی شود، کما

(۱) طبق روایتی که گذشت در باب «لعنت فرستادن اهل بیت علیهم السلام بر آنها».



اینکه در قرآن کریم همسران حضرت نوح و حضرت لوط (علی نبینا و آله وعلیهما السّلام) که خیانت به آن دو پیامبر کردند، مذمت شده‌اند در آنجا که فرموده:

﴿ضرب الله مثلاً للذين كفروا امرأة نوح وامرأة لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتاهما فلم يغنيا عنهما من الله شيئاً وقيل ادخلا النار مع الداخلين﴾<sup>۱</sup>.

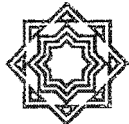
(خدا برای کسانی که کفر ورزیدند، همسر نوح و همسر لوط را مثل زده که هر دو در نکاح دو بنده شایسته از بندگان ما بودند و به آنان خیانت کردند و آن دو [پیامبر] چیزی از عذاب خدا را از آنان دور نگرداندند و به آنان گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌گردند).



ج - نسبت دادن آن دو، پیامبر صلی الله علیه و آله را به ساحر بنی‌هاشم



از امام صادق علیه السلام روایت شده که می‌فرمودند:  
 إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَتَى أَبَا بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ: أَمَا أَمْرُكَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ تَطِيعَنِي، فَقَالَ: لَا وَلَوْ أَمَرَنِي لَفَعَلْتُ، قَالَ: فَانْطَلِقْ



بنا إلى مسجد قبا فإذا رسول الله ﷺ يصلي فلما انصرف، قال علي عليه السلام: يا رسول الله! إنني قلت لأبي بكر أمرك الله ورسوله أن تطيعني، فقال رسول الله ﷺ: قد أمرتك فاطعه، قال: فخرج فلقي عمر وهو ذعر، فقال له: مالك؟ فقال: قال لي رسول الله ﷺ كذا وكذا، فقال: تباً لأمته ولوك أمرهم، أما تعرف سحر بني هاشم!

همانا امیر مؤمنان علیؑ نزد ابا بکر تشریف آوردند و به او فرمودند:

آیا رسول خدا ﷺ، تو را امر فرمودند به اینکه اطاعت از من بکنی.

عرضه داشت: نه، اگر می فرمودند اطاعت می کردم.

حضرت فرمودند: با ما بیا به مسجد قبا، ناگهان (دیدند) رسول خدا ﷺ نماز می خوانند، هنگامی که نمازشان تمام شد،

امیر مؤمنان علیؑ عرض کردند: ای رسول خدا! من به ابو بکر گفتم خدا و رسولش تو را امر فرمودند که از من اطاعت کنی.

پیامبر اکرم ﷺ (به ابی بکر) فرمودند: تو را امر کردم پس اطاعت کن.

ابو بکر خارج شد در حالیکه ترسیده بود پس عمر را دید، عمر



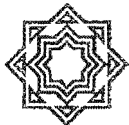
به او گفت: چه شده است تو را؟ گفت: رسو ل خدا ﷻ به من چنین و چنان فرمود، عمر گفت: هلاکت و خسران برای امتش که تو را سرپرست خود نمودند، آیا تو سحر بنی هاشم را نمی شناسی؟

و در روایت دیگر آمده است که:

فقال له عمر أما تذكر يوماً كنا معه فأمر بشجرتين فالتقتا... ثم أمرهما ففترقا، قال أبو بكر أمّا إذا قلت ذا، فإني دخلت أنا وهو في الغار فقال بيده فمسحها عليه فعاد ينسج العنكبوت كما كان ثم قال ألا أريك جعفر وأصحابه تعوم بهم سفينتهم في البحر، قلت: بلى، قال: فسمح يده على وجهي فرأيت جعفر وأصحابه تعوم بهم سفينتهم في البحر فيومئذٍ عرفت أنه ساحر فرجع الى مكانه<sup>١</sup>.

عمر به او گفت: آیا به یاد نمی آوری روزی با او بودیم، پس امر کرد که دو درخت به هم چسبیدند... سپس امر کرد از هم جدا شدند.

ابو بکر گفت: اما حالا که این را می گوئی، (بدان) همانا من با او داخل غار شدیم، پس با دستشان اشاره کردند و روی غار کشیدند، پس عنکبوت از نو شروع به تنیدن تار کرد مانند قبل، سپس رسول خدا ﷻ فرمودند: آیا می خواهی جعفر و



یارانش را به تو نشان دهم در حالیکه کشتی آنها را در آب شناور است. عرض کردم: بلی. پس حضرت با دست بروی صورت من کشیدند ناگهان جعفر و یاران را در حالیکه کشتیشان در آب شناور بود، دیدم، پس آن روز بود که فهمیدم او ساحر است. پس به حالت اولیه برگشت.

و دیلمی روایت کرده که ابو بکر به عمر علیهما اللعنة، گفت:  
 أولم أحدثك أن محمد صلى الله عليه وآله - ولم يقل رسول الله صلى الله عليه وآله - قال لي وأنا معه في الغار: أني أرى سفينة جعفر وأصحابه تعوم في البحر، فقلت أرنيتها، فمسح يده علي وجهي ونظرت إليها فأضمرت عند ذلك أنه ساحر وذكرت ذلك لك بالمدينة فاجتمع رأيي ورأيك علي أنه ساحر!

آیا به تو نگفتم اینکه محمد (و نگفت رسول خدا) در غار که همراه او بودم به من گفت: من کشتی جعفر بن ابی طالب و اصحابش را می بینم که در دریا شناور است.

پس گفتم: به من نشان دهید، پس دستشان را به صورت من کشیدند و من هم کشتی را دیدم پس (پیش خود دانستم ولی) پنهان کردم به اینکه او ساحر است و قصه را در مدینه برای تو گفتم و در ساحر بودن او باهم، هم عقیده<sup>۲</sup> شدیم.

(۱) ارشاد القلوب: ۳۹۳.

(۲) اشاره به واقعه مسجد قبا که در روایات اول گذشت.



## د - أبو بكر و عمر ریشه شرور و بدیها

همانا عمر و ابا بکر غیر از اینکه مباشرت در ارتکاب گناهان بزرگی داشتند، خود متحمل معصیت‌هایی هستند که بواسطه فتنه‌ها و ظلمهای آن دو بر پا گشت.

و به این معنا دسته‌ای از روایات ما اشاره دارد، مانند فرمایش امام محمد باقر علیه الصلاة والسلام در جواب سؤال لیکه کمیت از احوال ابوبکر و عمر از آن حضرت، کرد به طوری که فرمودند:

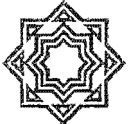
ما اهرین دم ولا حکم بحکم غیر موافق لحکم الله و حکم رسوله ﷺ و حکم علی عليه السلام إلا وهو فی أعناقهما.

فقال الكمیت: الله أكبر، الله أكبر حسبي حسبي!

هیچ خونی به ناحق ریخته نشد و هیچ حکمی مخالف حکم خدا و رسول خدا ﷺ و حکم امیر مؤمنان علی عليه السلام داده نشد، مگر اینکه اینک به گردن آن دو نفر است.

کمیت گفت: الله اکبر، الله اکبر بس است مرا بس است مرا.

و در روایت دیگر آمده است که حضرت عليه السلام به کمیت فرمودند: والله یا کمیت! ما اهریق محجمة من دم ولا أخذ مال من غیر



حلّه، ولا قلب حجر عن حجر إلاّ ذاك في أعناقهما.

به خدا سوگند ای کمیت! به اندازه خون حجامتی به ناحق ریخته نشد و مال حرامی کسب نشد و سنگی از روی سنگی واژگون نشد مگر اینکه آن (وزر و وبالش) به گردن آن دو نفر است.

از کمیت روایت شد که به حضرت امام جعفر صادق عليه السلام، عرض کرد:

ياسيدي أسألك عن مسألة وكان متكئاً، فاستوى جالساً وكسر في صدره وسادة، ثمّ قال: سل، فقال: أسألك عن رجلين؟

فقال: يا كميت بن زيد، ما اهريق في الإسلام محجمة من دم ولا اكتسب مال من غير حلّه ولا نكح فرج حرام إلاّ وذلك في أعناقهما إلى يوم يقوم قائمنا عليه السلام.

ای سید من از شما راجع به مسأله ای سؤال دارم.

حضرت تکیه داد بودند پس صاف نشسته و بالشی تا کرده به سینه چسبانند و سپس فرمودند: سؤال کن، عرض کرد: سؤال می‌کنم از شما درباره دو نفر (ابو بکر و عمر)؟

حضرت فرمودند: ای کمیت بن زید، به اندازه خون حجامتی

(۱) بحار الأنوار: ج ۳۰/۲۶۶ ح ۱۳۲.

(۲) رجال کشی: ۱۸۰.



در اسلام خونی به ناحق ریخته نشد و مال حرامی کسب نشد و عمل زنا صورت نگرفت مگر اینکه آن (وزر و وبالش) به گردن آن دو نفر است تا روزی که قیام کننده ما (حضرت مهدی علیه السلام) قیام کند.

**بیان: و اما سبب تعلق این گناهان به گردن آن دو نفر چیست؟**

**هیچ خون به ناحق ریخته نشد:** شاید به خاطر این باشد که آن دو نفر بزرگ خون پاک و الهی حضرت زهرا سلام الله علیها را به ناحق ریخته و باعث کشتن شدن آن حضرت و فرزندشان حضرت محسن علیه السلام شدند.

**و هیچ حکمی مخالف حکم خدا داده نشد:** آن دو سبب شدند که بزرگترین حکم الهی زیر پا گذاشته شود، حکمی که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حکم را ابلاغ نمی فرمود تبلیغ رسالت نکرده بود یعنی ولایت و خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام که آن دو غصب کرده و انکار نمودند.

**و مال حرامی کسب نشد:** شاید به خاطر آن باشد که آن دو بازور و ظلم ملک حضرت زهرا سلام الله علیها را که از طرف خدای متعال به ایشان عطا شده بود یعنی فدک و عوالی را غصب نمودند.

**و هیچ عمل زنا صورت نگرفت:** شاید به خاطر اینکه عمر





اعلام به تحریم متعه‌ای نمود که خدا و رسولش حلال فرموده بودند، و این تحریم باعث شد که ازدواج موقت مشروع تبدیل شود به زنا‌ی نامشروع و این عمل حرام مورد ارتکاب قرار گیرد چنانچه مولی امیر مؤمنان علیه السلام هم به آن خبر فرمودند: که اگر عمر متعه را حرام نمی‌کرد کسی مرتکب زنا نمی‌شد مگر آنکه شقی باشد.

و هیچ سنگی از سنگی واژگون نشد: این یکی از مثالهایی است که برای امر بزرگ استعمال می‌شود و این کنایه است از اینکه هر گناهی صورت گیرد به مسؤولیت آن دو نفر است به خاطر اینکه آنها گناهان بسیار بزرگی انجام دادند که بدتر از آن گناهی نیست و آن عملکرد آن دو نفر بود با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خشونت و غضب و این دو خبیث در موارد متعدد نفرت خود را ظاهر کرده و به امیر مؤمنان علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام اذیت نموده و آن دو بزرگوار را به خشم آوردند.

تا مهدی ما قیام کند عجل الله تعالی فرجه: در این مقطع اشاره است که این منوال ادامه دارد تا ظهور حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف، چون آن امام عظیم الشأن می‌آیند و گوشه‌ای از انتقام مادرشان فاطمه زهرا سلام الله علیها را از آن دو می‌گیرند.<sup>۱</sup>

(۱) برای اطلاع بیشتر به باب (عمر و ابو بکر هنگام ظهور) مراجعه فرمائید.



## هـ - فتنه‌های ابو بکر علیه اللعنة

و اما فتنه‌های ابو بکر بعد از حیات رسول خدا صلى الله عليه وآله عبارت است از:

۱ غصب خلافت امیر مؤمنان عليه السلام

۲ غصب فدک از حضرت زهرا عليها السلام

با این که آن حضرت ادعا می‌کردند که فدک ملک شخصی ایشان است و مخفی نیست، فاطمه زهرا سلام الله علیها مصداق *أتم واكمل عصمت الهیة* می‌باشد بطوریکه خدای تبارک و تعالی در حق ایشان آیه تطهیر را نازل فرمود.

گذشته از این که یکی از شهودی که شهادت به نفع ایشان داده شخصیت بزرگ امیر المؤمنین و سید الموحّدین علی عليه السلام بودند که رسول خدا صلى الله عليه وآله در مورد ایشان فرمودند: «علي مع الحقّ والحقّ مع علي ولن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض»<sup>۱</sup> علی با حق است و حق با علی و آن دو از هم هیچ گاه جدا نمی‌شوند تا اینکه بر من نزد حوض کوثر وارد شوند.

۳ اقدام او بر کشتن امیر مؤمنان عليه السلام در قصه معروف:

که ابا بکر در یکی از روزها به خالد بن ولید لعنة الله علیه امر

(۱) تاریخ ابن عساکر: ج ۴۲ / ۴۹۹، ینابیع المودة: ۱ / ۲۶۹، المعیار والموازنة: ۱۱۹ و تاریخ بغداد: ج ۱۴ / ۳۲۲.

کرد به محض این که سلام نماز را بگوید اقدام به کشتن امیر مؤمنان علیه السلام بکند.

هنگامیکه نماز شروع شد ابو بکر چون احتمال فتنه بزرگی را می داد در حالت اضطراب شدیدی قرار گرفت و بالاخره در لحظات آخر نماز قبل از این که سلام دهد گفت: ای خالد انجام نده آنچه را که به تو امر کردم پس سلام نماز باطل خودش را داد!

۴ فرستادنش عمر را به سوی خانه حضرت زهرا علیها السلام<sup>۲</sup>

۵ تکذیب او قرآن را در آیه تطهیر

امیر المؤمنین علیه السلام به ابو بکر فرمودند:

لو شهد العدول علی فاطمة بفاحشة ما كنت صانعاً؟ قال: أحدها، قال علیه السلام: إذن تخرج من الاسلام لأنك تركت شهادة الله لها بإذهاب الرجس عنها وصدقت الخلق بإثباته فيها فقام من المجلس وترك علياً<sup>۳</sup>.

اگر چند شاهد عادل<sup>۴</sup> علیه فاطمه زهرا علیها السلام شهادت به کار

(۱) کتاب سلیم بن قس: ۲ / ۸۸۱ و ۸۸۲ و الاستغاثة: ۱۶ و همچنین در کتاب احتجاج آمده است.

(۲) السبعة من السلف: ۱۲.

(۳) صراط مستقیم: ۲ / ۲۸۹.

(۴) بر اهل وقت پوشیده نیست که نمی تواند تصور کرد که کسی عادل باشد و بر علیه حضرت زهرا علیها السلام شهادت دهد. لذا حضرت در بیان خود «لو امتنا علیه» آورده اند.



زشتی دهند تو چه می کنی؟

عرض داشت: اورا حدّ می زنم.

حضرت فرمودند: پس تو از اسلام خارج شدی برای اینکه شهادت خدا را به پاک بودن فاطمه عليها السلام از پلیدی رد کردی و مردم را در آن مورد تصدیق کردی.

پس ابو بکر از مجلس بلند شد و مولا را ترک کرد.

6 دروغ بستن بر پیامبر صلى الله عليه وآله با نسبت دادن روایت «نحنُ معاشر

الانبياء لانورث ماتركناه صدقة» ما گروه پیامبران از خود چیزی

به ارث نمی گذاریم و آنچه از ما باقی بماند صدقه است.

7 منع حضرت زهرا عليها السلام از گرفتن خمس.

8 فرستادن خالد بن ولید برای کشتن مالک بن نویره.<sup>۱</sup>

9 او در حال احتضار (جان کندن) عمر را به عنوان خلیفه بعد از خود تعیین

کرد.<sup>۲</sup>

10 وصیت کرد که در خانه رسول خدا صلى الله عليه وآله دفن شود.<sup>۳</sup>



(۱) صراط مستقیم: ۲ / ۲۷۹.

(۲) الاستغائة: ۲۲.

(۳) الاستغائة: ۲۲.



## و - فتنه‌های عمر علیه اللعنة

و اما بدعت‌های عمر و نوآوری‌های گمراه کننده او در دین:  
بعد از ارتحال و شهادت نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمر آتش فتنه را روشن کرد و مرتکب جنایات زیادی شد و او خباثتش بحدی بود که در حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با همه وقاحت و زشتی و بی‌پروائی در مقابل خدا و رسولش گفت:

إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ<sup>۱</sup> هَمَانَا این مرد هذیان می‌گوید.

آیا مردی هذیان می‌گوید که خدای تبارک و تعالی درباره او فرموده: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۲</sup> (و او سخن نمی‌گوید از سر هوای نفس \* سخن غیر از وحی از جانب خدا نیست).

و باز فرموده ﴿مَا أَتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾<sup>۳</sup> (آنچه رسول خدا به شما فرمان دهد آنرا بپذیرید).

طبیعی است کسی که با اوّل شخص عالم رسول خدا این چنین سخن می‌گوید جای تعجب نیست که نسبت به دُخت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یادگار آن حضرت در بین امتش یعنی صدیقه

(۱) مسند احمد بن حنبل: ۱/۳۵۵.

(۲) سوره نجم: ۳ و ۴.

(۳) سوره حشر: ۷.



کبری فاطمه زهرا عليها السلام این چنین ظلم کند و حق آن حضرت را غصب نموده، گذشته از دشنام او به آن حضرت و اذیت کردن ایشان به طوری که منجر به سقط جنینش حضرت محسن عليه السلام گشته و بالاخره بر اثر آن ضربات بی رحمانه باعث شهادت ایشان شود.

و او اکتفا به کشتن حضرت زهرا عليها السلام نکرد بلکه نقشه‌ای شیطانی کشید تا در حال نماز امیر مؤمنان عليه السلام را به شهادت برساند ولی اراده حق تعالی مانع انجام آن کار شده و نقشه آنان را نقش بر آب نمود و شر آنها را دفع کرد.

گرچه فتنه‌ها و بدعت‌های عمر علیه اللعنة کم نیست به طوری که دنیا را پر کرده است، ولی ما بنا بر احتضار به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ آتش زدن به درب خانه حضرت زهرا عليها السلام<sup>۱</sup>

۲ غصب خلافت امیر المؤمنین عليه السلام<sup>۲</sup>

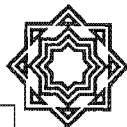
(۱) اثبات الوصية مسعودی: ۱۴۲ در عنوان حکایت السقیفه، عقد الفرید ابن عبد ربه اندلسی: ج ۳/ ۶۴ طبع مصر و ج ۵/ ۱۳ و ۱۴ طبع بیروت، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۲/ ۵۶ به نقل از ابو بکر جوهری، المختصر فی اخبار البشر ج ۱/ ۱۵۶ طبع مصر، السقیفه والخلافة عبدالفتاح بن عبدالمقصود: ۱۴ طبع قاهره، أنساب الاشراف بلاذری ج ۱/ ۵۸۶ رقم ۱۱۸۴ طبع مصر، الملل والنحل شهرستانی ج ۱/ ۵۷ طبع بیروت و بحار الأنوار: ج ۳۱/ ۵۹.

(۲) زاد المعاد: ۳۲۹.



- ۳ غضب فدک حضرت زهرا ع<sup>۱</sup>
- ۴ ریسمان به گردن امیر مؤمنان ع افکندن و به مسجد کشیدن<sup>۲</sup>
- ۵ رد کردن شهادت امیر المؤمنین ع<sup>۳</sup>
- ۶ نسبت بطلاله (بیهوده کار) و فکاهه (بسیار مزاح کن) دادن  
به مولای علی ع<sup>۴</sup>
- ۷ نسبت دروغ به حضرت زهرا ع
- تا جائی که آن حضرت را غضبناک کرد<sup>۵</sup>
- ۸ تصمیم برای نبش قبر حضرت زهرا ع<sup>۶</sup>
- ۹ اول کسی بود که لقب «امیر المؤمنین» را غضب کرد و به خود نسبت داد<sup>۷</sup>
- ۱۰ مانع گرفتن ذوی القربی شد از خمس بعد از آنکه خدای متعال برای آنان  
حلال فرموده بود<sup>۸</sup> در حالیکه آن ملعون هر ساله به عایشه و حفصه ده  
هزار درهم می داد<sup>۹</sup>
- ۱۱ حدود شرعیه را تعطیل کرد<sup>۱۰</sup>

(۱) کتاب سلیم بن قیس: ۲ / ۷۲۰.  
 (۲) احقاق الحق: ۲ / ۳۶۸.  
 (۳) زاد المعاد: ۳۲۹.  
 (۴) زاد المعاد: ۳۲۹.  
 (۵) زاد المعاد: ۳۲۹.  
 (۶) بحار الأنوار: ج ۴۳ / ۱۷۱.  
 (۷) الفاروق عمر بن الخطاب: ۲۸.  
 (۸) سنن بیهقی: ج ۶ (باب سهم ذوی القربی).  
 (۹) صراط مستقیم: ۳ / ۲۰.  
 (۱۰) بحار الأنوار: ج ۳۰ / ۶۳۹.



- حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرد<sup>۱</sup> ۱۲
- یهود و نصاری و مجوس از او راضی بودند<sup>۲</sup> ۱۳
- تحریف قرآن<sup>۳</sup> ۱۴
- طواف نساء را تحریم کرد<sup>۴</sup> ۱۵
- از دواج مؤقت را تحریم کرد<sup>۵</sup> ۱۶
- جمله «حیّ علی خیر العمل» را از اذان برداشت<sup>۶</sup> ۱۷
- جمله «الصلاة خیر من النوم» را داخل اذان کرد<sup>۷</sup> ۱۸
- بعد از حمد گفتن کلمه «آمین» را در نماز اضافه کرد<sup>۸</sup> ۱۹
- قرائت را در نماز ترک کرد ۲۰
- تکتف (دست روی دست گذاشتن) را در نماز قرار داد و حال آنکه این از افعال یهود و نصاری بود<sup>۹</sup> ۲۱
- قنوت را بعد از رکوع انجام داد ۲۲
- بسم الله الرحمن الرحيم را از قرائت در نماز حذف کرد<sup>۱۰</sup> ۲۳

- (۱) زاد المعاد: ۳۲۹.
- (۲) زاد المعاد: ۳۲۹.
- (۳) زاد المعاد: ۳۲۹.
- (۴) بحار الأنوار: ج ۳۰ / ۵۹۴.
- (۵) بحار الأنوار: ج ۳۰ / ۵۹۴.
- (۶) کتاب سلیم بن قیس: ۲ / ۶۸۲.
- (۷) جامع الاصول: ۵ / ۲۸۶.
- (۸) الإستغاثة.
- (۹) صراط مستقیم: ۳ / ۲۱.
- (۱۰) صراط مستقیم: ۳ / ۲۱.





- ۲۴) مقام ابراهیم را به جائی که در جاهلیت بود، برگرداند<sup>۱</sup>
- ۲۵) نسبت به احترام حجر الأسود جاهل بود<sup>۲</sup>
- ۲۶) به خاطر جهلی که به احکام داشت امر کرد زن دیوانه‌ای و زن حامله‌ای را سنگسار کنند<sup>۳</sup>
- ۲۷) قرار دادن نماز تراویح<sup>۴</sup>
- ۲۸) اجازه دادنش مسح را روی کفش<sup>۵</sup>
- ۲۹) وصیت کرد که در خانه رسول خدا ﷺ دفن شود
- ۳۰) فرار کردن او و عثمان در جنگ احد و باقی گذاشتن رسول خدا ﷺ
- بین دشمنان<sup>۶</sup>

این قسمی بود از بدعتهاى بى حد و اندازه او، به طوریکه معاویه گفته است:

ما اکثر ما قد سنّ عمر في هذه الأمة بخلاف سنة رسول الله فتابعه الناس عليها... وأشياء كثيرة سنّها أكثر من ألف<sup>۷</sup>.

چه بسیار چیزهائی که عمر سنت قرار داد در این امت به خلاف

(۱) کتاب سلیم بن قیس: ۲ / ۷۲۰.

(۲) بحار الأنوار: ج ۳۰ / ۶۸۸.

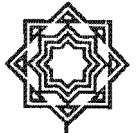
(۳) بحار الأنوار: ج ۳۰ / ۶۷۵ و ۶۸۰.

(۴) بحار الأنوار: ج ۳۱ / ۷.

(۵) بحار الأنوار: ج ۳۱ / ۳۶.

(۶) تفسیر کبیر فخر رازی در ذیل آیه: «انّ الذین تولّوا منکم یوم التقی الجمعان...».

(۷) کتاب سلیم بن قیس: ۲ / ۷۴۵ ح ۲۳.



سنت رسو ل خدا ﷺ، پس مردم بر آن متابعت کردند... و چیزهائی بیش از هزار باب سنت کرد.

شراب خواری او، و تفصیل قصه را محمد ابشیهی مطی متوفای سنه

۳۱

۸۵۰ هجری روایت کرده به اینکه:

خدای متعال در مورد خمر سه آیه نازل فرمود:

اول آیه شریفه: «يسألونك عن الخمر... درباره شراب و قمار از تو می پرسند بگو در آن دو گناهی بزرگ و سودهائی برای مردم است».

پس در بین مسلمین بعضی می نوشیدند و بعضی نمی نوشیدند تا آنجا که گاهی بعضی که می خوردند داخل نماز شد در حالیکه مست بودند، پس آیه نازل شد:

«يا أيها الذين آمنوا لا تقربوا الصلاة... ای مؤمنان هنگام مستی نماز نخوانید تا بدانید چه می گوید».

پس هر که می خواست بنوشد، می نوشید و هر که می خواست ترک کند، ترک می کرد تا آنکه روزی عمر شرب خمر کرد پس با استخوان فک شتر به سر عبدالرحمن بن عوف زد و سر او شکست، سپس نشست و با شعر أسود بن یعفر برکشتگان بدر نوحه خواند و گفت:

وکائن بالقلب قليب بدر

من الفتیان والعرب الکرام



أيوعدني ابن كبشه أن سنجيا

وكيف حياة أصداء وهام

أيعجز أن يرد الموت عني

وينشروني إذا بليت عظامي

ألا من مبلغ الرحمن عني؟

بأنني تارك الشهر الصيام

فقل لله يمنعي شرابي

وقل لله يمنعي طعام

«کسی بود نزد چاه بدر که از جوانان و بزرگواران عرب می‌گفت:

آیا پسر گوسفند چران<sup>۱</sup> وعده به زندگانی ما می‌دهد و حال آنکه شمشیرها سرها را نشانه گرفته.

آیا کسی که ناتوان است مرگ را از من دور کند می‌خواهد استخوانهای پوسیده مرا برگرداند؟

آیا چه کسی است که از طرف من به خدا پیغام دهد، که من ماه روزه را کنار گذاشتم

و بگو خدا مرا از نوشیدن منع کند و بگو به خدا که مرا از خوردن بازدارد!!»



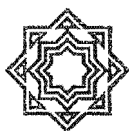
پس خبر آن به رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم رسید و آن حضرت در حالی که عبايشان را می کشیدند غضبناک خارج شدند، پس چیزی را که در دست داشتند بلند کرده و او را (عمر) زدند. عمر گفت: پناه می برم به خدا از غضبش و غضب رسولش...<sup>۱</sup>

\* \* \*

بر همه سادات از فرزندان حضرت زهرا عليها السلام لازم است بدانند: که عمر علیه اللعنة باعث مخفی بودن قبر مادر شهیده و مظلومه ایشان فاطمه زهرا سلام الله علیها می باشد.

\* \* \*

(۱) المستطرف: ج ۲ / ۲۶۰ و از او در من حياة الخليفة عمر بن الخطاب: ۴۱.



## ز - فتنه‌های عثمان علیه اللعنة

و اما فتنه‌های عثمان بعد از حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبارت است از:

- ۱ غصب خلافت امیر مؤمنان علیه السلام.
  - ۲ جسارت و بی ادبی او نسبت به مولایمان امیر المؤمنین علی علیه السلام.<sup>۱</sup>
  - ۳ بغض از والیان او مانند ولید بن عقبه فاسق و شارب الخمر بودند.<sup>۲</sup>
  - ۴ عمار رحمه الله تعالی را کتک زد و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرموده بودند:
- «هرکس با عمار دشمنی کند خدای متعال با او دشمنی می کند و هرکس بغض و کینه به عمار داشته باشد خدای متعال به او کینه دارد».<sup>۳</sup>
- ۵ ابوذر رحمه الله تعالی را اهانت کرد و او را کتک زد سپس با شتر بدون زین با غل و زنجیر او را بسته و به ریزه تبعید کرد و ابوذر در آنجا از دنیا رفت.<sup>۴</sup>
  - ۶ بسیاری از آیات قرآن را سوزاند.<sup>۵</sup>

(۱) کشف البیان: ۱۹۵.

(۲) صراط مستقیم: ۳۰ / ۳.

(۳) بحار الأنوار: ج ۳۱ / ۱۹۶.

(۴) الاستغائة.

(۵) السبعة من السلف: ۱۲۷.



- ۷ تقسیم زمینها و اموال بیت المال بین اقوام و خویشانانش.<sup>۱</sup>
- ۸ احکام الهی را ترک کرد و بر بعضی «مانند عبدالرحمن بن عمر هنگامی که هر زمان مسلمان را به گناه کس دیگر کشت» حد جاری نکرد.<sup>۲</sup>
- ۹ با احکام شرعی مخالفت می کرد مانند اینکه در سفر نماز را تمام می خواند جائی که باید شکسته بخواند.
- ۱۰ نسبت به احکام شرعی جاهل بود و آیات قرآن را نمی فهمید.
- به طوریکه نقل شده: روزی زنی را پیش عثمان بن عفان آوردند که بچه اش را در ۶ ماهگی زائیده بود، عثمان دستور داد که او را سنگسار کنند امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: این حکم بر این زن نیست، خدای تبارک و تعالی فرموده است:
- ﴿حمله وفصاله ثلاثون شهراً﴾<sup>۳</sup> (و بارداری و از شیر گرفتنش سی ماه است).
- و فرموده: ﴿وفصاله في عامين﴾<sup>۴</sup> (و شیر خواری تا دو سال است).
- و فرموده: ﴿والوالدات يرضعن أولادهنّ حولین کاملین﴾<sup>۵</sup> (و مادران بچه های خود را دو سال کامل شیر دهند).

(۱) الاستغاثه.

(۲) بحار الأنوار: ج ۳۱ / ۲۲۴.

(۳) سوره احقاف: ۱۵.

(۴) سوره لقمان: ۱۴.

(۵) سوره بقره: ۲۳۳.



پس دوران شیردهی بیست و چهار ماه است و دوران بارداری شش ماه است (در این فرض).

عثمان دستور داد زن را برگردانند ولی دید که او را سنگسار کردند.<sup>۱</sup>

به راستی که خدا می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾.<sup>۲</sup>

(هرکس به خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند چنین کس از کافران خواهد بود).

۱۱ جناب را از وطنش تبعید کرد و حال آنکه او از بزرگان صحابه و فردی متقی و از خوبان بود.<sup>۳</sup>

۱۲ عدی بن حاتم طائی را تبعید کرد<sup>۴</sup> و حال آنکه همه از خاصه و عامه بر جلالت و عظمت و وثاقت و ورع و تقوای او اتفاق داشتند.<sup>۵</sup>

۱۳ یزید بن قیس ارحبی را تبعید کرد، او کسی بود که هنگامی که مردم بر عثمان غضب کردند قراء کوفه او را به عنوان امیر انتخاب کردند مضافاً به اینکه در جنگها ملازم امیر مؤمنان علیه السلام بود.<sup>۶</sup>

(۱) سنن کبری بیهقی: ج ۷ / ۴۴۲.

(۲) سوره مائده: ۴۴.

(۳) کشف البیان: ۱۴۲.

(۴) کشف البیان: ۱۴۳.

(۵) انساب الأشراف بلاذری: ۳۹ / ۵.

(۶) کشف البیان: ۱۴۵.



۱۴ عمرو بن حمق خزاعی را تبعید کرد و حال آنکه او از بزرگان اصحاب

بود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در متن در حق او دعا فرمودند و او از خدمتگزاران فعال به آستان ولایت امیر مؤمنان و فردی پرهیزکار و متقی بود.<sup>۱</sup>

۱۵ عروة بن جعد را هم که از مشاهیر اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود،

تبعید کرد.

صاحب رجال کبیر گوید: عروه از دوستان مخلص امیر مؤمنان عليه السلام بود، و جماعت زیادی در مورد او نقل می‌کنند.<sup>۲</sup>

۱۶ کمیل بن زیاد نخعی را تبعید کرد، کمیل رضوان الله علیه از دوستان

خاص امیر مؤمنان عليه السلام بود و به خاطر همین بود که حجاج بن یوسف ثقفی لعنه الله تعالی او را طلب کرده و به قتل رساند.

و صاحب کتاب تاج العروس (که از علمای عامه است) در مورد او گوید:<sup>۳</sup> صاحب سرّ علی بن ابی طالب عليه السلام بود و جلالت و منزلت او بالنسبة به دیگران حدّ و وصف ندارد.<sup>۴</sup>

۱۷ کعب را بیست تازیانه زده و تبعید کرد.

۱۸ عامر بن قیس که از زهاد و شیعیان امیر المؤمنین عليه السلام به حساب

می‌آمد را تبعید کرد.

(۱) کشف البیان: ۱۴۶.

(۲) کشف البیان: ۱۵۰.

(۳) تاج العروس: ۸/۱۰۴.

(۴) کشف البیان: ۱۵۱.







۱۹ هنگامی که عثمان خُمس آفریقا را که بالغ بر صد هزار درهم بود، به مروان داد، عبدالرحمن جمحی شعری سرائید و در آن به عثمان علیه اللعنة نصیحت کرد و او را بر حذر داشت پس عثمان بر او غضب کرد و دستور داد به او صد تازیانه زدند سپس او را سوار بر شتری کرده و دور مدینه گرداندند و با زنجیر او را بسته و در قلعه قموص در خیبر زندانی کردند.<sup>۱</sup>

۲۰ ثابت بن قیس را از کوفه به شام تبعید کرد.

۲۱ حارث همدانی که معروف بود بین خاصه و عامه که از موالیان و دوستان امیر مؤمنان علیه السلام است، را تبعید کرد.

۲۲ دستور قتل محمد بن ابی بکر و عده‌ای از اهل مصر را صادر کرد.<sup>۲</sup>



عایشه به عثمان گفت:

یا نعثِل یا عدو الله انما سمّك رسول الله باسم نعثِل اليهودي.<sup>۳</sup>  
ای نعثل ای دشمنی خدا، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را به اسم نعثل یهودی نامید.

(۱) تقریب المعارف، و کشف البیان: ۱۶۳ و ۱۶۵.

(۲) کشف البیان: ۳۱۰ بنا بر نقل احمد بن احمد منوفی حنفی در «ترجمة

تاریخ اعثم الکوفی»: ۱۲۸.

(۳) بحار الأنوار: ج ۳۱/ ۲۹۷.



## شدت دشمنی عمر

### با اهل بیت پیامبر صلوات الله عليهم أجمعين

امیر مؤمنان علیه الصلاة والسلام فرمودند:  
ما عادى أحد قوماً أشدّ من معاداة عمر لأهل بیت  
الرسول صلی الله علیه وآله وسلم <sup>۱</sup>.

«هیچ کس با هیچ قبیله‌ای به اندازه و شدت دشمنی عمر با اهل  
بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دشمنی ننموده است».  
این روایت نشانگر دو مطلب است:

اوّل: اینکه ظالم‌تر از عمر پیدا نمی‌شود، و این ملعون حقد و  
کینه‌ای در درجه اول با اهل بیت علیهم السلام و بعد با شیعیان و  
دوستان ایشان داشت. و او با فتنه‌ها و بدعت‌های زیادی که در  
دین انجام داد، نسبت به ساحت مقدس ربوبی جسارت کرد،





چرا که او باعث شد بسیاری از مردم از مسیر صحیح و راه راست منحرف شده و گمراه گردند. و امیر مؤمنان علیه السلام در روایتی می فرمایند:

«اللهم أجز عمر لقد ظلم الحجر والمدر»<sup>۱</sup> خدایا! عمر را سزاده که به هر سنگ و کلوخی ستم نمود.

دوم: هیچ قومی مظلوم تر از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیستند و این در حالی است که قرآن کریم تأکید بسیاری داشت که نسبت به ایشان مودت و دوستی داشته باشند در آنجا که فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾<sup>۲</sup> (ای پیغمبر) بگو از شما اجر رسالت را نمی خواهم مگر اینکه مودت و دوستی به اهل بیت من داشته باشید.

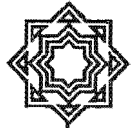
و با این سفارشات چه بسیار ظلمهائی خصوصاً از جانب عمر که به آن حضرات روا داشتند به طوری که امیر مؤمنان علیه السلام مرتباً می فرمودند: «ما زلت مظلوماً»<sup>۳</sup> (پیوسته به من ظلم شده است).

و از طرف دیگر آن حضرت وقتی بیاد همسرشان فاطمه زهرا

(۱) الجمل از شیخ مفید: ۶۲.

(۲) سوره شوری: ۲۳.

(۳) سفینه البحار: ج ۲/ ۱۰۸.



علیها سلام الله تعالی می افتادند، می فرمودند:

«ان فاطمة بنت رسول الله ﷺ لم تزل مظلومة»<sup>۱</sup> (همانا فاطمه دختر پیامبر اسلام ﷺ پیوسته به او ظلم می شد).

و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام فقط منحصر به زمان حیاتشان نبود، بلکه در هر زمانی که افکار عمری طرح شود نشانگر مظلومیت آنهاست، چون انتشار افکار آن ملعون و عمل به آن مساوی با تعطیلی احکام خدای متعال و پخش فساد در روی زمین و انحراف از مسیر اهل بیت علیهم السلام و دوری از ایشان است که منجر به خشم و غضب الهی می باشد.

و روی این حساب است که حضرت معصومین علیهم السلام از شیعیان و دوستان خود می خواهند که از دایره فکری و راه صحیح و عمل به دستوراتشان سرپیچی نکنند تا آراء و افکار باطل در آنها اثر نکند.

لذا بر ماست که دائماً در جهت احیاء امر اهل بیت علیهم السلام که خدای تبارک و تعالی آنها را برگزیده و سفراء و خلفای خود در روی زمین قرار داده، کوشا باشیم. ان شاء الله تعالی.



## دوستی با آنها

دوستی و محبت نسبت به ابو بکر و عمر و پیروان آنها گناه بزرگی است که عقوبت سختی دارد، و همانطور که بغض و عداوت با اهل بیت علیهم السلام شخص را به پایین ترین درجات جهنم می‌رساند، همینطور محبت و دوستی با دشمنان ایشان هم همان میسر را به دنبال دارد، و چنانچه از روایات استفاده می‌شود خواه طرف هر که می‌خواهد باشد در هر پست و مقامی ولو اینکه از ملائکه مقرب الهی است مانند جبرئیل و میکائیل.

الف - عقوبت کسی که آنها را دوست بدارد

امام صادق صلوات الله علیه فرمودند:

حقیق علی الله أن لا یدخل الجنة من كان فی قلبه مثقال حبة



من خردل من حبّهما<sup>۱</sup>.

ثابت و محقق است نزد حق تعالی که داخل بهشت نکند کسی که در قلب او به اندازه خردلی محبت آن دو نفر باشد. و در روایت دیگر آمده که آن حضرت فرمودند:

... والذي بعث محمداً بالحق، لو ان جبرئيل وميكائيل كان في قلبهما شيء (من حبّهما) لأكبّهما الله في النار<sup>۲</sup>.

سوگند به آن کسی که حضرت محمد ﷺ را بر حق مبعوث کرد، اگر در قلب جبرئیل و میکائیل ذره‌ای از حب آن دو نفر (ابا بکر و عمر) باشد خدای متعال آنها را با صورت در آتش جهنم خواهد انداخت.

ب - حبّ أهل بیت ﷺ و حبّ آنها در یک دل نگنجد

امیر مؤمنان علی عليه السلام فرمودند:

لا يجتمع حبّنا وحبّ عدوّنا في جوف إنسان، إنّ الله لم يجعل لرجل من قلبين في جوفه فيحب هذا ويبغض هذا، فأما محبّنا فيخلص الحبّ لنا كما يخلص الذهب بالنار لا كدر فيه فمن

(۱) تفسیر عیاشی: ج ۱ / ۱۵۶ و تفسیر برهان: ج ۱ / ۲۶۷ و تفسیر صافی: ج ۱ / ۲۳۷.

(۲) بحار الأنوار: ج ۴۵ / ۳۳۹ ح ۵.



أراد أن يعلم حبنا فليمتحن قلبه، فإن شاركه في حبنا حب  
عدونا فليس منا ولسنا منه والله عدوهم وجبرئيل وميكائيل  
والله عدو للكافرين<sup>١</sup>.

حب ما و حب دشمنان ما در يك دل جمع نمی شود، همانا  
خدای متعال در باطن هیچ فردی دو دل قرار نداده است که هم  
دوست بدارد این را و همه دشمن بدارد.

و اما محبت به ما، پس باید آن حب و دوستی خالص باشد  
همان طور که طلا را به وسیله آتش خالص می کنند که هیچ  
ناخالصی و چیز کدوری در آن نباشد.

پس هرکس می خواهد بداند که ما را دوست دارد قلب خود را  
امتحان کند. اگر با دوستی و محبت به ما، محبت دشمنان ما را  
هم در دل خود جای داده، پس (بداند) که از ما نیست و ما هم از  
او نیستیم و خدای متعال و جبرئیل و میکائیل دشمن او هستند  
و خدا دشمن کسانی است که کفر ورزیدند.

امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند:

كذب من ادعى محبتنا ولم يتبرء من عدونا<sup>٢</sup>.

دروغ می گوید کسی که ادعای محبت و دوستی ما را دارد و  
حال آنکه از دشمن ما بیزار می جوید.

(۱) تفسیر قمی: ۲ / ۱۷۱.

(۲) بحار الأنوار: ج ۲۷ / ۵۸.



## طرز تفکر عمر علیه اللعنة

سید فیروزآبادی (از کنز العمال: ۳۴۵/۶) نقل کرده از ضحاک که او گفته است:

عمر گفت: یالیتنی کنت کبش أهلي سمّوني ما بدا لهم حتی إذا کنت أسمن ما أکون زارهم بعض من یحبّون فجعلوا بعضي شواءً وبعضي قديماً ثم أکلوني فأخرجوني عذرة ولم أکن بشراً<sup>۱</sup>.

ای کاش من گوسفندی برای اهلیم بودم که مرا آن طور که می خواهند چاق می نمودند، تا وقتی که خوب پرگوشت شدم جمعی از دوستانشان که بدیدن آنها می آیند قسمتی از مرا سرخ کرده و قسمت دیگر را گوشت نمک سود کنند، سپس مرا می خوردند و بعد مرا به صورت مدفوع از خود خارج می کردند، و من انسان نمی شدم.





## جان‌کندن ابو بکر

دیلمی رحمه الله تعالی آورده است:

(هنگامی که ابو بکر در حال جان‌کندن بود) آه و واویلا می‌کرد،  
عمر به او گفت:

ای خلیفه رسول خدا ﷺ چرا چنین می‌کنی؟ گفت: این  
رسول خدا ﷺ به همراه علی بن ابی طالب علیه السلام مرا بشارت به  
آتش جهنم می‌دهند و با ایشان آن صحیفه‌ای است که در خانه  
کعبه بر آن هم عهد شدیم (مربوط به کشتن پیامبر در شب عقبه)  
و پیامبر می‌فرمایند: همانا به عهد خود وفا کردی و بر ولی خدا  
خروج نمودی پس بشارت بر تو و رفیقت در پایین‌ترین  
درکات جهنم.

عمر گفت: ... بگو لا اله الا الله (معبودی نیست جز خدای  
عزوجل)

ابو بکر گفت: نمی‌گویم و هیچگاه نمی‌توانم بگویم تا اینکه در



جهنم وارد و داخل تابوت شوم.  
وقتی اسم تابوت را برد گمان کردم هزیان می گوید پس گفتم  
کدام تابوت؟  
گفت: تابوتی از آتش که با قفل آتشین بسته شده که در آن  
دوازده نفرند، من و این رفیقیم.... سپس صورتش را به زمین  
چسباند و پیوسته آه و واویلا می کرد تا خوابش برد.<sup>۱</sup>

\* \* \*



## قتل عمر عليه اللّعة

اما کشتن عمر توسط ابو لؤلؤ صورت گرفته است، همان طور که در روایتی از هارون بن سعید آمده که گفته است، امیر مؤمنان عليه السلام به عمر عليه اللّعة فرمودند:

إني أراك في الدنيا قتيلاً بجراحة من أم معمر (أبي لؤلؤة) تحكم عليه جوراً فيقتلك!

(همانا تو را کشته می بینم در این دنیا، به جراحی تو توسط ام معمر (ابو لؤلؤ)، چرا که تو حکم ظالمانه ای در حق او می کنی پس او تو را می کشد).

«ابو لؤلؤ چه کسی بوده است؟»

ابو لولو مردی ایرانی و اسم فارسی او فیروز است و او از



بزرگان مسلمین و مجاهدین و از شیعیان مخلص امیر  
المؤمنین عليه السلام بود.<sup>۱</sup>

این بزرگمرد توفیق و سعادت بسیار بالائی داشت چرا که  
نفرین صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا علیها سلام الله به  
دست او برآورده شد و او بود که قاتل آن حضرت را به درک  
واصل کرد و بشریت را از شر و فتنه‌اش رهائی بخشید.

### کیفیت قتل

و اما در مورد کیفیت قتل در اینجا روایاتی است که می‌گوید  
ان ابا لؤلؤ استفتا عمر:

ما جزاء من عصی مولاه و غصب ملکه و ضرب امرأته؟  
فکتب: انه يجب عليه القتل، فلما استقبله قال:

لم عصيت علياً عليه السلام وهو مولاك فضربه ضربات في كل ضربة  
يلعنه استجيب فيه دعوة الزهراء عليها السلام لما دعت وقت خرق  
كتاب فدك<sup>۲</sup>.

ابو لولو به عمر علیه اللعنة نوشت: جزای کسی که نسبت به  
مولایش عصیان کند و ملک او را غصب کند و همسرش را  
بزند، چیست؟

(۱) سفينة البحار: ۷/۵۶۰ از ریاض العلماء ملا عبدالله افندی.  
(۲) طریق الإرشاد: ۴۵۶.



عمر در جواب نوشت: بدرستی که قتل این شخص واجب است. وقتی ابو لولو با عمر روبرو شد به او فرمود:  
چرا نسبت به امیر مؤمنان علی علیه السلام عصیان نمودی و حال آنکه او مولای تو بود. آن گاه ضرباتی به او زد و در هر ضربه ای او را لعنت می کرد و نفرین حضرت زهرا علیها السلام در مورد عمر در آن هنگامی که ورقه فدک را پاره نمود، مستجاب شد.

«ابو لؤلؤ بعد از کشتن عمر علیه اللعنة»

میرزا محمد تقی سپهر نوشته است: جماعتی از شیعیان را اعتقاد این است که ابو لؤلؤ بعد از آنکه عمر را مجروح و به قتل رساند از مدینه خارج شد و از راه و بیراهه خود را به قم رساند و از آن به کاشان رفت و بر تشیع خود باقی بود تا در کاشان از دنیا رفت پس دسته ای از شیعیان بدن مبارک او را گرفته و به خارج از شهر بردند تا به طرف جاده ای که نزدیک روستای فین بود رسیدند پس همان جا دفن نمودند و او را ملقب به «شجاع الدین» کردند.<sup>۱</sup>

مرحوم قاضی نورالله شوشتری (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده است:



همانا اهل کاشان می دانند، ابو لؤلؤ همان کسی است که عمر بن خطاب را به قتل رسانده و از ترس دشمنان به کاشان فرار کرده و آن جا پناهنده شده است و چون اهالی کاشان از دوستان اهل بیت بودند پس او را تعظیم و تکریم کرده و تا آخر عمر او را از شر دشمنان محافظت کردند و مزار او در خارج از شهر کاشان قرار دارد و عمر در نظر اهالی کاشان حقیر و بی اعتبار مانند ابو بکر در نظر اهل سبزوار است و لذا ملا حیرتی می گوید:

خوارم اندر ولایت قزوین

چون عمر در ولایت کاشان

و مولوی در مثنوی می گوید:

سبزوار است این جهان کج مدار

ما چوبوبکریم در وی خوار و زار<sup>۱</sup>

و ما بعد از این سالهای مدید گوئیم:

خدا رحمت کند تو را ای ابو لؤلؤ براستی که شادی را در قلبهای

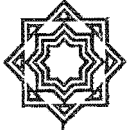
پر از حزن و اندوه فرزندان فاطمه زهرا عليها السلام وارد کردی و این

چنین از حریم مقدس ولایت امیر مؤمنان دفاع نمودی.

و در روایت است امیر مؤمنان عليه السلام به عمر علیه اللعنة فرمودند:

سَيَقْتُلُكَ - أَبُو لَوْلُؤُ - تَوْفِيقًا يَدْخُلُ بِهِ وَاللَّهُ الْجَنَانُ عَلِي

(۱) مجالس المؤمنین: ۸۷/۱ و ۸۸ و از او در منتخب التواریخ: ۸۰۶



الرجم منك<sup>۱</sup>.

(خواهد کشت تورا ابو لؤلؤ در حالیکه این توفیقی است از جانب خدای متعال و به خدا سوگند بواسطه این عمل وارد بهشت می شود بر خلاف میل و رغبت تو).

انتظار می رود از شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام که مرقد با صفای او را در کاشان زیارت کنند رحمة الله علیه.

\* \* \*



## أبو بكر و عمر در برزخ

شيخ القميين محمد بن حسن صفار از محمد بن عبدالجبار از  
عبدالله حجال از ابى عبدالله مكى حذاء از سواده بن على از  
بعض رجالش نقل کرده است كه گفته:

امير مؤمنان عليه السلام به حادث اعور كه نزد حضرت بود، فرمودند:  
هل ترى ما أرى؟

فقال: كيف أرى ما ترى وقد نور الله لك وأعطاك ما لم يعط  
أحداً؟

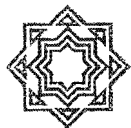
قال: هذا فلان - الأوّل - على ترعة من الترع النار يقول: يا  
أبا الحسن استغفر لي، لا غفر الله له؛

قال: فمكث هنيئة ثمّ قال: يا حارث هل ترى ما أرى؟

فقال: وكيف أرى ما ترى، وقد نور الله لك وأعطاك ما لم  
يعط أحداً؟

قال: هذا فلان - الثاني - على ترعة من ترع النار يقول: يا أبا





الحسن استغفر لي، لا غفر الله له<sup>١</sup>.

آیا می بینی آنچه را می بینم؟

عرضه داشت: چطور ببینم آنچه شما می بینید و حال آنکه  
خدای متعال برای شما نوری قرار داده و چیزی عطا فرموده که  
به هیچ احدی نداده است؟

حضرت فرمودند: این فلانی - اوّلی - است بر دری از درهای  
آتش قرار دارد و می گوید: ای ابا الحسن مرا ببخش.  
خدا او را نیامرزد.

گوید: حضرت کمی مکث کرده سپس فرمودند: ای حارث آیا  
می بینی آنچه را می بینم؟

عرضه داشت: چطور ببینم آنچه را شما می بینید و حال آنکه  
خدای متعال برای شما نوری قرار داده و چیزی عطا فرموده که  
به هیچ احدی نداده است؟

حضرت فرمودند: این فلانی - دوّمی - است بر دری از درهای  
آتش و می گوید:

ای ابا الحسن مرا ببخش.

خدا او را نیامرزد.

\* سلمان رحمة الله عليه گوید که امیر مؤمنان عليه السلام به من



فرمودند:

يا سلمان أتحبُّ أن أريك صاحبك؟

فقلت: نعم، فحرَّك شفَّتيه فرأيت ملائكة غلاظاً شداداً يأتون  
برجلٍ قد جعلوا في عنقه سلاسل الحديد والنار تخرج من  
منخره وحلقه الى عنان السماء والدخان قد أحاط بتلك البرية  
وملائكة خلفه تضربه حتى يمشي ولسانه خارج من خلفه من  
شدة العطش فلما قرب إلينا، قال لي:

تعرفه؟ فنظرته فإذا هو عمر بن الخطَّاب، فقال: يا أمير  
المؤمنين أغثني، فأنا عطشان معذب؛

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: ضاعفوا عليه العذاب، فرأيت  
السلاسل تضاعفت والملائكة والنيران تضاعفت فأخذه  
ذليلاً صاعراً،

فقال: يا سلمان! هذا عمر بن الخطَّاب، هذا حاله فإنه ما من  
يومٍ يمضي من يوم موته الى هذا اليوم إلا وتأتي الملائكة  
به وتعرضه عليّ فأقول لهم: ضاعفوا عذابه فيضاعف عليه  
العذاب الى يوم القيامة<sup>١</sup>.

ای سلمان! آیا دوست داری آنکه با تو معاشرت دارد رانشانت  
دهم؟



عرض کردم: بله، پس حضرت لبهایشان را تکان دادند، پس دیدم ملائکه غلاظ و شداد (ملائکه عذاب) شخصی را آوردند که برگردن او زنجیرهای آهنین بود و آتش از بینی و دهان او تا آنجا که چشم می‌دید به طرف آسمان می‌رفت و دود آن خلق را فرا گرفته بود. و ملائکه‌ای پشت سر او بودند و او را می‌زدند تا راه رود و زبانش از شدت عطش از پشت بیرون آمده بود. تا نزدیک به ما شد، حضرت به من فرمودند: آیا او را می‌شناسی؟

پس من نظر کردم دیدم او عمر بن الخطاب است. پس گفت:

ای امیر مؤمنان بدادم برس، من تشنه‌ام و عذاب می‌شوم؛ امیر مؤمنان عليه السلام امر فرمودند: عذاب بر او را بیشتر کنید، پس دیدم زنجیرها بیشتر شد و ملائکه و آتش هم بیشتر شدند و او را با ذلت و خواری گرفتند.

پس حضرت فرمودند: ای سلمان! این عمر بن الخطاب است. این احوال اوست و همانا از اول مرگش تا امروز روزی نیست مگر این که ملائکه او را نزد من می‌آورند و من به آنها می‌گویم: عذابش را بیشتر کنید، پس عذاب بر او بیشتر می‌شود تا روز قیامت.

در برهوت

امیر مؤمنان علیه الصلاة والسلام به جابر بن عبدالله فرمودند:



يا جابر كشف لي عن برهوت<sup>۱</sup> فرأيت الشينبويه وحبتر  
(الأول والثاني) وهما يعذبان في جوف تابوت في برهوت،  
فنادياني: يا أبا الحسن يا أمير المؤمنين ردنا إلى الدنيا نقرّ  
بفضلك ونقرّ بولايتك.

فقلت: لا والله لا فعلت - لا والله - لا كان ذلك أبداً.

ثم قرء (عليه السلام) هذا الآية: ﴿ولو ردّوا لعادوا لما نهوا  
عنه وانهم لكاذبون﴾<sup>۳.۲</sup>.

ای جابر! برهوت بر من نمودار شد شینبویه و حبتر (ابا بکر و  
عمر) را دیدم که در تابوتی در برهوت عذاب می شوند. پس مرا  
صدا زدند:

ای ابا الحسن ای امیر مؤمنان ما را به دنیا برگردان اقرار به فضل  
و ولایت تو می کنیم.

من گفتم: نه به خدا سوگند نمی کند - نه به خدا سوگند - این کار  
ابدا نمی شود.



(۱) برهوت چاهی است در حضرموت که ارواح کفار در آنجا بند و در  
روایت است «بدترین آب روی زمین آب برهوت است» مجمع  
البحرین: ۱۹۳/۱. و در روایت دیگر است: «بهترین چاه که کننده شد  
روی زمین زمزم و بدترین آن برهوت است» منتهی الارب: ۷۶/۱، و در  
برهان آمده: چاهی است که ارواح کفار و منافقین در آن جمع اند.  
لغت نامه دهخدا: ۱۰۰۳/۱۰.

(۲) سورة انعام: ۲۸.

(۳) تأویل الآيات: ۱۶۳/۱.



سپس حضرت عليه السلام قرائت فرمودند این آیه را: «ولو ردّوا... اگر برگردانده شوند (به دنیا) دوباره بدان چه از آن نهی شده‌اند بازگردند و آنان دروغگویانند».

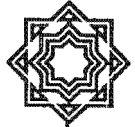
و همچنین رئیس مذهب ما امام جعفر صادق عليه السلام به این مطلب اشاره فرموده‌اند در ابیاتی که منسوب به ایشان است:  
 من شدّ عنّا فبرهوت مکانته

ومن أتانا فجنّات ورضوان

(هرکس از ما کناره‌گیری کند پس برهوت جایگاه اوست و هرکس به سوی ما آید پس در باغها و بهشت رضوان متنعم است).

پس جایگاه عمر و ابا بکر و هرکس که علم دشمنی با اهل بیت عليهم السلام را بردارد برزخش را در «برهوت» به سر می‌برد و حال آنکه دوستان و موالیان اهل بیت عليهم السلام در عالم برزخ تا قیامت در وادی السلام بسر برند.

\* \* \*



## هنگام ظهور حضرت بقية الله الأعظم

عجل الله تعالى فرجه الشريف

الف - ابو بكر و عمر به هنگام ظهور

۱- حسین بن حمدان از محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله حسنی، از ابی شعیب و محمد بن نصیر، از عمر بن فرات از محمد بن مفضل، از مفضل بن عمر نقل شده<sup>۱</sup> که او از امام صادق علیه السلام سؤال کرد:

... ای آقای من! پس از آن (مکه) مهدی به کجا می رودند؟ فرمودند: به مدینه جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس چون وارد مدینه شوند از برای او در آنجا مقام بزرگ عجیبی است که ظاهر می شود در آنجا سرور و شادی مؤمنین و خواری و ذلت اشخاص کافر.

(۱) به جهت طولانی بودن روایت به ترجمه آن اکتفا می کنیم.



مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! چیست آن مقام بزرگ عجیب که ظاهر می شود در آن شادی مؤمنین و خواری کافرین؟ فرمودند: وارد می شود به سوی قبر جدش رسول خدا ﷺ، پس می گوید: ای گروه خلائق! این است قبر جد من رسول خدا ﷺ؟

می گویند: آری، ای مهدی آل محمد!

پس می گوید: کیست در قبر با او؟

گویند: دو نفر همراه و هم جوار او: ابو بکر و عمر.

پس می گوید در حالتی که داناتر از همه خلق است به آن دو نفر، و همه می شنوند: ابو بکر و عمر کیانند؟ و چگونه این دو نفر (فقط) از میان خلق با جد من رسول خدا ﷺ در اینجا دفن شده اند؟ و شاید غیر از اینها در اینجا مدفونند، پس مردمان می گویند: ای مهدی آل محمد! در اینجا غیر از این دو نفر کسی دفن نشده و جز این نیست که دفن شدن ایشان در اینجا برای این است که این دو نفر خلیفه پیامبر ﷺ و پدر زنهای آن حضرت بوده اند، پس بعد از سه روز به مردم می فرماید: این دو نفر را از قبرهایشان بیرون بیاورید، پس بیرون آورده می شوند در حالی که بدنهای ایشان، تر و تازه است و نعیمی در خلقت ایشان روی نداده و رنگ ایشان برنگشته، پس می فرماید: آیا در میان شما کسی ایشان را می شناسد؟



می‌گویند: ای مهدی آل محمد! ایشان را به وصف می‌شناسیم، هم جوار با جدّت غیر از این دو نفر نیستند.

پس فرمود: آیا کسی هست که غیر از این سخن گوید و شک داشته باشد در ایشان؟

می‌گویند: نه، پس تأخیر می‌ندازد آن حضرت بیرون آوردن ایشان را تا سه روز، پس این خبر در میان مردم منتشر شده و مهدی حاشر می‌شود و دیوارها را از این دو قبر بر می‌دارد و به نُقبای خود می‌فرماید: کاوش کنید و خاک این دو قبر را به عقب ریزید (نبش کنید)، پس با دستهای خود خاکها را کنار می‌زنند تا آنکه به جسد این دو نفر می‌رسند و آنها را در حالتی که تر و تازه می‌باشند بیرون می‌آورند «به همان صورتی که در دنیا بوده‌اند»، پس کفهای ایشان را دور می‌کنند و امر می‌فرماید: آنها را بر شاخهٔ درخت خشک شده پوسیده‌ای بیاویزند، پس آویخته می‌شوند ناگهان درخت مرده، زنده می‌شود و بالا می‌رود و برگ می‌آورد و شاخه‌های آن دراز می‌شوند، سپس دوستان ایشان که از اهل شک و ریبند می‌گویند: به ذات خدا قسم! این است شرف حقیقی، و هر آینه رستگار شدیم به سبب محبت و دوستی‌ای که به ایشان داریم، و خبر می‌دهد کسی که ظاهر نکرده حقیقت خود را، به آنچه از محبت و دوستی این دو نفر در دل پنهان کرده است، اگر چه به





اندازه دانه‌ای از محبت و ولایت آن دو باشد، پس حاضر می‌شوند در نزد این دو نفر و می‌بینند این دو نفر را و آنها آزمایش و امتحان کرده می‌شوند به دیدن این دو نفر، و منادی مهدی ندا می‌کند: هر که این دو نفر یاران رسول خدا را که با او هم جوارند دوست می‌دارد یک طرف بایستد، پس مردم دو دسته می‌شوند: دوستان ایشان در یک طرف، و آنهایی که بیزار از ایشانند در طرف دیگر، پس مهدی علیه السلام به دوستان این دو نفر بیزاری جستن از آنها را عرضه می‌دارد، پس می‌گویند: ای مهدی آل رسول خدا! ما از ایشان بیزاری نمی‌جوئیم و نمی‌دانستیم که این دو نفر در نزد خدا و نزد تو این منزلت و مقام را دارند، و این فضیلتی است که برای ایشان ظاهر شد؛ ما در این ساعت از این دو نفر بیزاری بجوئیم؟ و حال آنکه دیدیم از این دو نفر آنچه را که در این وقت دیدیم از تر و تازه بودن جسد‌های این دو نفر و زنده شدن درخت به سبب این دو نفر، بلکه به ذات خدا قسم! بیزاری می‌جوئیم از تو و از کسی که ایمان به تو آورد و به این دو نفر ایمان نیاورد و کسی که این دو نفر را به دار آویخت و بیرون آورد بدنهای این دو نفر را از قبر و کرد به این دو نفر آنچه را کرد، پس امر می‌فرماید مهدی علیه السلام باد سیاهی را، که بوزد بر ایشان و آنها را بگرداند «مانند تنه‌های درخت خرماي پوسیده شده که از جا کنده شده باشد».



پس امر می فرماید: این دو بدن را فرود می آورند به نزد آن حضرت و آن دو نفر را به اذن خدای تعالی زنده می کند و امر می فرماید تا مردمان جمع شوند، پس حکایت می کند برای مردم «کارهای این دو نفر» را که در گردش شبها و روزها در هر دوره ای از «این دو نفر» سر زده، تا اینکه می گوید برای مردم: «داستان کشتن قاییل، هابیل را (که هر دو پسران آدم بوده اند)

\* و جمع کردن آتش را برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام

\* و انداختن یوسف را در چاه

\* و حبس شدن یونس را در شکم ماهی

\* و کشته شدن یحیی علیه السلام را

\* و به دار آویختن عیسی علیه السلام را

\* و عذاب جرجیش و دانیال علیه السلام را

\* و زدن سلمان فارسی را

\* و آتش زدن بر خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و

حسین علیه السلام را برای سوزاندن ایشان

\* و تازیانه زدن بر دست صدیقه کبری فاطمه علیه السلام را

\* و لگد زدن بر شکم او را

\* و سقط کردن محسن علیه السلام او را

\* و زهر دادن حسن علیه السلام را

\* و کشتن حسین علیه السلام را



\* و سر بریدن کودکان او (و برادران او) و پسر عموهای او و یاران او را

\* و اسیر کردن ذریه‌های رسول خدا ﷺ را

\* و ریختن خونهای آل محمد ﷺ را

\* و هر خونی که به حرام ریخته شده را

\* و هر فرجی که به حرام نکاح شده را

\* و هر عمل پلید و زشت و گناه و ظلم و جور و ستمکاری را که از زمان آدم ﷺ تا وقت قیام قائم ما روی داده و می‌دهد، حضرت آن را بر «این دو نفر» می‌شمارد و آن دو را ملزم می‌کند به اعتراف به آنها و این دو نفر اعتراف می‌کنند به انجام آن کارها.

پس از آن، حضرت فرمان می‌دهد این دو را، پس از آن وقت قصاص می‌کند ظلمهائی که «این دو نفر» به حاضرین کرده‌اند. پس «این دو نفر» را به دار می‌زند و امر می‌فرماید آتشی را که از زمین بیرون می‌آید پس این دو نفر را با درخت می‌سوزاند، پس امر می‌فرماید بادی را تا آنکه خاکستر این دو نفر را در دریا ریزد ریختن شدیدی.

مفضل گفت: ای آقای من! آیا این آخرین عذاب این دو است؟ فرمود: حاشا، ای مفضل! به خدا قسم! هر آینه رجعت می‌کند و حاضر می‌شود آقای بزرگوار ما حضرت محمد رسول الله ﷺ



و صدیق اکبر امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین و  
 یک یک ائمه علیهم السلام و هر مؤمن خالصی «هر که تمام درجات  
 ایمان را کسب کرده» و هر کافر خالصی «هر که تمام درکات کفر  
 را سپری کرده» و هر آینه قصاص کرده می شوند این دو نفر  
 برای تک تک ظلم‌هایی که انجام داده‌اند تا آنکه در هر شبانه  
 روز هزار بار کشته می شوند، و می رسند این دو نفر به آنچه خدا  
 می خواهد (و در علم اوست) از عذاب، ... تا آخر روایت.<sup>۱</sup>

۱- ه در حدیث دیگر از حنان بن سدید نقل شده که گوید از امام  
 باقر علیه السلام درباره آن دو نفر سؤال کردم حضرت فرمودند  
 یا أبا الفضل! ما تسألني عنهما؟

فوالله ما مات منا ميت قط، إلا سخطاً عليهما و ما منا اليوم  
 إلا سخط عليهما، يوصي بذلك الكبير منا الصغير، إنما  
 ظلمانا حتنا، ومنعانا فيئنا، وكانا أول من ركب أعناقنا وبثقا  
 علينا بثقا في الإسلام لا يسكر أبداً حتى يقوم قائمنا أو يتكلم  
 متكلمنا ثم قال:

أما والله لو قد قام قائمنا وتكلم متكلمنا لأبدي من أمورهما  
 ما كان يكتنم ولكنتم من أمورهما ما كان يظهر، والله ما أسست  
 من بليّة ولا قضية تجري علينا أهل البيت إلا هما أسسا

(۱) نقل کرده شیخ جلیل حسن بن سلیمان حلی در کتابش «مختصر  
 بصائر الدرجات: ۱۸۹».



أولها، فعليهما لعنة الله والملائكة والناس أجمعين<sup>١</sup>.

ای پدر فضل! چه می‌پرسی از آن دو؟

به خدا سوگند همهٔ گذشتگان ما خاندان بر آن دو غضبناک بوده، و همهٔ ما نیز در این روزگار بر آنها غضبناک هستیم، بزرگان ما خردسالان را سفارش به دشمنی با آن دو می‌کنند. آن دو بر ما ظلم کردند و حق ما را گرفتند و خمس که اختصاص به ما داشت را از ما دریغ داشتند و اولین کسانی بودند که بر ما چیره و غالب شده و بر علیه ما در اسلام رخنه‌ای ایجاد کردند که تا وقتی که مهدی ما عجل الله تعالی قیامه قیام کند و سخنگوی ما سخن گوید، پایدار خواهد بود.

سپس فرمودند: هنگامی که آن حضرت قیام نماید و سخنگوی ما سخن بگوید ظلم و جنایات پنهانی آنها را اظهار کرده و از تبلیغات دروغین و فضائل ساختگی آنها جلوگیری خواهد کرد.

به خدا سوگند! بلائی بر ما اهل بیت پایه ریزی نشد و حادثه‌ای بر ما پیش نمی‌آید، مگر اینکه اساس و بنیان اولیه‌اش را آن دو نفر گذاشته‌اند، پس لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد.



۳- اسحاق بن عمّار از امام جعفر صادق عليه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

إذا قدم القائم عليه السلام ... يخرجهما غضين رطبين فيلعنهما ويتبرأ منهما ويصلبهما ثم ينزلهما ويحرقهما ثم يذريهما في الريح<sup>۱</sup>.

هنگامی حضرت مهدی عليه السلام بیایند... آن دو نفر (ابا بکر و عمر) را از قبر، تر و تازه بیرون می‌کنند، پس بر آن دو نفر لعن و نفرین کرده و سپس دارمی زنند و بعد پائین آورده و می‌سوزانند و خاکستر آنها را به باد می‌دهند.

۴- محمد بن الحسن شیبانی در نهج البیان در ذیل آیه مبارکه: ﴿ونرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون﴾<sup>۲</sup> (و به فرعون و هامان و سپاهیانشان نشان می‌دهیم آنچه را از آن می‌ترسیدند) گوید از امام باقر عليه السلام و امام صادق عليه السلام روایت است که فرمودند:

انّ فرعون و هامان هنا، هما شخصان من جبابرة قریش يحييهما الله تعالى عند قيام القائم من آل محمّد عليه السلام في آخر الزمان فينتقم منهما بما أسلفا<sup>۳</sup>.

(۱) بحار الأنوار: ج ۵۲ / ۳۸۶ ح ۲۰۱.

(۲) سورة قصص: ۶.

(۳) اللوامع النورانية: ۲۷۹ - ۲۷۸ رقم ۵۷۲.



همانا فرعون و هامان در اینجا منظور آن دو نفر متکبر  
 قریش اند که خدای متعال آنها را هنگام قیام قیام کننده از آل  
 محمد صلی الله علیه و آله (حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) در  
 آخر الزمان زنده گرداند و انتقام اعمال گذشته شان را از آن دو  
 می گیرد.



### ب - عائشه به هنگام ظهور

امام باقر صلوات الله علیه فرمودند:  
 أما لو قام قائمنا لقد ردت إليه الحميراء حتى يجلد لها الحد  
 وحتى ينتقم لابنة محمد صلی الله علیه و آله فاطمة عليها السلام، منها.  
 اگر قیام کند قیام کننده ما (حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه  
 الشریف) هر آینه حمیراء (عائشه علیها اللعنة) را به سوی آن  
 حضرت می آورند تا او را حد زده و انتقام دخت پیامبر صلی الله علیه و آله  
 حضرت فاطمه زهرا عليها السلام را از آن بگیرند.







## عمر در قیامت

۱- امام صادق عليه السلام فرمودند:

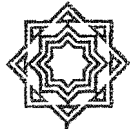
لما أُسري بالنبي صلى الله عليه وآله، قيل له:

.... أوّل من يحكم فيهم محسن بن علي عليه السلام وفي قاتله ثمّ  
في قنقذ، فيؤتيان هو وصاحبه، فيضربان بسياط من نار، لو  
وقع سوط منها على البحار لغلت من مشرقها الى مغربها  
ولو وضعت على جبال الدنيا لذابت حتى تصير رماداً  
فيضربان بها... الخبر<sup>۱</sup>.

وقتیکه پیامبر صلى الله عليه وآله را به معراج بردند، به ایشان گفته شد:

اول کسی که درباره آنها حکم می شود محسن بن علی عليه السلام و  
قاتل او است و سپس درباره قنقذ می شود. پس قنقذ و رفیقش  
را می آورند و آنها را با تازیانه هائی از آتش می زنند، که اگر





یکی از آن تازیانه‌ها بر دریاها بخورد هر آینه از شرق تا به غرب دریاها به جوش می‌آیند و اگر بر کوهها بخورد، هر آینه نرم شده تا مثل خاکستر شوند، پس آن دو به این تازیانه کتک می‌خورند... تا آخر.

۲- ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

إذا كان يوم القيامة يؤتى بأبليس في سبعين غلاً وسبعين كبلاً، فينظر الأول الى زفر في عشرين ومائة كبل وعشرين ومائة غلّ فينظر إبليس، فيقول:

من هذا الذي أضعفه الله له العذاب وأنا أغويت هذا الخلق جميعاً؟

فيقال: هذا زفر،

فيقول: بما حدّد له هذا العذاب؟

فيقال: ببغيه على علي عليه السلام .<sup>۱</sup>

هنگامی که روز قیامت می‌شود ابلیس را می‌آورند در هفتاد طوق آهنین و هفتاد قید و بند، پس نگاه می‌کند به زفر (عمر) که در صد و بیست قید و بند و صد و بیست طوق آهنین است، سپس می‌گوید:



این کیست که خدای عزوجل عذابِ او را مضاعف کرده و حال  
آنکه من بودم که همه خلق را گمراه کردم؟  
پس گفته می‌شود: این زفر (عمر) است.  
ابلیس می‌گوید: به چه چیز این عذاب برای او معین شده؟  
گفته می‌شود: به خاطر ظلمها و جنایاتی که نسبت به امیر  
مؤمنان علیه السلام روا داشت.





## أبو بكر و عمر در آتش جهنم

١- امام صادق عليه السلام از پدرشان عليه السلام از امير مؤمنان عليه الصلاة والسلام نقل فرموده كه آن حضرت فرمودند:

خُرَجْتُ ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى ظَهْرِ الْكُوفَةِ وَبَيْنَ يَدَيَّ قَبْرٌ، فَإِذَا إِبْلِيسُ قَدْ أَقْبَلَ، فَقُلْتُ: بئس الشيخ أنت،

فَقَالَ: لِمَ تَقُولُ هَذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَوَاللَّهِ لِأُحَدِّثَنَّكَ بِحَدِيثٍ عَنِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَا بَيْنَنَا ثَلَاثُ:

إِنَّهُ لَمَّا هَبَطَتْ بِخَطِيئَتِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ نَادَيْتُ: إِلَهِي

وَسَيِّدِي مَا أَحْسَبُكَ خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَشْقَى مِنِّي، فَأَوْحَى اللَّهُ

تَعَالَى إِلَيَّ: بَلَى قَدْ خَلَقْتَ مِنْ هُوَ أَشْقَى مِنْكَ، فَاَنْطَلَقَ إِلَى

مَالِكِ يَرِيكُهُ، فَاَنْطَلَقْتُ إِلَى مَالِكِ،

فَقُلْتُ: السَّلَامُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامُ، وَيَقُولُ: أَرْنِي مَنْ هُوَ أَشْقَى

مَنِّي؛

فَاَنْطَلَقَ بِي مَالِكُ إِلَى النَّارِ فَرَفَعَ الطَّبَقَ الْأَعْلَى فَخَرَجَتْ نَارُ



سوداء ظننت أنها قد أكلتني وأكلت مالكا، فقال لها: اهدئي فهدأت، ثم انطلق بي الى الطبق الثاني فخرجت نار هي أشد من تلك سواداً وأشد حمى، فقال لها: أحمدي فخدمت إلى أن انطلق بي الى السابع، وكل نار تخرج من طبق هي أشد من الاولى، فخرجت نار ظننت أنها قد أكلتني وأكلت مالكا وجميع ما خلقه الله عز وجل، فوضعت يدي على عيني وقلت: مرها يا مالك تخمد والّا خدمت، فقال: إنك لن تخمد إلى الوقت المعلوم، فأمرها فخدمت، فرأيت رجلين في أعناقهما سلاسل النيران معلقين بها الى فوق، وعلى رؤوسهما قوم معهم مقامع النيران يجمعونهما بها، فقلت: يا مالك: من هذان؟ فقال: أوما قرأت على ساق العرش - وكنت قبل قرأته قبل أن يخلق الله الدنيا بألفي عام ﷺ :

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، أيّده ونصرته بعلي».

فقال: هذان عدواً أولئك وظالمهم.

روزی از کوفه همراه با قبر خارج شدم، پس ناگاه ابلیس به ما برخورد نمود، پس گفتم: بدشیخی هستی، پس گفت: چرا این سخن را به من می گوئی یا امیر المؤمنین؟ به خدا سوگند حدیثی را برای شما خواهم گفت که بی واسطه آن را از جانب



خدای متعال نقل می‌کنم که بین ما سوّمی وجود نداشت:

هنگامی که به سبب معصیتم به آسمان چهارم فرود آمدم، فریاد زدم: بارالها گمان نمی‌کنم موجودی را شقی‌تر از من آفریده‌ای، پس وحی نمود به من خدای متعال: آری شقی‌تر از تو آفریده‌ام، پس برو نزد مالک تا او را به تو نشان دهد، به سوی مالک رفتم و گفتم: خدای متعال «سلام» به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: شقی‌تر از من را به من نشان بده، پس مرا به سوی آتش جهنم برد و طبق اول جهنم را بالا زد و آتش سیاهی از میان برخواست، گمان کردم که من و مالک را آتش خواهد گرفت. پس مالک به آتش فرمان داد که آرام بگیرد و آن هم آرام گرفت. سپس مالک مرا به طبق دوّم برد، پس آتشی شدیدتر از آتش اوّل پیا خواست و دستور آرام شدن را به آن داد تا اینکه به طبق هفتم رسیدیم و آتشی که از هر طبق برمی‌خواست از طبق قبلی سیاه‌تر و سوزانده‌تر بود، تا این که آتشی پیا خواست، گمان کردم که مرا و مالک و تمام مخلوقات خدا را خواهد بلعید. دستم را به روی چشمانم قرار دادم و گفتم ای مالک دستور خاموشی آن را صادر نما و الاّ نابود خواهم شد. مالک گفت: اما تو تا روز قیامت نابود نخواهی شد. سپس دستور داد و آن آتشین آرام شد. آنگاه دو مرد را دیدم که در گردن آنها زنجیرهای آتشین وجود داشت و این دو (ابا بکر و



عمر) را به آن زنجیرها آویزان کرده بودند و بر سر این دو نفر  
عده‌ای بودند و با گرزهایی آتشین ضرباتی فرود می‌آوردند.  
گفتم: ای مالک: این دو کیستند؟ گفت: مگر نخوانده‌ای بر ساق  
عرش (و من دو هزار سال قبل از آنکه خدا دنیا را بیافریند  
خوانده بودم) لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته  
بعلي عليه السلام (معبودی جز خدای یکتا نیست و محمد صلى الله عليه وآله وسلم  
فرستاده او و او را به علی عليه السلام تأیید و نصرت نمودم).  
پس گفت: این دو نفر دشمنان و ستم‌کنندگان به رسول  
خدا صلى الله عليه وآله وسلم و حضرت علی عليه السلام هستند.

۲- امام صادق علیه الصلاة والسلام فرمودند:  
انّ أهل النار يتأذون بهما وبأصواتهما كما تتأذون بصوت  
الحمار<sup>۱</sup>.  
همانا اهل جهنم از آن دو (ابا بکر و عمر) و از صدایشان در  
اذیت‌اند همان طور که شما از صدای «خر» اذیت می‌شوید.





## مناظره شیخ مفید اعلیٰ اللہ مقامہ با عمر علیہ اللعنة

موضوعی است تعجب آور...!  
 شیخ مفید کجا و عمر کجا...!  
 عمر در زمان رسول خدا ﷺ و شیخ مفید در زمان غیبت  
 کبری بود.  
 بله واقعاً جای تعجب است، ولی باید گفت این مناظره و بحث  
 در عالم واقع نبوده، چرا که در طی رؤیایی که شیخ مفید دیده  
 صورت گرفته است.

و این علامت ایمان خالص و پاکِ دانشمندی عامل و بزرگ  
 مانند شیخ مفید است که ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام آنچنان  
 برای او مانند خورشید واضح و استوار است که حتی آماده  
 است برای بحث و گفتگو و مناظره در اثبات آن، حتی با خود  
 عمر بن الخطاب...







و آن قدر نفرت و بیزاری او از خلفای غاصب زیاد است که این عداوت و دشمنی حتی در عالم رؤیا هم اثر خود را می‌گذارد. و این است روح بلند دوستان علی علیه السلام.

و بی خود نیست که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف علاقه و محبتی به شیخ مفید عنایت دارند که به او می‌فرمایند: الأخ السدید والولی الرشید (برادر استوار و دوست هدایت یافته) و اما آن مناظره و بحث چنین است که: شیخ مفید أعلى الله مقامه الشریف می‌فرماید:

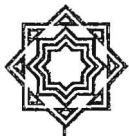
در خواب دیدم که در راهی گذر می‌کردم و مردم بسیاری گرداگرد هم بودند. گفتم این چیست؟ گفتند: این حلقه‌ای است در گرد مردی که قصه می‌گوید، گفتم: آن مرد کیست؟ گفتند: عمر بن الخطاب است.

پیش رفته و مردم را کنار زدم و درون حلقه درآمدم بناگاه مردی را دیدم برای مردم سخنرانی می‌کند درباره چیزی که من نفهمیدم و سخنش را بریده و گفتم: ای شیخ به من بگو کلمه:

﴿ثاني اثنين إذ هما في الغار﴾<sup>۱</sup> چه دلالتی به فضیلت ابو بکر دارد؟

گفت: دلالت آن به فضل ابو بکر از شش راه است:





اول اينکه: خدا پيغمبرش را ياد کرده و ابو بکر را با او آورده و «دوم» او خوانده و فرموده: «ثاني اثنين» (دوم دو تا).  
دوم: شرح داده که هر دو تن در يکجا بودند و به يکديگر اُفت داشتند که فرموده: «إِذْ هَمَّا فِي الْغَارِ» (وقتی که هر دو در غار بودند).

سوم: او را به پيغمبر بست داده که در صحبت آن حضرت بوده تا آنان را هم رتبه کرده باشد که فرموده: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ» (چونکه به همراه خود گفت).

چهارم: از اين رو که گزارش داده از مهرورزی پيغمبر به او برای موقعیتی که نزد او داشته و فرموده: «لَا تَحْزَن» (اندوه مخور).  
پنجم: اعلام به اينکه به او خبر داده به راستی خدا به همراه ما است، برابر هم و يار آنان است و از هر دو دفاع می کند و فرموده: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (براستی که خداوند به همراه ما است).

و ششم: گزارش داده از نزول سکینه بر ابو بکر، زیرا پيغمبر که هرگز جدا از سکینه نبوده و فرموده: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ».  
و اين شش مقام است در آيه که دلالت دارند بر فضل ابو بکر در آيه غار که تو و ديگران را امکان دست يافتن به آنها نبوده است.

شيخ مفيد رحمته الله گفته: من به او گفتم: سخن خود را پروراندی و شرح آن را به نهايت رساندی تا آنجا که هيچ آفريده ای نتواند



حجت فضل یارت را بر آن افزایش جز اینکه من بیاری خدا و توفیق او آنچه را آوردی چون خاکستری در برابر باد سخت بر باد خواهم داد.

اما اینکه گفتی خدا ذکر پیغمبر نموده و ابو بکر را دومی آن حضرت شمرده هیچ فضلی از آن مستفاد نمی شود زیرا گزارشی است از «شمار» و «تعداد» به جان خودم سوگند که آنان با هم دوتا بودند و ما می دانیم که مؤمن و یک کافر با هم دوتا باشند چنانچه یک مؤمن و یک مؤمن هم در شمار «دوتا» باشند، پس در ذکر شماره برای تو فائده ای نباشد که مورد اعتماد گردد و اثبات فضل نماید.

و اما اینکه گفتی آنانرا به اجتماع در یک جا وصف کرده؛ مانند همان جمع در شمار است، زیرا در یک مکان بسا که مؤمن و کافر گرد هم آیند چنانچه در شمار، مؤمن و کافر با هم رده می شوند و نیز مسجد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شریف تر از غار است و در آن مؤمن و منافق و کافر هم با هم گرد می آمدند و در اینباره است قول خدای تعالی ﴿فَمَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلِكَ مَهْطَعِينَ \*﴾  
عن اليمين وعن الشمال عزين ﴿﴾ «پس کافران را چیست که به تو چشم دوخته و به سویت شتابانند، \* از راست و از چپ گروه گروه - معارج: ۳۶ و ۳۵».

و نیز کشتی نوح مجمع پیغمبر و شیطان و چهار پایان بود و



روشن است که اجتماع در یکجا دلالت ندارد بر فضلی که تو ادعا کردی و این دو وجه فضیلت باطل شدند.

اما اینکه گفتی وابستگی ابو بکر را به ذکر صحبت و همدمی با پیغمبر از دو فضل نخست سست تر است، زیرا صحبت و همدمی هم می تواند میان مؤمن و کافر باشد، و دلیل بر آن قول خدای عزوجل است: ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نَظْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا﴾ «یارش که با او گفت و شنود می کرد گفت: آیا به آن که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید و آنگاه مردی راست بالا و تمام اندام کرد کافر شده ای؟! - کهف: ۳۶».

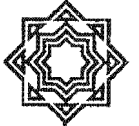
و نیز صاحب و همدم درباره همدمی خردمند با چهار پا گفته می شود و دلیلش گفته مردم عرب زبانست که الاغ را صاحب آدمی خواندند و گفتند:

انَّ الحمار مع الحمار مطية

فإذا خلوت به فلبئس الصّاحب

حمار که با حمار باشد بارکش است، چون تو با او تنها شری چه بد صاحبی باشد.

و نیز بی جانی را با موجود زنده صاحب نامیده اند، مثلاً قول شاعر درباره شمشیر:



ذرت هنداً وذاك غير اختيان

ومعي صاحب كتوم اللسان

بدیدار هند رفتم پس از کناره گیری از او، به همراه صاحب و یاری بود بی زبان.

مقصودش از صاحب بی زبان شمشیر است و چونکه صاحب به همراهی مؤمن و کافر و خردمند و چهار پا و حیوان و جماد گفته شده هیچ حجّتی برای یار تو در آن نباشد.

و اما اینکه گفتی به او فرموده: «اندوه مخور» این خود وبال و کاستی او است و دلیل بر خطای او، زیرا دلالت بر نهی او دارد از اندوه خوردن چون صیغۀ نهی آورده که «لا تفعل» است و این اندوه خوری ابو بکر یا طاعت بوده یا گناه، اگر طاعت بوده که پیغمبر از طاعت نهی نمی کرد بلکه بدان فرمان می داد و دعوت می کرد و اگر گناه بوده که پیامبر ﷺ از آن نهی کردند و به تحقیق که آید کریمه شهادت به معصیت بودن آن می دهد به دلیلی که آن حضرت نهی فرموده است.

و اما اینکه فرمود: «خدا همراه ما است» راستش پیغمبر به او اعلام کرده که خدا همراه من است و مرا یاری کند و از خودش بلفظ جمع تعبیر کرده؛ چنانکه خدا فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ «ما خودمان فرو فرستادیم ذکر (قرآن) را و به راستی که ما برایش نگهبانیم - حجر: ۹».



و گفته‌اند که ابو بکر گفته: ای رسول خدا اندوه من برای برادرت علی بن ابی طالب است که چه شود او را (زیرا در همان شب که آن حضرت با ابو بکر از مکه بیرون رفته و در غار مخفی شدند حضرت امیر علیه السلام در بستر آن حضرت خوابیده بود که نقطه هجوم چندین مرد شمشیر زن قریش بود) و پیغمبر در جوابش فرموده: «براستی که خدا با ما است» یعنی با من و برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام.

و اما اینکه گفتی «سکینه بر ابو بکر فرود آمده» این خلاف قرآن است زیرا آنکه بر او سکینه فرود شده همان است که خدا او را با لشکریانش تأیید کرده و دنبال «أنزل السکینة» فرموده: «وأيده بجنود لم تروها» و اگر بر ابو بکر سکینه فرود آمده باشد باید او مؤید بلشکریان خدا شده باشد و این کلمه پیغمبر صلی الله علیه و آله را از مقام و جایگاه پیغمبری بیرون می‌برد و اگر اینجا را به سود صاحب نگفته می‌گذاشتی برایش بهتر بود زیرا خدا در دو جای قرآن به نزول سکینه بر پیغمبر خود تصریح کرده که همراهش مؤمنان بودند و آنان را هم با آن حضرت در این فضیلت شریک کرده و در یکی از آنان فرموده ﴿فأنزل الله السکينة علی رسوله وعلی المؤمنین وألزمهم کلمة التقوی﴾ «پس خدا سکینه و آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو آورد و سخن پرهیزگاری را با آنان همراه داشت - فتح: ۲۶».





و در جای دیگر فرموده ﴿ثم انزل الله سكينته على رسوله  
وعلى المؤمنين وأنزل جنوداً لم تروها﴾  
«آنگاه خدا آرامش و سکینه خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان  
فرو فرستاد و سپاهيانی که آنان را نمی دیدند فرو فرستاد -  
توبه: ۲۶».

و چون آن حضرت در غار بود نزول سکینه را خاصّ او فرمود  
که: ﴿فأنزل الله سكينته عليه﴾ «پس خداوند سکینه و آرامش  
خود را بر او فرو فرستاد» اگر همراه آن حضرت مؤمنی بود او  
را هم شریک می کرد در نزول سکینه، چنانکه در موارد گذشته  
مؤمنان را با او شریک کرده برای اینکه همراه او بودند و اخراج  
ابو بکر از نزول سکینه دلیل است بر اخراج او از ایمان.  
شیخ مفید فرمود: عمر بن الخطاب در پاسخ من حیران ماند و  
نتوانست جوابی بدهد و مردم پراکنده شدند و من هم از خواب  
بیدار شدم.<sup>۱</sup>





## أسماء آنها به حساب حروف أبجد

از نکات لطیفی در این مورد این است که نامهای آن دشمنان در حساب حروف ابجد مساوی با احوالات و صفات آنهاست. در شعر آمده:

ثلاثة حملت ظهورهم

وزر البرایا فبئس ما یزرون

أرّخ أسمائهم معذبهم

إنا من المجرمین منتقمون

(سه نفرند که حمل می کنند گناه خلائق را، پس بدچیزی بدوش گرفته اند

که شناسانده است عذاب کننده آنها نامهایشان را (به) «إنا من المجرمین منتقمون» (همانا ما از مجرمین انتقام گیرنده ایم).

إنا من المجرمین منتقمون = ۱۲۰۲

ابو بکر (۲۳۱) و عمر (۳۱۰) و عثمان (۶۶۱) = ۱۲۰۲

و همچنین کلمه: دردی دوا مطابق با ابو بکر و کلمات: منکر و میسر و کفری و جاهل منافق هر کدام با عمر و کلمه شجر زقوم با عثمان مساوی است.



## فکاهی

راغب در محاضرات گوید:

همانا در قزوین روستائی است که اهالی آن شیعه بودند، پس کسی از آنجا گذشت، از او سؤال کردند که نامش چیست؟

گفت: عمر

پس او را به شدت کتک زدند.

گفت: اسم من عمر نیست عمران است.

گفتند: این بدتر از اول شد چرا که در نام او عمر و دو حرف از

اسم عثمان موجود است پس او به کتک سزاوارتر است.<sup>۱</sup>







## اشعاری در برائت

اشعاری به زبانهای مختلف در این موضوع سروده شده که نیاز به کتابی منحصر دارد ولی تیمناً به ذکر بعضی از سروده‌های عربی و فارسی می‌پردازیم:

**کمیت:** کمیت شاعر در حضور امام باقر علیه السلام سرود:

إِنَّ الْمَصْرِينَ عَلِيٌّ ذَنْبُهُمَا

وَالْمَخْفِيَا الْفِتْنَةُ فِي قَلْبَيْهِمَا

وَالْخَالِعَا الْعُقْدَةَ مِنْ عُنُقَيْهِمَا

وَالْحَامِلَا الْوِزْرَ عَلِيٌّ ظَهْرَيْهِمَا

كَالْجَبْتِ وَالطَّاعُوتِ فِي مَثَلَيْهِمَا

فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلِيٌّ رُوحَيْهِمَا

پس از خواندن کمیت، امام باقر علیه السلام خندیدند و موجب مسرت



آن حضرت شد.<sup>۱</sup>

علامه بیاضی از قول شاعری دیگر آورده است:

فکن من عتیق ومن غندر<sup>۲</sup>

أبیاً بریئاً ومن نعثل<sup>۳</sup>

کلاب الجحیم خنازیرها

أعادی بنی أحمد المرسل<sup>۴</sup>

و یکی از اساتید و علمای بزرگوار حفظه الله تعالی

چنین سروده‌اند:

ها علی بشر کیف بشر خصمه کان مسمی بعمر

فتنة الكون ولولاه لما كان للفتنة عين وأثر

وبه افسد ما تعقله من عقول و نفوس و صور

سمك في شرك فيه فجور خلف عن سلف فيه قدر

ما رمى قط عدوا في الغزى ما غزى قط بشيرا بالظفر

أغمد السيف متى قاتله كل من جرد سيفاً وشهر

كان فظاً حينما قام وصاح في سبيل الله، ما جاد وبر

بفضه مبدأ خلد ونعيم حبه منشأ نار وسقر

هو للكفر امام فاقروا سيرة الشيخين في متن السير

(۱) الصراط المستقیم: ۲۹/۳.

(۲) عتیق و غندر منظور (ابو بکر و عمر) است.

(۳) نعثل منظور (عثمان) است.

(۴) الصراط المستقیم: ۴۰/۳.



ليس من أذنب يوماً بامام      كيف من أشرك دهنراً وكفر  
كل من مات ولم يبغضه      موته موت حمار وبقر  
خصمه بشّره الله ولو      شرب الخمر وغنى وفجر  
خلّه أبغضه الله ولو      حمد الله وأثنى وشكر  
من له شاكية كالزهراء      أو خصيم كشبير  
عنه ديوان شرور وبدع      فيه آثام كبار وعبر  
ذو عناد وأحاديث النبي      عنده محل سفال ومدبر  
هو في النار ومن كان معه      كظلام ودخان وشرر

\* \* \*

و نیز از اشعار فارسی:

عمر ای خبیث ملعون. ته چه دشمنی خدارا  
که به درد سر فکندی، زستم تو را سوی را  
به غدیر خم تو بیعت، به ولیّ حق نمودی  
زچه رو شکستی آخر، همه بیعت و وفارا  
شده از تو شاد و خندان، شده راضی از تو شیطان  
چو بری به سوی دوزخ، تو جمیع اشقیا را  
به جز از عمر که گوید؟ به غلام خویش قنفذ  
که بزن به تازیانه، تو عزیز کبریا را  
دل سنگ این ستمگر، که ندیده آب رحمت  
به مثل اشدّ قسوة، ز هزار سنگ خارا



به جز او که سر برهنه، بکشد به مسجد آرد  
به هزار مکر و حیلت، شه ملک لافتی را  
ز خیانتش به مولا، ز جنایتش به زهرا  
بنمود غرق در خون، دل پاک انبیا را  
به جز آن شقی ملحد، که گشود در سقیفه  
به روی تمام مردم، در بدعت و جفارا  
تو اگر نظر نمائی، به یقین کنی قضاوت  
که بد یا نمود آنجا، جریان کربلا را  
ز سگ درنده بدتر، بود این عمر که پرپر  
بنمود او ز آتش، گل باغ مصطفی را  
ز صفات زشت شیطان، اگر آگهی بخواهی  
به رخ عر نظر کن، که از اوست آشکارا  
مکن از عمر تو هرگز، تبعیت و حمایت  
که تو را کشد به دوزخ، ز تو می برد حیارا  
به خدا که پیروانش، همه گم‌رهند و جاهل  
چو عمر گرفته در کف، سر رشته خطارا  
تو که طالب نجاتی، بر مرتضی علی رو  
که رهاندت ز دوزخ، بچشاندت بقارا



و از اشعار نویسنده کمتربین:

ظالمی آل الرسول	لعنة الله على
كان خصماً للبتول	انما الثاني فقد
فالمعادي ثم يأوى في النعيم	بغضهم ينجي من النار الجحيم
شیعیان را گشته عید	فرحة الزهرا رسید
چون سقر رفت آن پلید	شیعیان را گشته عید
شادی ما شد عیان بادا مبارک	شیعیان ای شیعیان بادا مبارک
افتخار ماهمه	هست فیروز جوان
شد دعای فاطمة	از دم تیغش روا
کحل دیده می‌کنم خاک درت را	ای ابو لؤلؤ بنام خنجرت را

\* \* \*

دیگران را گر عداوت زین و آن باشد بدل  
 در دل ما شیعیان بغض عمر تنهاستی  
 بزدلی گفتای اُستر مذهبک، گفتم به او  
 سالک بو لؤلؤام نی از کسم پرواستی  
 یاد آرم یک حدیثی از امام صادق علیه السلام است  
 «دشمن ما خانواده انجس از سگهاستی»

\* \* \*



عمر پست و دانی، این جهان ظلم را بانی  
که جویم قرب ربانی، به نفرین و به دشنامش  
عدوی مصطفیٰ خصم علی فرزند ناپاکی  
که هرکس بغض او در دل ندارد جرم ازم امش

\* \* \*



## فهرست

مدخل	..... ٦
مقدمه (تولی و تبری)	..... ٧
فضیلت روز نهم ربیع الأول	..... ١٣
نسب عمر بن الخطاب	..... ٢٥
عمر و أبو بكر و عثمان در قرآن	..... ٣٣
كفر ابا بكر و عمر	..... ٥٥
الف - كفر و شرك و نفاق آن دو نفر	..... ٥٧
ب - تكفير عمر در بیان حضرت زهرا <small>عليها السلام</small>	..... ٦١
ج - اقرار عمر به كفر و نفاقش در نامه اش به معاوية	..... ٦٤
د - اسلام آن دو در ظاهر و كفر آنها در باطن بود	..... ٨١
ه - آن دو نفر مردند و توبه نکردند	..... ٨٤
و - عقوبت کسی که خیال کند آن دو از اسلام بهره ای داشتند ..	..... ٨٥
ز - کسی که امیر مؤمنان <small>عليه السلام</small> را الذیت کند	..... ٨٧
برائت از آنهاو لعن به آنها	..... ٩١
الف - فضیلت لعن و بیزاری از آنها	..... ٩٣
١ - وجوب بیزاری از آنها	..... ٩٣





- ۲- قبول ولایت و پذیرفته شدن اعمال موقوف به تبری است .. ۹۵
- ۳- لعن راه رسیدن به حقیقت ایمان و معرفت خداست ..... ۹۸
- ۴- کامل شدن دین در بیزاری از آنها ..... ۱۰۲
- ۵- لعن بر آنها موجب یاری اهل بیت علیهم السلام است ..... ۱۰۲
- ۶- لعن موجب ثبت درجات و حسنات و پاک شدن گناهان .... ۱۰۴
- ب- چه کسانی آنها را لعن کرده و بیزاری می جویند ..... ۱۰۷
- ۱- لعنت الهی بر آنها و قرار دادن عقاب ..... ۱۰۷
- ۲- لعنت فرستادن رسول خدا ﷺ بر آنها ..... ۱۱۱
- ۳- لعن اهل بیت علیهم السلام بر آنها و دستورشان بر این امر ..... ۱۱۳
- ۴- اصحاب و لعن عمر و ابا بکر ..... ۱۲۰
- ۵- لعنت فرستادن ملائکه بر آنها ..... ۱۲۱
- ۶- لعنت فرستادن حاملان عرش و کرسی بر آنان ..... ۱۲۳
- ۷- لعن به آنها مکتوب بر در بهشت ..... ۱۲۵
- ۸- لعن به آنها در عوالم دیگر ..... ۱۲۶
- ۹- لعنت فرستادن حیوانات بر آنها ..... ۱۲۹
- ۱۰- لعنت فرستادن ابو بکر بر عمر ..... ۱۳۶
- ۱۱- لعنت فرستادن عمر به منکرین حق امیر مؤمنان علیه السلام .. ۱۳۶
- ج- برتری لعن بر صلوات در مکتب اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۳۸
- د- عنایات اهل بیت علیهم السلام نسبت به برائت جویان ..... ۱۴۰
- ۱- عنایت حضرت زهرا علیها السلام در مورد شیخ کاظم ازری .... ۱۴۰
- ۲- عنایت امام صادق علیه السلام به زنی که گفت: «لعن الله ظالمیک یافاطمة» ..... ۱۴۴
- ۳- عنایت امام زمان علیه السلام در مورد ابو راجح حمّامی ..... ۱۵۰





- ٢١٤ ..... أبو بكر و عمر در برزخ
- ٢١٧ ..... در برهوت
- ٢٢٠ ..... هنگام ظهور حضرت بقیة الله الأعظم
- ٢٢٠ ..... الف - ابو بكر و عمر به هنگام ظهور
- ٢٢٩ ..... ب - عائشه به هنگام ظهور
- ٢٣٠ ..... عمر در قیامت
- ٢٣٣ ..... أبو بكر و عمر در آتش جهنم
- ٢٣٧ ..... مناظره شیخ مفید با عمر
- ٢٤٥ ..... أسماء آنها به حساب حروف أبجد
- ٢٤٦ ..... فکاهی
- ٢٤٧ ..... اشعاری در برائت





- «نهی از منکر یعنی بیزاری از آن دو نفر» ..... ۱۵۳
- لعنت و برائت در دعاها و زیارات ..... ۱۵۵
- الف - لعن به آنها در زیارات ..... ۱۵۵
- ب - لعنت به آنها در دعاها ..... ۱۵۷
- مطاعن ..... ۱۶۱
- الف - توطئه برای کشتن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در عقبه ..... ۱۶۴
- اسمهای أصحاب عقبه «گردنه» ..... ۱۷۱
- ب - کشتن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به واسطه عائشه و حفصه .... ۱۷۲
- ج - نسبت دادن آن دو، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به ساحر بنی هاشم. ۱۷۶
- د - أبو بکر و عمر ریشه شرور و بدیها ..... ۱۸۰
- هـ - فتنه‌های أبو بکر علیه اللعنة ..... ۱۸۴
- و - فتنه‌های عمر علیه اللعنة ..... ۱۸۷
- ز - فتنه‌های عثمان علیه اللعنة ..... ۱۹۵
- شدت دشمنی عمر با اهل بیت پیامبر عليهم السلام ..... ۲۰۰
- دوستی با آنها ..... ۲۰۳
- الف - عقوبت کسی که آنها را دوست بدارد ..... ۲۰۳
- ب - حبّ اهل بیت عليهم السلام و حبّ آنها در یک دل ننگد ..... ۲۰۴
- طرز تفکر عمر علیه اللعنة ..... ۲۰۶
- جان کندن ابو بکر ..... ۲۰۷
- قتل عمر علیه اللعنة ..... ۲۰۹
- «ابو لؤلؤ چه کسی بوده است؟» ..... ۲۰۹
- کیفیت قتل ..... ۲۱۰
- «ابو لؤلؤ بعد از کشتن عمر علیه اللعنة» ..... ۲۱۱